



# دو جناح

در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی

تل از

شماره‌های ۱ و ۲ و ۳



بهمن ۵۹

اتحاد مبارزان کمونیست

www.iran-archive.com

# دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی

بهمن ۵۹

اتحاد مبارزان کمونیست

## فہرست

---

۱	مفہمہ	قسمت (۱)
۲۴	مفہمہ	قسمت (۲)
۵۹	مفہمہ	قسمت (۳)



قیام بهمن ماه مبارزه بر سر قدرت سیاسی را  
 فیصله نداد ، بلکه آن را از نظر تاریخی -  
 طبقاتی تکامل بخشید ، چراکه علیرغم اینکه  
 موجب شد مساله کسب قدرت سیاسی موقتا از دستور  
 مبارزه بلافاصله توده های انقلابی ، که به توهّم  
 پیروزی دچار گشته بودند ، بیرون رود زمینه را  
 برای طرح مجدد این مساله بگونه ای صریح تر و رها  
 از چهارچوب تنگ مبارزه ماوراء طبقاتی ضد  
 سلطنتی ، که بورژوازی لیبرال و رهبری خرده -  
 بورژوازی بر زمینه ای از فقدان خط مشی مستقل  
 پرولتری بر جنبش انقلابی تحمیل کرده بودند ، فراهم  
 ساخت . قیام بهمن با این ترتیب جلوه ای تعیین کننده  
 در آشکار شدن محتوای طبقاتی انقلاب ایران بود ،  
 قیام بر این واقعیت تاکید گذاشت که تکلیف  
 نهایی انقلاب حاضر ، به مثابه انقلابی دموکراتیک  
 در کشوری سرمایه داری و تحت سلطه امپریالیسم  
 قبل از هر چیز در گرو تسویه حساب دو طبقه اصلی  
 جامعه ، پرولتاریا و بورژوازی ، است و اینکه  
 انقلاب و ضد انقلاب هر دو می باید از نظر ترکیب  
 طبقاتی و رهبری ایدئولوژیک - سیاسی و نیسز  
 شعارها و شیوه ها هنوز تکامل یابند . قیام فرجام  
 قطعی انقلاب حاضر را به پروسه شکل گیری مشخص تر  
 نیروهای انقلاب و ضد انقلاب باز سپرد و تاریخ

انقلاب ما پس از قیام بهمن بی شک چیزی جز تاریخ  
شکل گیری و تکامل دو اردوگاه انقلاب و ضدانقلاب  
نیست .

سیر تکاملی ضروری اردوگاه انقلاب بسرای  
پهروزی را جنبش کمونیستی ، با تمام التقاط و  
سردرگمی خود ، در رهوس کلی تبیین نموده است .  
صف مستقل پرولتاریای انقلابی می باید تشکیل  
شود . حزب طبقاتی پرولتاریا ، حزب کمونیست ، باید  
بر اساس مواضعی لنینی پایه ریخته شود و رهبری  
این صف مستقل و به اعتبار آن رهبری جنبش  
دموکراتیک - انقلابی را بدست گیرد و مبارزه برای  
در هم کوبیدن ماشین حکومتی بورژوازی و امپری-  
یالیسم را سازماندهی و رهبری کند . بررسی علل  
ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی عدم تحقق نیاز  
های پرولتاریای انقلابی در فرصت طولانی ای که  
بویژه پس از قیام بهمن ماه موجود بوده است ،  
خود محتاج تحلیل جداگانه ای توسط کمونیست ها  
است . بهر رو می توان امید داشت که مبارزه ای  
که امروز بین مارکسیسم انقلابی و اپورتونیسیم  
و روبزیونیسم در جنبش کمونیستی اوج می گیرد  
می تواند راهگشای این امر باشد .

اما آنچه اینجا مورد بحث ما است مطالعه  
چگونگی شکل گیری ضد انقلاب بورژوا - امپریالیستی  
و پایه های ظهور آن نیروی سیاسی مشخص بورژواشی  
است که موقوف ضد انقلاب را در پرورش نهائی خود  
به اردوگاه انقلاب سازماندهی کرده و تلاش نهائی  
بورژوازی و امپریالیسم را در تثبیت قدرت سیاسی  
خود رهبری نماید . بحث جناحهای هیئت حاکمه

خارج از این چهارچوب نباید نگریسته شود. حکومتی که از دل قیام بهمن، و یا بهتر بگوئیم علی‌رغم آن، شکل گرفت بی شک شکل ابتدائی رهبری سیاسی ضد انقلاب بود و لذا، همانطور که از همان فردای قیام اعلام کردیم، میباید به مثابه حکومتی بورژوازی نگریسته و درک شود که به دفاع از سرمایه و امپریالیسم کمر بسته است. از اینرو مآدر قدم اول تکلیف خود را با چهارچوب کلی تخصیصات دو جناحی که امروز بصورت حزب جمهوری اسلامی و گرایش بنی صدریستی متجلی شده‌اند، روشن کرده‌ایم: بحث بر سر تحلیل دو جناح در ضدانقلاب بورژوا - امپریالیستی است، و ما در این تحلیل، برخلاف بسیاری از ناسیونالیست‌ها و اومانیست‌های لباس مارکسیسم پوشیده، نه بدنبال یافتن جناح مترقی و یا ملی و خلقی و قس علیهذا در حکومت، نه بدنبال "متحد" و "مو-ضوع حمایت مشروط" برای پرولتاریا در آن، بلکه در جستجوی مکانی هستیم که هر یک از این دو جناح در استراتژی ضد انقلابی امپریالیسم احراز می‌کنند. روش کلی و اساسی استراتژی ضد انقلابی کاملاً روشن است: ( ۱ ) انقلاب ایران باید سرکوب شود. کارگران و زحمتکشان انقلابی و سازمان‌ها و نهاد های سیاسی آنان درهم کوبیده شوند، اختناق آریامهری بر سراسر کشور حکمفرما شود و در یک کلام نظم ضد انقلابی بورژوازی در جامعه مستقر گردد. ( ۲ ) دوره نوینی از انباشت سرمایه آغاز شود، کارگران و زحمتکشان شکست خورده بر مثنی از فقر و فلاکت بی سابقه نیروی کار خود

را ، در سکوت و تسلیم کامل ، به نازل تریس-  
بها در خدمت سرمایه قرار دهند تا بحران اقتصادی  
سرمایه رو به تخفیف گذارد و تا باز در یک کلام  
نظم تولیدی متناسب با کشوری سرمایه داری و تحت  
سلطه امپریالیسم ، نظمی که شاه مزدور نمایند  
راستین آن و ضامن تامین آن برای همه اقشار  
سرمایه بود ، به کشور باز گردد .

تخاصمات موجود در حکومت از فردای قیام  
تاکنون قبل از هر چیز بیانگر عدم وجود وحدت  
نظر در درون صفوف ضد انقلاب در مورد چندو چون  
پروندهای است که میباید این دو شرط تحکیم  
حاکمیت سرمایه در جریان آن متحقق گردد ، و درست  
بر سر این مساله است که دو جناح کنونی ضدانقلاب  
در حکومت به تخصصی آشکار کشیده شده و در فرا-  
خواندن بورژوازی به اتخاذ شیوهها ، سیاستها  
و تاکتیکهای معین پیشنهادی خود ، و بسرای  
تامین وحدت نظر در صفوف بورژوازی بر سر این  
سیاستها و تاکتیکها ، سرخستانه مبارزه می کنند .  
ضد انقلاب بورژوا - امپریالیستی از دل این  
کشمکشها شکل و قالب حرکت نهائی خود را بساز  
خواهد یافت و آن نیروی سیاسی ، و چهارچوب  
سیاسی - ایدئولوژیکی که به بهترین وجه بورژوازی  
را در حرکت ضدانقلابی اش نمایندگی و رهبری کند  
شکل خواهد گرفت .

از آنچه گفتیم قبل از هر چیز پیداست که  
ما معتقدیم که هیچیک از دو جناح کنونی درحکومت  
حزب جمهوری اسلامی و جریان بورژوا - لیبرالی

بسی مدر، به تنهایی از خصوصیات لازم و کافی برای کسب موقعیت نمایندگی و رهبری سیاسی واحد بورژوازی در انقلاب برخوردار نیستند و بویژه هیچیک به تنهایی آلترناتیو حکومتی دراز مدت این طبقه را در صورت شکست انقلاب تشکیل نمی‌دهند. عبارات دیگر به اعتقاد ما شکل گیری نهائسی رهبری سیاسی ضد انقلاب بورژوا - امپریالیستی نه از طریق تفوق یکجانبه جناحی بر جناح دیگر، نابودی یکی و بقاء و اعتلای دیگری، بلکه از طریق ارتقاء دو جناح به سطحی عالیت‌تر و ظهور آن نیروی ثالثی است که خصوصیات ضد انقلابی و جوهر بورژوازی سیاست‌ها و تاکتیک‌های هر دو جناح را، بری از محدودیت‌ها و نقصان‌های هر یک، در یک موجودیت سیاسی - تشکیلاتی واحد سنتز کند، به وحدت برساند و به گونه صریح‌تر و در تطابقی روشن‌تر با منافع سرمایه در کشوری چون ایران، به ظهور برساند.

باین ترتیب تحلیل و بررسی موقعیت و مکان دو جناح در هیئت حاکمه کنونی و تخاصمات آنها را می‌توان با تلاش در پاسخگویی به سه سؤال پایهای باز کرد:

۱) چرا ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی از انجام ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی لازم برخوردار نیست؟ چه شرایط عینی و ذهنی‌ای در جامعه، مانع از آن بوده‌اند که بورژوازی نمایندگی و رهبری سیاسی واحد خود را باز یابد؟

۲) رهبری سیاسی واحد بورژوازی، که به اعتقاد ما باید از دل تخاصمات این دو جناح، و



به اعتبار نفی هر دو ، شکل گیرد ، باید واجد چه خصوصیات و وجوه سیاسی و ایدئولوژیکی باشد؟ و یا به عبارت دقیق تر ، کدام وجوه و خصوصیات در دو جناح کنونی می‌باید در تیروی سیاسی ثالثی که بورژوازی را به وحدت خواهد رسانید حفظ شده و بسط و ارتقاء یابند و کدام وجوه و خصوصیات باید نفی شده و بدور افکنده شوند ؟ و

۳ ) مادام که زمینه‌های عینی و ذهنی برای ظهور و شکل‌گیری این سنتز سیاسی فراهم نیست ، هر یک از این دو جناح از چه مکان و اهمیتی در سازماندهی و رهبری اردوگاه ضد انقلاب برخوردارند؟

در این بخش عمدتاً به بررسی سوال اول می‌پردازیم و در مورد دو سوال دیگر به اشاراتی مختصر و کلی اکتفا کرده و بحث مفصل آن را از شماره بعد آغاز خواهیم کرد .

پایه‌های تشتت سیاسی - ایدئولوژیکی موجود در اردوگاه ضد انقلاب بورژوازی کجا باید جستجو شوند؟ ما در متون گذشته خود از رژیم دیکتاتوری شاه به عنوان نماینده و حافظ کل سرمایه‌ها و تمامی اقشار بورژوازی در ایران یاد کرده‌ایم . این واقعیتی است که امروز ، یک سال و چند ماه پس از قیامی که سلطنت پارسرنگون ساخت ، نه تنها به جنبش کمونیستی که از تصور وحدت منافع "بورژوازی ملی" و رژیم شاه به عذاب وجدان دچار می‌شد ، بلکه به خود بورژوازی نیز اثبات می‌شود . دیکتاتوری شاه بی شک از

پایگاه طبقاتی فعالی، حتی در درون خود بورژوازی، برخوردار نبود. این نکته‌ای غیر قابل انکار است. اما حکومت شاه، تهنه اعتبار رای اعتماد سیاسی - ایدئولوژیک بورژوازی ایران به آن، بلکه به اعتبار رای اعتماد اقتصادی و عملی کلیه اقشار سرمایه در بازار داخلی به عملکرد سرمایه انحصاری که رژیم شاه پس از خلق بد دهه ۴۰ مستقیماً و بلاواسطه نماینده منافع آن بود، به منافع واقعی منافع کلیه اقشار سرمایه در کشور بدل گشته بود. این درست است که حکومت شاه دستاورد مبارزات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک بومی ایران بر علیه فئودالیسم نبود، حکومتی نبود که بورژوازی ایران ارکان قانونی، اجرائی و نیز زمینه‌های ایدئولوژیک مشروعیت و حقانیت آن را به قیمت مبارزه‌ای سرافرازانه بر علیه نظام کهن استقرار بخشیده و به دفاع از آن آگاهان سوگند خورده باشد، حکومتی نبود که بورژوازی ایران ضرورت و مطلوبیت آن را خود در سیر مبارزه طبقاتی بر علیه فئودالیسم دریافته و بنسب رای استقرار و حفظ آن جنگیده باشد، آری این درست است که حکومت شاه هدیه "تحمیلی" انحصارات امپریالیستی به بورژوازی ایران بود، اما این واقعیات سرسوزنی از مکان و نقش تعیین کننده رژیم شاه در نمایندگی و رهبری سیاسی بورژوازی ایران، و حفظ انستام سیاسی درون آن، نمی‌گاهد. واقعیت اینست که بورژوازی ایران نه تنها به دلائل تاریخی معین هرگز به چنین مبارزه طبقاتی

پیگیری بر علیه فئودالیسم دست‌نزد، بلکه ظهور خود را به مثابه طبقه استثمارگر اصلی در جامعه، یعنی نابودی فئودالیسم و استقرار جامعه بورژوازی در ایران را، مدیون همین سرمایه‌انحصاری و حکومت آن است. از این مهم‌تر بورژوازی تازه از بند فئودالیسم رسته ایران، پس از استقرار نظام سرمایه‌داری در کشور پای به دورانی گذاشت که به سرعت انباشت سرمایه در طسول آن علیرغم وقفه‌های کوتاه، در سراسر جهان کسب نظیر بود، و این نبود مگر به لطف حاکمیت اقتصادی سرمایه‌انحصاری و نقش تعیین‌کننده حکومت شاه مزدور در حفظ و دفاع از مبانی استثمار امپریالیستی طبقه کارگر جوان ایران. پس اگر رژیم شاه از پایه طبقاتی وسیع و حمایت‌فعالی در میان بورژوازی ایران برخوردار نبود، نه از آنرو بود که در واقعیت امر نمایندگی سیاسی و حکومت‌خادم به تمامی اینان نبود، بلکه به این خاطر بود که بورژوازی ایران خود به دلائل مختلف تاریخی - طبقاتی اصولاً در شرایطی نبود که اهمیت و نقش این حکومت را در بقاء خود، بخصوص در عمر انقلابات پرولتری، به وضوح دریابد. بورژوازی ایران از بدو تولد خود به مثابه طبقه استثمارگر اصلی در جامعه با حاکمیت اقتصادی بلامنازع سرمایه‌انحصاری مواجه بود، چرا که خلع بد دهه ۴۰ (اصلاحات ارضی) خود پروسه‌ای امپریالیستی بود. اما از سوی دیگر کارکرد سرمایه‌انحصاری شرط لازم و ضامن شرایط مساعد سودآوری کلیه اقشار سرمایه در کشور بود و لذا برای

بورژوازی ایران در زمینه اقتصادی جز انحصارات امپریالیستی، "پیشاهنگ" دیگری نمی‌توانست وجود داشته باشد. اما از نقطه نظر سیاسی، بورژوازی غیر انحصاری ایران و نمایندگان لیبرال آن از درک طبقاتی روشنی برخوردار نبودند. اینسان در بدو امر به اصلاحات امپریالیستی "آری" و به دیکتاتوری آن "نه" گفته بودند. رابطه ناگزیر موجود میان تداوم این "اصلاحات" (یعنی حفظ و بسط شرایط سودآوری سرمایه) و دیکتاتوری عریان سیاسی (یعنی مرکزیت غیر دموکراتیک در درون بورژوازی) را درک نمی‌کردند. درک رابطه اقتصاد و سیاست در عصر امپریالیسم برای بورژوازی غیر انحصاری ایران محتاج تجارب اقتصادی و سیاسی بیشتری بود، تجاربی از نوع بحران انقلابی ای که در دو سال اخیر از سر گذرانده است، تجاربی که سرد و گرم را بر او بیچشانند تا منطق حرکت قیم‌دلسوز اما بی‌شک‌سختگیر خود، یعنی سرمایه انحصاری و حکومت مزدور آن را دریابد و جذب کند.

به این ترتیب رضایت بورژوازی ایران از حکومت شاه را نباید در ظهور احزاب اصیل سلطنت طلب (چرا که به لطف وجود حکومتی آن چنان بورژوازی اصولاً نیازی به مبارزه حزبی حس نمی‌کرد) بلکه در نرخ انباشت سرمایه در بازار داخلی و سکوت سیاسی بورژوازی ایران (که از همان خیال "نه" گفتن به دیکتاتوری امپریالیستی نیز کوتاه آمده بود) پس از اصلاحات ارضی جستجو کرد. رژیم شاه سمبل و عامل حفظ انسجام درونی بورژوازی ایران بود. زیرا فامن وجود چنان شرایط سودآوری برای

کلیه اقتدار سرمایه در بازار داخلی بود که بورژوازی اصولاً تفکر و عمل سیاسی را بدو واگذار کرده و خود در "انباشت و انباشت" غرقه گشته بود. و اگرگاه و بیگاه نمایندگان لیبرال سرمایه غیر انحصاری غرولندی داشتند این بسادگی بازتاب مکان انفعالی سرمایه غیر انحصاری در اقتصاد تحت حاکمیت انحصارات، و منعکس کننده مخاطراتی بود که سرمایه غیر انحصاری بدلیل همین مکان انفعالی با هر تغییر و تحول در پارامترهای تولید و رقابت، با آن مواجه می‌گشت. اما این انجام "تحمیلی"، و کاملاً درک نشده (از سوی بورژوازی لیبرال) تنها می‌توانست مادام که مانع مهمی بر سر انباشت سرمایه قرار نگرفته است ادامه یابد و جدائی ایدئولوژیک بورژوازی ایران از حکومت حامی خود، آنجا که بحران اقتصادی اوج گرفت و به بحرانی سیاسی منجر شد که طبقات محروم جامعه را به نقد حکومت سوق می‌داد، نقشی تعیین کننده یافت. تضعیف وحدت درونی بورژوازی در دوران بحران اقتصادی و تشدید رقابت امری طبیعی است، اما این "امر طبیعی" بدلیل سنگینی خاص بحران بر سرمایه غیر انحصاری (به نسبت سرمایه انحصاری) از یکسو و عدم وقوف بورژوازی غیر انحصاری ایران به بنگان تعیین کننده رژیم شاه در زیست اقتصادی اش از سوی دیگر، ابعادی عظیم و از نقطه نظر بورژوازی کاملاً مغرب یافت. بورژوازی غیر انحصاری و نمایندگان لیبرال آن نقش خود را در دفاع از رژیمی که لاقلاً پانزده سال تمام مدافع بساط پر

رونق چپا و لشان بود. کاملاً درک و ایفا نکردند و بدون توجه لازم به آنچه که میرفتند تا از دست بدهند. و در هراس از او، جکیری جنبش توده‌ای که جنبش پرولتری را در بطن خود پرورش می‌داد، تزلزل بخرج داده و به حکومت حامی خود پشت کردند. تلاش سرمایه‌انحصاری در تفهیم ضرورت دفاع فعال از حکومت شاه به بورژوازی غیر انحصاری و نمایندگان لیبرال آن سودی نبخشید. و این متوهم‌ترین نمایندگان سرمایه، و یا بهتر بگوئیم نمایندگان توهومات سرمایه در کشور تحت سلطه امپریالیسم خود به عاملی مهم در تضعیف انجام ایدئولوژیک - سیاسی بورژوازی بدل شدند. آری، ما نیز معتقدیم که بورژوازی لیبرال "تزلزل" به خرج داده است. "متزلزل" بوده است، اما نه بعنوان جزئی از اردوگاه "انقلاب" و در قبال "مبارزه"، بلکه به مثابه جزئی از "فد انقلاب" و در قبال "سرکوب جنبش انقلابی". بنابراین ترتیب اگر بحران اقتصادی و تشدید ارقابیت در درون بورژوازی زمینه عینی تضعیف انجام درونی بورژوازی ایران را در ابتدای انقلاب بوجود می‌آورد، او جکیری جنبش توده‌ای و هراس بورژوازی ایران و عجز بورژوازی لیبرال از درک مشخص نیازهای سیاسی - ایدئولوژیک حاکمیت سرمایه در ایران، زمینه‌هایی ذهنی آنرا می‌ساخت و به تشنج سیاسی در درون بورژوازی دامن می‌زد. نمایندگان سیاسی سرمایه انحصاری و بورژوازی لیبرال ایران دو جناح ضد انقلاب بورژوازی - امپریالیستی را تا پیش از سازش و مستان ۵۷ تشکیل می‌دادند. سازشی که به سببها نقطه خیانت رهبری

خرده‌بورژوازی به جنبش انقلابی، بلکه نقطه عکسب‌نشینی سرمایه انحصاری نیز بود. هنگامی که اوچگیری جنبش انقلابی سقوط شاه را امری محتوم و اجتناب‌ناپذیر ساخت، سرمایه انحصاری ناگزیر به مواضع بورژوازی لیبرال، که می‌کوشید تا جنبش انقلابی را در همین سطح مهار زند، عکسب نشست. رهبری سازشکار خرده‌بورژوازی که انقلابی گری‌اش با سقوط رژیم سلطنت از هرگونه محتوای تبهی‌می‌شد و اجتناب‌ناپذیری عروج رهبران انقلابی نوینی را، با فراتر رفتن مبارزات توده‌ها از چهارچوب مبارزه فدرلسطنتی، دریافته بود، و سرمایه انحصاری که در یک مبارزه قدرت با صف انقلاب به سقوط شاه رضایت داده بود، هر دو در یک نقطه، یعنی سقوط شاه و حفظ حاکمیت سرمایه با حداقل تخریب ماشین حکومت، یعنی دقیقاً در موضع بورژوازی لیبرال به سازش رسیدند. طرح انتقال دستگاه حکومت به بورژوازی لیبرال، با حمایت مغفوی رهبری خرده‌بورژوازی و حمایت مادی (امایی شک موقت) سرمایه انحصاری، ریخته شد. موافقت نامه "اتمام انقلاب" به امضاء طرفین معامله رسید. ارتش برادر توده‌ها و بازرگان نخست‌وزیر محبوب اعلام شدند، اسلحه به توده‌ها حرام و به پادگانهای دولتی روا داشته شد و تلاشی همه جانبه برای جلوگیری از قیام مسلحانه که دبری بود به شعار توده‌ها بدل شده بود آغاز گشت.

اما همینجا باید تذکر داد که اگر رهبری خرده‌بورژوازی و بورژوازی لیبرال در تصور خود در این

معامله به تنها می‌آنچه که در نظر خود به مثابه پیروزی  
مجموع می‌گردند رسیده بودند، سرمایه انحصاری تنها  
به یک عقب‌نشینی تاکتیکی دست زده بود. بورژوازی  
لیبرال در عصر امپریالیسم در کشور تحت سلطه  
نمی‌تواند نماینده پایدار منافع کل سرمایه  
اجتماعی، سرمایه‌ای که اینچنین با کارکرد انحصارات  
امپریالیستی آمیخته است، باشد. سرمایه انحصاری  
حکومت دلخواه خویش را، که همانطور که گفتیم  
حکومت حامی کلیه اقشار سرمایه در کشور است،  
در حکومت شاه به روشنی تعریف و تصویر نموده بود،  
و دقیقاً چنین حکومتی است که امپریالیسم برای  
استقرار مجدد آن (نه الزاماً در شکل قبل) تلاش  
کرده و می‌کند. باین ترتیب تطابق تاکتیکی مواضع  
سرمایه انحصاری با مواضع بورژوازی لیبرال یک  
تطابق گذرا و حاصل عقب‌نشینی سرمایه انحصاری  
در مقابل امواج انقلاب بود. تطابقی که با تحول  
شرایط، و بخصوص با تغییر توازن نیروها از  
آنچه که چنین عقب‌نشینی‌ای را به سرمایه انحصاری  
تحمیل کرده بود، از میان رفته و نمایندگان  
راستین آن را به میدان باز فرا می‌خواند. قیام  
بهمن دقیقاً موجد چنین تحولی در شرایط بود و به  
همین خاطر به سرعت انطباق شعارها و شیوه‌های  
بورژوازی لیبرال را بر منافع مقطعی سرمایه  
انحصاری از میان برد. این اساس بحث مادر باره  
جناح‌های کنونی هیئت حاکمه و نقطه اختلاف نظر  
ما با نیروهای لیبرالیست است که بورژوازی لیبرال را  
نماینده سیاسی کل سرمایه در بازار داخلی  
و بطریق اولی نماینده سرمایه انحصاری قلمداد



میکنند . ( به این نکته باز خواهیم گشت ) .

نکته اساسی اینست که قیام ۲۲ بهمن علی‌رغم  
توافقات سه جانبه و تلاشهای "رهبران" در مهار  
آن ، به وقوع پیوست . قیام محاسبات و توافقات  
را در هم ریخت و مسأله قدرت سیاسی ( و ناگزیر  
پروژه پیش‌بینی شده برای انتقال مجدد آن به  
سرمایه‌انحصاری ) را که می‌رفت تا بر روی کاغذ  
فیصله یابد ، مجدداً به پراتیک سیاسی نیروهای  
انقلاب و ضد انقلاب باز سپرد . قیام بحران سیاسی  
بورژوازی را تداوم بخشید و آغاز حل بحران  
اقتصادی ، این زمینه عینی تشتت درون بورژوازی  
را به زمانی دورتر احاله کرد . اگر تا پیش  
از قیام کابوس خیزش مسلحانه توده‌ها زمینه‌های  
توافقی هرچه سریعتر را فراهم می‌ساخت ، اینک  
که این کابوس بورژوازی به واقعیت بدل گشته  
و علی‌رغم نیمه کاره ماندنش آثار خود را بردستگاه  
حکومتی اعطائی به بورژوازی لیبرال وسیعاً آشکار  
ساخته بود ، حرکتی هرچه سریعتر در جهت بازیافتن  
آن شکل نهائی رهبری سیاسی که قیام را اینبار  
به مثابه یک واقعیت باز شناسد ، در دستورکار  
بورژوازی و امپریالیسم قرار گرفت . دولت  
بازرگان اهرم های قدرت را سالم و کارگزاران  
زحمتکشانشان را مطیع ؛ قانع و بی سلاح تحویل نگرفت  
و لذا بازسازی این اهرم ها و خلع سلاح و تضمین  
اطاعت توده‌ها از حکومت مجدداً به وظیفه عملی  
بورژوازی تبدیل شد . اما این حکومت ، همانطور  
که در عمل نیز نشان داده شد ، نمی‌توانست حکومت  
بورژوازی لیبرال باشد . توده‌ها با قیام خونین

خود توسطه اتمام انقلاب را نقش بر آب کرده و  
 سودای مداوم آن را در سر داشتند و این غم بود  
 بخود نقش بورژوازی لیبرال را خنثی کرده و ضرورت  
 دخالت مجدد "رهبری انقلاب" و بخصوص فردآیست  
 الله خمینی را در مهار انقلاب آشکار ساخت .  
 یک دولت بورژوا - لیبرال ، برخوردار از حمایت  
 معنوی "رهبری" خرده بورژواشی ، تنها در صورتی  
 می توانست چون ابزاری موثر در خدمت خاتمه انقلاب  
 عمل کند که کار به قیام نمی کشید . اما قیام به  
 وقوع پیوست و انطباق مواضع سرمایه انحصاری بشر  
 مواضع بورژوازی لیبرال نیز ، ناگزیر به پایان  
 رسید ، چرا که هنگامی که توده ها مناسبات توافق  
 شده نیروها و اجزاء متشکله اردوگاه فدا انقلاب  
 را در هم ریختند ، این نیروها و اجزاء نیز  
 ناگزیر خود توافقات فیما بین را فسخ شده تلقی  
 کردند و برای کسب نقطه سازش جدید ، بر مبنای  
 واقعیات جدید ، و بی شک با توقعاتی جدید ، مجددا  
 پای پیش گذاردند ( به استثنای بورژوازی لیبرال  
 که مدتی نسبتا طولانی سرکجه گرفت و از عهد  
 شکنی دیگران به حیرت افتاد ) . " مراکز متعدّد  
 قدرت " ، این گاموس بورژوا - لیبرالیستی چون  
 بازرگان و بنی صدر ، بیش از آنکه تجلی رقابت  
 قائم به ذات نیروهای سیاسی بورژوازی برای کسب  
 سهم هرچه بیشتر در قدرت سیاسی باشد نتیجه  
 ضربی بود که قیام به توافقات اینان وارد کرده  
 بود . سرمایه انحصاری بویژه به سرعت بر این  
 واقعیت ، یعنی تاثیر تعیین کننده قیام بر  
 شرایط مشخص سیاسی در جامعه ، وقوف یافت و تلاش

خود را دریافتن آن نیروی سیاسی مشخصی که برای  
مهار انقلاب، پس از قیامی که به تسلیح توده‌ها  
و بسط اعمال اراده مستقیم آنان منجر شده بود، از  
همه آماده‌تر باشد، از سرگرفت. این نیروی سیاسی،  
جز جریان خرده‌بورژوازی‌ای که رهبری جنبش را تا  
پیش از بازش در دست داشت، یعنی روحانیت و در  
راس آن آیت‌الله خمینی، نمی‌توانست باشد. نیرو-  
ئی که افسار خرده‌بورژوازی و بویژه بهش‌سنجی آن  
را کاملاً در دست داشت. نیروئی که از یکسو خود بسا  
تمام وجود در سرکوب انقلاب، که معرفت تا محتوای  
فدا مهربالیستی خود را با وضوح بیشتر و ناگزیر در یک  
چهارچوب ایدئولوژیک انقلابی آشکار سازد، ذینفع  
بود و از سوی دیگر برای انجام نقش فدا انقلابی مطلوب  
سرمایه انحصاری از نفوذ گسترده‌ای در میان همین  
توده‌های انقلابی برخوردار بود. در یک کلام نیروئی  
بود که می‌خواست و می‌توانست انقلاب را با نام انقلاب  
مورد تهاجم قرار دهد. بنا بر این سرمایه‌انحصاری  
و رهبری خرده‌بورژوازی هر دو در یک جهت گامی جدید  
به جلو گذاردند، حال آنکه بورژوازی لیبرال، که  
همچون زمان شاه در تحلیل شرایط مشخص جامعه یک  
فاز عقب بود، مفاد توافقنامه را چسبیده و به رخ  
می‌کشید و لزوم وفاداری به آن را تبلیغ می‌نمود.  
عروج حزب جمهوری اسلامی به مثابه پرچمدار سرکوب  
انقلاب حاصل این همسوئی سرمایه انحصاری و رهبری  
خرده‌بورژوازی بود و دولت‌های پادروای بازگان  
و بنی‌صدر، با زتاب بلاهت سیاسی بورژوازی لیبرال.  
بورژوا-لیبرالها مجدداً، و اینبار حتی با "تشکیل  
کابینه" در اپوزیسیون قرار گرفتند و سرمایه  
انحصاری، اینبار با جایگزینی موقت نفوذ روحا-

نیت ، و بویژه آیت الله خمینی در توده های متوهم ،  
 بجای لشکر گارد و هواشیروز ، مجدداً از موضع  
 قدرت به ادامه سیاست های اویسی و از هاری و بختیار  
 و رحیمی پرداخت . همینجا تاکید کنیم که اینکه  
 روحانیت و بویژه شخص آیت الله خمینی تا چه حد بر  
 نقش ایزاری خود در خدمت سرکوب انقلاب و استقرار  
 مجدد حاکمیت بلا منازع سرمایه انحصاری واقفند ،  
 مساله تعیین کننده ای نیست . علائم این وقوف در  
 آیت الله خمینی بسیار کمتر از بهشتی ها و خامنه  
 ای ها و آیت ها است ، و حزب جمهوری اسلامی که  
 ترکیبی از این دسته دوم است ، تطابق بسیار  
 آگاهانه تر با نیازهای سرمایه انحصاری رادرسایست  
 های خود منعکس می یازد . ( در قسمت های بعد این  
 تطابق را جزاً به جزاً توضیح خواهیم داد ) . آنچه  
 مهم است درک سمت و سوی حرکت سرمایه در عرصه سیاست  
 و لذا درک جلوه های جدید تعارضات درون بورژوازی  
 است .

جدایی سرمایه انحصاری از بورژوازی لیبرال ،  
 پس از دوره کوتاهی از وحدت تاکتیکی ، و گرایش  
 آن به قرار گرفتن در پشت جریان ناشی که نفوذ  
 رهبری خرده بورژوازی رادرسایست سرکوب انقلاب  
 ایران به جریان اندازد و اردوگاه ضد انقلاب را با  
 اتکاء بر آن بر سرپا نگاهدارد ، مشغله بارز سیاست  
 امپریالیسم در دوران پس از قیام است . به اعتقاد  
 ما حزب جمهوری اسلامی ، به مثابه یک ارگان سیا-  
 سی ، و نه الزاماً تک تک اعضاء آن ، دقیقاً ایزاری  
 در خدمت این سیاست مشخص سرمایه انحصاری است ،  
 و هرگونه تحلیل اوضاع سیاسی کنونی که حرکات

خرده بورژوازی و روحانیت راهبر آن را صرفاً بر مبنای منافع در خود خرده بورژوازی ایران ، و باعلاق قائم به ذات سیاستمداران و رهبران آن ، ارزیابی نماید به بیراهه رفته است . اینگونه به بیراهه رفتن ها تا بدانجا پیش می رود که اصولاً در تحلیل تضامات بین جناح های هیئت حاکمه ، هیئت حاکمائی که همه در خدمتگذاری آن به سرمایه و دشمنی آن با پرولتاریا اتفاق نظر داریم ، مسأله کلاً بصورت مبارزه ای میان جناح های خرده بورژوازی و بورژوازی حکومت عرضه می شود و سرمایه انحصاری ، این دشمن بیکبر و همیشه حاضر انقلاب ما با بطور کلی از عرصه تضامات درونی بورژوازی حذف می شود و یا به آرامی به یکی از موکلین جناح بنی صدر (بورژوازی لیبرال-ال) تبدیل می گردد . حال آنکه به اعتقاد ما سرمایه انحصاری ، با نقش بسزای ویژه ای که به کمک حزب جمهوری اسلامی برای روحانیت ، آیت الله خمینی و توده های عقب افتاده خرده بورژوازی تدارک دیده است ، و بورژوازی لیبرال ، کسبه بدنبال توافق های زمستان ۵۷ و موفقیت بنی صدر در انتخابات ریاست جمهوری هنوز در تهاذهای دولتی و اجرایی ، با تمام بی اعتباری و انفعالشان ، جنگ انداخته است ، همچنان دوسوی کشمکش در درون بورژوازی را تشکیل می دهند ؛ با این تفاوت که اینبار سیاست ها ، شعارها و شیوه هائی که در این کشمکش بکار گرفته می شوند تا حدود زیادی تغییر یافته اند .

پس اگر تا قبل از قیام بهمن سرمایه انحصاری در جریان عقب نشینی موقت در وحدت تاکتیکی با

بورژوازی لیبرال قرار گرفته بود، پس از قیام  
که سرکوب انقلاب با نام انقلاب و با بسیج توده‌های  
وسیع خرده‌بورژوازی به یک نیاز عملی فداانقلاب  
بدل شد، این وحدت تاکتیکی موقتا بین سرمایه  
انحصاری ورهبری فداانقلابی خرده‌بورژوازی بوجود  
آمد و حزب جمهوری اسلامی که ابزار تشکیلاتی این  
وحدت جدید بود، به اهرم اصلی سرمایه انحصاری  
در عرصه سرکوب انقلاب تبدیل شد. اما آیا این بدان  
معناست که بورژوازی لیبرال با اهداف سرمایه  
انحصاری درقبال اقتصاد و انقلاب ایران در تناقضی  
افتاده است؟ ایدآچنین نیست. ریشه تعارضات  
و ناسازگاری‌های سرمایه انحصاری با جناح بورژوا-  
لیبرالی در هیئت خاکمه نه در اهداف بلکه در شیوه  
هاست. ما در قسمت‌های بعد به جزئیات این مساله  
خواهیم پرداخت و اینجا به ذکر نکاتی کلی اکتفا  
می‌کنیم: بورژوازی لیبرال ایران، در طول یکسال  
و نیمی که در موضع رتق و فتق امور اجرائی انباشت  
سرمایه و حفظ و تحکیم نظم تولیدی قرار گرفته  
است، کام به کام به نقشی که حکومت شاه در این  
زمینه در خدمت کلیه اقشار بورژوازی ایفا می‌نمود  
پی برده است. جدائی ایدئولوژیک بورژوازی غیر  
انحصاری ایران از حکومتی که از دست داده است،  
این قییم دلنوز منسوب انحصارات امپریالیستی،  
کمتر و کمتر گشته است. امروز بورژوازی غیرانحصا-  
ری ایران بسیار روشن تر از هر زمان دیگر پیوند  
عمیق خود را با امپریالیسم و اهداف دراز مدت آن در  
ایران درک می‌کند و این درک را، این نفرت عمیق  
بورژوازی از انقلاب را، بازرگان و بنی صدر و هم

بالکی هایشان به هزار کلام بارها اعلام کرده اند.  
 اما اگر لیبرالها امروز به شعور سیاسی لازم برای  
 درک و تأشید اهداف دراز مدت امپریالیسم در ایران  
 دست می‌یابند، به مثابه نمایندگان سرمایه غیر  
 انحصاری نمی‌توانند نگرانی خود را از شیوه‌هایی که  
 سرمایه انحصاری برای احیاء "اوقاع شیرین سابق"  
 اتخاذ می‌کند پنهان کنند. انقلاب برای بورژوازی  
 غیر انحصاری سیری دردناک از تخریب پایه‌های  
 سودآوری و انباشت سرمایه‌اش بود و سرمایه غیر  
 انحصاری، برخلاف انحصارات امپریالیستی، ظرفیت  
 اقتصادی تحمل چنین دوران طولانی‌ای از هرج و مرج  
 در امر تولید را ندارد. پس "دیگر پس است! نظم  
 تولیدی باید هرچه سریعتر مستقر شود". اما  
 لیبرالیسم بورژوازی در چگونگی تحقق این آرزو  
 همچنان اسیر توهمات خویش است، توهماتی که بی  
 شک پایه‌گاه اقتصادی متزلزل، منفعل و محدود آن  
 را منعکس می‌کنند. در شرایطی که سرمایه انحصاری  
 همانطور که گفتیم، حرکت دراز مدت خود را در جهت  
 استقرار این نظم تولیدی بر سازماندهی اردوگاه  
 ضد انقلاب و تلاش برای استقرار نظامی ضد انقلابی بنا  
 نهاده است - سیاستی که می‌تواند موقتا با تولید  
 و نظم تولیدی در تعارض باشد - بورژوازی لیبرال،  
 که از زاویه انباشت روزمره سرمایه در بازار داخلی  
 حرکت می‌کند، می‌کوشد تا از فراز این قدمهای عملی  
 و ضروری اما دردناک و پرهزینه بپرد. — بورژوازی  
 لیبرال پایان انقلاب را بدون سازماندهی واقع  
 بینانه ضد انقلاب، و بلااقل بدون بهترین شیوه  
 سازماندهی آن، طلب می‌کند و لذا بار دیگر در توهم

خود با دوران دیشی انحصارات امپریالیستی در تعارض  
میافتد. اگر تا پیش از قیام دو جناح انحصاری  
ولیبیرال در درون بورژوازی بر سر درجه و چگونگی  
ایجاد تغییراتی در شکل حکومت چانه میزدند، پس  
از قیام این چانه زدن ها بر محور چگونگی و شیوه  
سرکوب انقلاب ادامه می یابد. بهر طریق جزئیات  
این بحث را باید به شماره بعد وا گذاشت.

آنچه تا کنون گفتیم را خلاصه کنیم: به اعتقاد  
ما هیچک از دو جناح موجود در هیئت حاکمه کنونی  
نمایندگان مستقیم کلیت منافع سرمایه انحصاری -  
و به این اعتبار ناجیان نهائی بورژوازی - در کشور  
مانیستند. این نمایندگان تنها می توانند حاصل آن  
سنتز سیاسی ای باشند که فوقا به آن اشاره کردیم  
و تا زمانی که شرایط لازم و کافی برای ظهور این سنتز  
( شق ثالث )، بر مبنای رابطه معینی میان دوا ردو -  
گاه انقلاب و عدانقلاب، فراهم نیامده باشد، چنین  
نمایندگانی در عرصه عملی سیاست توسط سرمایه -  
انحصاری به پیش رانده نخواهند شد. سرمایه -  
انحصاری امروز نماینده مستقیم و جامع شرایطی  
در مقابل نمایندگان دیگر اقشار بورژوازی ( شامل  
خرده بورژوازی ) عرضه نکرده است، بلکه سیاست  
خود را، در عین آماده کردن زمینه برای ورود این  
نمایندگان مستقیم به صحنه، اساسا از طریق  
همین هیئت حاکمه موجود، با همین ترکیب موجود  
پیش می برد. تعارضات موجود در درون هیئت حاکمه  
و کشمکش های سیاسی ما بین جناحها بیش از هر چیز  
جلوه تلاشهای سرمایه انحصاری در سازماندهی سرکوب  
انقلاب از یکسو و کسب مجدد هژمونی سیاسی در صفوف



بورژوازی با طرد لیبرالیسم و تبلیغ آلترناتیو  
 مستقل خود، از سوی دیگر است. در حالیکه هر دو  
 جناح هیئت حاکمه در دست سرمایه انحصاری، به مثابه  
 ابزاری موثر، مکمل و غیرقابل جایگزینی، در مقابله  
 با انقلاب عمل می‌کنند و لذا در این مقطع مشخص برای  
 امپریالیسم از تقشی حیاتی برخوردارند، هر دو می‌بایست  
پس در قبال رشد آلترناتیو اصلی سرمایه انحصاری  
عقب‌رانده شوند، عمل کنند بی آنکه تثبیت شوند.  
 از اینروست که ما هر دو جناح موجود در هیئت حاکمه  
 موجود را بورژوا - امپریالیستی می‌خوانیم بی آنکه  
 هیچکدام نماینده مستقیم و آلترناتیو مطلوب و نهائی  
 سرمایه انحصاری بدانیم. نه تشوکراسی تبلیغی  
 حزب جمهوری اسلامی، که پوششی برای مشروعیت  
 بخشیدن به سیاست سرکوب و حشیا نه توده‌هاست، و نه  
 لیبرالیسم تبلیغی جناح بنی صدر، که اهرم جدید  
 عوام‌فریبی بورژواشی، توجیه جنایات رژیم و ابزاری  
 دردقاع از نظم تولیدی سرمایه‌داری است، هیچکدام  
 روبروی حکومتی سرمایه‌رادر صورت پیروزی اش بر  
 انقلاب، تامین نخواهند کرد، اما هر دو در عمسل  
 اجزاء یک سیاست واحد ضد انقلابی هستند. مادام‌که  
 آلترناتیو سوم ساخته نشده و زمینه برای ظهور آن  
 فراهم نیامده است، بورژوازی نخواهد توانست  
 گریبان خود را از این اختلافات رها سازد، اما دقیقاً  
 همین اختلافات است که از یکسو جناحهای کتونسی  
 هیئت حاکمه را در ایفای نقش ویژه خود در مقطع  
 فعلی قادر می‌سازد و از سوی دیگر ضرورت و امکان  
 خروج یک سنتز سیاسی را بوجود می‌آورد. این  
 اختلافات تعادلی یا تمنعی نیستند، بلکه کاملاً

منعکس کننده واقعیت و ماهیت دو جناح موجود در اردوگاه ضد انقلابند. حزب جمهوری اسلامی و جناح بنی صدر بنا بر ماهیت خود، بنا بر آنچه که هستند، مکانی را در سیاست عمومی امپریالیسم احرار می‌کنند که دارند و لذا برای تحلیل چگونگی جا افتادن هر یک در جای خود در این سیاست، امری که هدف اصلی ما در برخورد به اختلافات اینهاست، باید ابتدا نگاهی به مواضع و پایه‌های طبقاتی مواضع این دو جریان در قبال مسائلی که پیش روی ضدانقلاب قرار دارد بیاندازیم. این مسائل را ما در دو سوال اساسی خلاصه کردیم: انقلاب چگونه باید سرکوب شود؟ و، انباشت سرمایه چگونه باید از سر گرفته شود؟ بنا بر این برای ارزیابی دو جناح، و در واقع برای توضیح و تشریح آنچه در این قسمت تنها ذکر کردیم، و نیز برای روشن کردن شیوه برخورد کمونیستی به دو جناح، ابتدا از بررسی موضع‌گیری هر یک در قبال این دو مساله آغاز می‌کنیم.

ادامه دارد...



در شماره قبل گفتیم که تعارضات درونی هیئت حاکمه بازتاب اختلاف نظر در درون بورژوازی ، ما بین بورژوازی انحصاری و غیر انحصاری ، بر سر شیوه‌های مقابله با انقلاب و تحکیم پایه‌های تولید و استثمار امپریالیستی است . و نیز گفتیم که این تنها خط مشی بورژوازی انحصاری است که می‌تواند کسل بورژوازی را بزیر پرچم خود به وحدت رساند . اما در غیاب نهایندگان سیاسی مستقیم و اصیل بورژوازی انحصاری ، کسه انقلاب بطور اعم و قیام بهمن بطور اخص از صحنه عملی سیاست بیرونشان راند ، خط مشی انحصارات امپریالیستی تنها می‌توانست از طریق هیئت حاکمه موجود ، و به اعتبار تلفیق عملکرد جناح‌های مختلف آن ، تبلیغ و دنبال شود . این بدان معناست که :

( ۱ ) هیچیک از جناح‌های کنونی هیئت حاکمه نمایندگان مستقیم ، اصیل و پایدار سرمایه انحصاری نیستند ، و حضور مجدد این نمایندگان در صحنه عملی سیاست مستلزم فراهم آمدن زمینه‌های عینی و ذهنی معینی در جامعه بطور کلی و در درون بورژوازی بطور اخص است . بورژوازی انحصاری دقیقاً برای تامین این شرایط عینی و ذهنی تلاش می‌کند .

( ۲ ) تطابق خط مشی ارتجاع امپریالیستی با جناح‌های هیئت حاکمه ، تطابقی موضعی است که در هر مقطع بیان خود را عمدتاً در سیاست های یکی از دو جناح موجود باز می‌یابد . تا پیش از قیام که مساله برای امپریالیسم مصون داشتن هر چه بیشتر دستگاه حکومت از خطر تعرض توده‌های انقلابی بود ،

ارتجاع امپریالیستی از نظرتاکتیکی با بورژوازی لیبرال در وحدت قرار داشت و از پس از قیام ، که ضرورت اتخاذ سیاست "سوکوب انقلاب تحت نام انقلاب" در دستور کار امپریالیسم قرار گرفت ، بورژوازی انحصاری سیاست خود را عمدتاً از طریق جریان خرده بورژوازی مذهبی ای که تا زمستان ۵۷ رهبری جنبش توده ای را بر عهده داشت و سپس از همان پیش از قیام کاملاً از انقلاب روی گردانده و به ارتجاع امپریالیستی گرویده بود ، جامعه عمل می پوشاند. حزب جمهوری اسلامی حاصل و عامل این وحدت تاکتیکی ارتجاعی پس از قیام است و سیاست حاکم بر این حزب ، به مثابه یک ارگان سیاسی واحد و نه تجمعی از افراد و محافل ، سیاست انحصارات امپریالیستی است .

۲) به این ترتیب کشمکش درونی هیئت حاکمه با زتاب کشمکش بورژوازی انحصاری و غیر انحصاری بر سر احراز هژمونی سیاسی در اردوگاه فد انقلاب است ، بی آنکه بیشتر جدال تشکیل های طبقاتی این دو قشر بورژوازی نیز باشد . حزب جمهوری اسلامی شکل طبقاتی بورژوازی انحصاری نیست ، بلکه یک ابزار سیاسی موضعی آن است . جناح بنسبی صدر نیز ، که اصولاً فاقد یک استخوانبندی تشکیلاتی است ، نمی تواند شکل طبقاتی بورژوازی غیر انحصاری تلقی شود ، لذا تشبیه هژمونی بورژوازی انحصاری در درون بورژوازی ، تنها به معنای وحدت صفوف بورژوازی بزرگ پرچم ( برنامه ، تاکتیک و شیوه های ) سرمایه انحصاری نیست ، بلکه به معنای ظهور شکل سیاسی واقعی سرمایه انحصاری نیز هست . از اینرو ما حاصل کشمکش های درونی هیئت حاکمه را یک سنتز سیاسی در درون بورژوازی می دانیم ، چرا که نتیجه نهائی این تعارضات را نه تفوق یکجانبه یکی از دو جناح موجود بر جناح دیگر ، بقاء و تحکیم یکی و نابودی دیگری ، بلکه ظهور آن نیروی ثالثی ارزیابی می کنیم که نمایندگی مستقیم ، اصیل ، و پایدار بورژوازی انحصاری را بر عهده گیرد .

در اینجا به سوال دومی که در شماره قبل طرح کردیم می‌رسیم و آن اینکه این رهبری واحد بورژوازی باید واجد چه خصوصیات و وجوه ایدئولوژیک و سیاسی ای باشد؟ و یا به عبارتی دقیق‌تر کدام وجوه و خصوصیات در جناح کنونی می‌باید در این نیروی ثالث حفظ شده و بسط و ارتقاء یابند و کدام وجوه و خصوصیات باید نفی شده و بدور افکنده شوند؟

پیش از آنکه به پاسخ این سوال بپردازیم، و برای اینکه روشن‌تر چنین کنیم، لازم است به یک مسأله اشاره کنیم: تلقی ما از دو جناح هیئت حاکمه تا همینجا به وضوح اختلاف خود را با درک حاکم بر جنبش کمونیستی، که حزب جمهوری اسلامی را نمایندنده سیاسی خرده‌بورژوازی - و یا خرده‌بورژوازی سنتی - می‌داند و لذا محور اختلافات درونی هیئت حاکمه را جدال بورژوازی و خرده‌بورژوازی بر سر قدرت ارزیابی می‌کند، آشکار می‌کند. تلاش در این مقاله اینست که نظرات خود را اثباتاً، و نه به شیوه‌ای جدلی، طرح کنیم، اما بگذارید اینجا این سوال را طرح کنیم که اصولاً مارکسیست‌ها چگونه باید در باره تعلق طبقاتی حزب جمهوری اسلامی تصمیم بگیرند؟ از طریق ارزیابی موقعیت اقتصادی و مکان تولیدی افراد و اقشاری که در آکسیون‌های حزب شرکت می‌کنند؟ یا ارزیابی موقعیت اقتصادی و مکان تولیدی کادرها و فعالین حزب؟ یا تلاش در جهت کشف اسنادی‌ها در اثر بر ارتباط مالی و اجرایی حزب و یا اعضای آن با معادل معین بورژوازی و خرده‌بورژوازی؟ یا باور به آنچه حزب در باره خود می‌گوید؟ یا ارزیابی جهت‌گیری طبقاتی "اسلام" بطور اعم و یا "روحانیت" بازم بطور اعم؟! بی شک پاسخ تمامی این سوالات منفی است، مارکس‌گرایان حائل مسأله را به دست داده است:

آنچه آنان را به نمایندگان خرده‌بورژوازی بدل می‌سازد این واقعیت است که آنها در ذهنیت خود از حدودی کسب

خرده‌بورژوازی در زیست خود در آن محدود می‌ماند فراتر نمی‌رود  
اینکه آنها در نتیجه از نظر تئوریک به همان مسائل و راه‌حل  
هائی سوق داده می‌شوند که منافع مادی و موقعیت اجتماع  
خرده‌بورژوازی خود او را در عمل بدان سوق می‌دهد. این بطور کلی  
رابطه بین نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه ، با طبقه‌ای است  
که نمایندگی اش می‌کنند. " (مارکس ، هیجدهم برومر)

مادر این مقاله نمی‌توانیم به تمامی مسائلی که حزب  
جمهوری اسلامی بدانها "سوق داده می‌شود" ، و به تمامی راه  
حل هائی که حزب برای این مسائل می‌دهد ، بپردازیم . اما در همین  
چهارچوب محدود بحث دو جناح ، و در بررسی شیوه برخورد دو جناح  
با مسائل بنیادی ای که پیش‌روی ضد انقلاب قرار گرفته‌است ، از جمله  
می‌کوشیم تا نشان دهیم که حزب جمهوری اسلامی نشانه تنها  
در سیاست‌های خود از مسائل و شیوه‌های خرده‌بورژوازی در زیست  
واقعی اش فراتر می‌رود ، بلکه سرسختانه می‌کوشد ( و این کوشش  
فلسفه وجودی حزب را می‌سازد ) تا خرده‌بورژوازی را با خود ، تا  
سر حد انطباق با سیاست امپریالیسم بر علیه انقلاب ما ، فراتر  
ببرد . اگر ما موفق شویم که این نکته را نشان دهیم ، نیمی  
از راه - و فقط نیمی از آن - را برای توضیح مشخص ماهیت  
طبقاتی حزب جمهوری اسلامی بی‌موده‌ایم ، چراکه نشان داده‌ایم  
که سیاست‌های حاکم بر حزب در همسویی با کدام منافع طبقاتی  
معین قرار دارند . اما همین یک‌گام کافی خواهد بود تا  
تفکری را که حزب جمهوری اسلامی را نماینده خرده‌بورژوازی  
قلمداد می‌کند بزیر سوال کشد .

مسائل اساسی ای را که پیش‌روی ضد انقلاب قرار گرفته  
اند اینگونه خلاصه کردیم ، (۱) انقلاب چگونه باید سرکوب شود؟  
(۲) استثمار امپریالیستی ، و انباشت سرمایه برمتن آن ،  
چگونه باید در سطح جامعه از سرگرفته‌شود؟ رهس کلی خط مشی  
دو جناح هیئت حاکمه در برخورد با این مسائل چیست :

سرنوشت انقلاب در گرو شکل گیری و مقابله نهائسی دو اردوگاه انقلاب و ضد انقلاب است. دو جناح هیئت حاکمه در قبال سیر تکوین و تکامل این دو اردوگاه، و نقاط قدرت و ضعف هر یک چه می‌اندیشند و چه رهنمودهای عملی ای پیش‌رویی بورژوازی قرار می‌دهند: عمر حاضر عصر انقلابات پرولتری است، عصر احتفار سرمایه‌داری و عصر مبارزه انقلابی زحمتکشان جهان علیه امپریالیسم است. حتی آنجا که این مبارزات در قالب مبارزاتی دموکراتیک شکل می‌گیرند، پرولتاریاستون فقرات و نیروی محرکه اصلی آن را تشکیل می‌دهد، مارکسیسم لنینیسم به مثابه ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا در عمر حاضر بی چون و چرا منسجم‌ترین و پیگیرترین ایدئولوژی انقلابی عمر ما است. جنبش کمونیستی، لاقبل با تعریفی کلی از آن، بخش فعال اکثر مبارزات انقلابی قرن بیستم را تشکیل داده و می‌دهد. سیاست ضدانقلابی امپریالیسم در عمر ما بطور اعم، و در انقلاب ما بطور اخص، می‌باید با این واقعیت تطبیق یافته و بر سرکوب جنبش پرولتری در سراسر جهان و قلع و قمع پیشاهنگان آگاه آن متکی گردد و مدتها است که چنین شده است. ضدکمونیسم رکن اساسی سیاست امپریالیسم در عمر حاضر است و هر نیروی ضد کمونیست، صرفنظر از پایگاه اجتماعی و طبقاتی خود، در تحلیل نهائی در راستای تحقق سیاست امپریالیسم عمل می‌کند.

حزب جمهوری اسلامی با این مولفه بنیادی سیاست امپریالیسم (ضدکمونیسم) در انطباق کامل، صریح و مستقیم قرار دارد، تا حدی که این محتوای عام سیاست امپریالیسم انگیزه خاص حرکت و فلسفه وجودی این حزب را می‌سازد. حزب جمهوری اسلامی پیگیرانه بورژوازی را به اتخاذ سیاست کشتار و سرکوب جنبش کارگری و کمونیستی فرا می‌خواند و در تمامی مواردی که بورژوازی بدلائل مختلف در این امر مسامحه می‌ورزد،

خود مستقیماً نهایت تلاش را در تحقق این سیاست از بالای سر بورژوازی و دولت آن ، و با استفاده از امکانات تشکیلاتی خود ، بکار می‌بندد. حزب جمهوری اسلامی به مراحت و روشنی جبهه اصلی شبرد را به بورژوازی می‌نماید. حزب از این نقطه نظر زبان رسان سرمایه‌انحصاری در تبلیغ و ترویج پایه‌ای ترین سیاست ضد انقلابی اش (ضد کمونیسم) است. "جنبش پرولتری و کمونیسم، به مثابه ارکان انقلابات ضد امپریالیستی عمر حاضر، باید سرکوب گردند" ، این پیام سرمایه‌انحصاری به بورژوازی ایران است ، پیامی که به وضوح در سیاست ، شیوه‌ها و عملکرد روزمره حزب جمهوری اسلامی منعکس است. پس حزب تا آنجا که به نیروهای محرکه اصلی انقلاب ضد امپریالیستی ماور رهبری سیاسی ای که در تحلیل نهائی می‌تواند و باید اردوگاه انقلاب را بزرگوار خود متحد ساخته و به پیروزی رساند مربوط می‌شود، هیچگونه توهمی ندارد و به هیچگونه توهمی نیز در اردوگاه ضد انقلاب دامن نمی‌زند. حزب نقطه قدرت اردوگاه انقلاب ، یعنی حضور فعال پرولتاریای انقلابی و پیشاهنگان کمونیست آنرا در کشور ما و در انقلاب ما بخوبی می‌شناسد. این شناختی است که سرمایه‌انحصاری و نمایندگان سیاسی آن مدت‌هاست به آن دست یافته‌اند و حزب جمهوری اسلامی از نظر "گسترده‌گی" افق سیاسی اش در این زمینه نه تنها از خرده بورژوازی فراتر می‌رود بلکه در واقع هیچ کم و کسری از کیسینجرها و برژینسکی‌ها ندارد.

مکمل این درک بنیادی از اردوگاه انقلاب ، درک بنیادی دیگری در مورد ملزومات سازمان یابی و شکل گیری اردوگاه ضد انقلاب است. ضد کمونیسم ، از دیدگاه سرمایه‌انحصاری و مخصوص در کشور تحت سلطه ، پیوندی ناگسستنی با نفی لیبرالیسم بورژوازی دارد. لیبرالیسم ، همانطور که در متون دیگر خود به کرات توضیح داده‌ایم ، در عصر امپریالیسم و در کشور تحت سلطه ، جایی که گرایش سرمایه‌انحصاری به ابقاء و تحکیم ارتجاع سیاسی ناگزیر



می‌باید تجلی تام و تمام خود را بآزیا بد، روبنای سیاسی قابل  
 اتکاء و مناسبی نیست. قهر و ارتجاع عربان امپریالیستی در  
 چنین کشورهایی در تحلیل نهائی مناسب‌ترین راهی است که سرمایه  
 عصر امپریالیسم برای حاکمیت خود می‌شناسد. لیبرالیسم  
 بورژوازی - که دیکتاتوری طبقاتی را بار ایزنی در درون بورژوازی  
 همزمان می‌خواهد - ابدابا نیازهای درازمدت انباشت سرمایه در  
 کشور تحت سلطه سازگار نیست. گرایش سرمایه‌داری عصر انحصارات  
 به ارتجاع سیاسی، بیش بورژوا - لیبرالی را در کشور تحت  
 سلطه به عتیقه‌ای بسطد می‌کند که تنها در موارد معین  
 و در چهارچوبی مشخص و محدود می‌تواند به مثابه ابزاری ایدئو-  
 لوژیک - سیاسی در خدمت بورژوازی عمل کند. در عصر حاضر و در کشور  
 ما بورژوا - لیبرالها متوهم‌ترین سیاستمداران بورژوازی  
 هستند و تنها تا آنجا بکار سرمایه می‌خورند که توهم سازی، خود  
 ابزاری سیاسی باشد. این دقیقاً نقشی است که بورژوازی لیبرال  
 ایران تا پیش از قیام در خدمت مآثر انقلابی که میرفت تا حاکمیت  
 کل بورژوازی را به مخاطره افکند، برعهده داشت. اما آنجا که  
 توهمات بورژوا - لیبرالی از این فراتر می‌رود و خواست همزمانی  
 دیکتاتوری طبقاتی و دموکراسی درون طبقاتی را به مثابه روبنای  
 جامعه سرمایه‌داری در ایران طرح کرده و بر آن پافشاری می‌کند،  
 سرمایه انحصاری خود قبل از هر کس و رشکستگی سیاسی اینان را اعلام  
 می‌کند. لیبرالیسم در کشورهای امپریالیست از پایه‌های مادی  
 مشخصی برخوردار است، پایه‌هایی که خود قبل از هر چیز بورژوا لیبرال-  
 ایسم در کشور تحت سلطه متکی هستند. پس بورژوا - لیبرالها  
 در ایران باید بر سر جای خود بنشینند، بلند پروازی نکنند و  
 وجود "سانترالیسم یکجانبه" و اعمال رهبری سرمایه انحصاری  
 را در صفوف ضدانقلاب بورژوازی و نیز در حاکمیت سیاسی سرمایه بر  
 کار بپذیرند، وحدت درونی ضدانقلاب بورژوازی خود در گرو اقناع  
 و یابستن دردها بورژوازی لیبرال و تفهیم ضرورت اتخاذ سیاست

"قهر عربان به رهبری سرمایه انحصاری" به بورژوازی است. کل بورژوازی در مواجهه با انقلابی شک به لزوم وحدت مفسوف خود پی میبرد، لیکن "عقل" و "آگاه" بر منافع کل طبقه، آن نیروهای سیاسی بورژوازی هستند که این وحدت را نه از طریق "دموکراسی دزون طبقاتی" و نمایندگی شدن تمامی اقشار بورژوازی در قدرت سیاسی، بلکه از طریق طرد لیبرالیسم و پذیرش بی چون و چرای رهبری سیاسی سرمایه انحصاری در کل طبقه ممکن و مقدور می‌دانند.

حزب جمهوری اسلامی بخوبی این "عقل" انحصارات را نیز در خود منعکس دارد، امروز، حزب این سانترالیسم "کم‌حوصله" و این ضرورت غیرقابل انکار قهر عربان را تبلیغ می‌کند. تلاش وسیع حزب جمهوری اسلامی در تضعیف پایه‌های قدرت لیبرالیسم و نیز محدود کردن شیوه‌های لیبرالی حکومت، گواه دیگری بر انطباق عملکرد این حزب با سیاست عمومی امپریالیسم در ایجاد زمینه‌های سازماندهی مفسوف بورژوازی است. عملکرد حزب جمهوری اسلامی با این واقعیت غیرقابل انکار سازگار است که کوچکترین روزنه‌های دموکراتیک و کمترین تعلل بورژوازی و حکومت او در احیای اختناق آریامهری، راهگشای پرولتاریای انقلابی و زمینه ساز رشد آگاهی سیاسی و شکل طبقاتی او خواهد بود. عملکرد حزب با این واقعیت سازگار است که نیروی که بیش از هرکس از اتخاذ شیوه‌های لیبرالی توطئه حکومت بورژوازی، و یا حتی از وجود دوگانگی آشکار در آن که موجب عجز و یا تزلزل در انجام وظایف سرکوبگرانه‌اش گردد، سود می‌برد جنبش جوان کمونیستی است. عملکرد حزب با این واقعیت سازگار است که هر ثانیه که کمونیستها قادر باشند از شرایط علنی برای فعالیت‌های سیاسی - تشکیلاتی و ترویجی و تهییجی خود سود ببرند، بورژوازی صدها گام به سراشیب سقوط نزدیک‌تر می‌گردد و تشبیت حاکمیت طبقاتی اش صدها درجه دشوارتر می‌شود. بنابراین حزب

جمهوری اسلامی وضع قوانینی را که حتی در شکل در مورد قهر ضد کارگری، ضد کمونیستی و ضد دموکراتیک سکوت اختیار کند پیشاپیش - پیش رو می‌کند و آنجا که لیبرالها، تحت فشار دموکراتیسم توده‌ها تزلزل بخرج می‌دهند، و بایده‌نبال جلب سازشکاران در صفوف جنبش انقلابی ظاهر مسالمت‌جو بخود می‌گیرند، حزب ازورای تمامی قوانین و قول و قرارها، و حتی به قیمت آشکار کردن تناقضات درونی سیاستمداران طبقه، او باشان باندسیاهی را راستا - مامور جبران مافات می‌کند.

اما در این خصوص بنی صدریسم چه می‌گوید؟ این گرایش نیز بی شک در تار و پود خود و از بالا تا پایین یک گرایش ضد کمونیستی است، لیکن برخلاف حزب جمهوری اسلامی که واقعیات انکارناپذیر انقلاب ما را برای بورژوازی آشکار ساخته، جنبه‌های اصلی نبرد را به او نشان داده و می‌کوشد تا او را بر وظایف آشکارا سرگوبگرانه اش در قبال جنبش کارگری و کمونیستی متقاعد سازد. بنی صدریسم که در محتوای امر جز لیبرالیسم بورژوازی در سازش فرمت طلبانه با شیوه‌های بیانی و فقهی چیزی نیست، مکان و نقش پرولتاریای انقلابی و ایدئولوژی انقلابی او، مارکسیسم - لنینیسم را برای بورژوازی مخفی جلوه می‌دهد. بنی صدریسم اعتماد به نفس سیاسی - ایدئولوژیک و نیز آرمانهای اقتصادی کاذب و استوپیکی به بورژوازی تزریق می‌کند که در جامعه ما، به مثابه کشوری تحت سلطه امپریالیسم، محلی از اعراب ندارند. اگر حزب جمهوری اسلامی می‌کوشد تا با تکیه بر واقعیات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک سرمایه - داری عصر حاضر بطور اعم و کشور ما بطور اخص، - بورژوازی ایران را به ضرورت شرکت هرچه قاطع تر در مبارزه طبقاتی و ضد انقلابی بر علیه پرولتاریای انقلابی متقاعد سازد، بنی - صدریسم مدعی وجود چنان زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک در جامعه است که گویا به بورژوازی امکان

می‌دهد تا مبارزه طبقاتی را تخفیف بخشد. حزب جمهوری اسلامی از درک خصوصیات سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم در کشور تحت سلطه آغاز می‌کند و دشمن اصلی بورژوازی، یعنی پرولتاریای انقلابی و مارکسیسم لنینیسم را می‌شناسد و زمینه‌های عینی و ذهنی رشد آنها را تشخیص می‌دهد. بنی صدریسم، بر عکس، از این خصوصیات پرده‌پوشی می‌کند و در امکانات اقتصادی سیاسی و ایدئولوژیک بورژوازی ایران در مقابل با پرولتاریا اغراق می‌کند. نقطه عزیمت بنی صدریسم مشاهده توفیقات بورژوازی کشورهای امپریالیست اروپای غربی و آمریکا است، اما پایه‌های مادی این توفیقات را نمی‌شناسد و خام خیالاته تحقق شرایطی مشابه آنها در ایران ممکن قلمداد می‌کند. بنی صدریسم به بورژوازی ایران قوت قلب می‌دهد که زمینه‌های اقتصادی مناسب برای تخفیف مبارزات پرولتاریا و زحمتکشان غیر پرولتاریا بر علیه سرمایه در ایران وجود دارد. نسخه اقتصادی که بنی صدر برای بورژوازی ایران می‌پیچد، نسخه‌ای که قرار است زیر پای جنبش کمونیستی را جارو کند، نسخه‌ای اتوپیک است، که ابتدا مکان اقتصادی مشخص ایران را، به مثابه کشوری سرمایه‌داری و تحت سلطه، در نظر نگرفته است. بنی صدریسم مبلغ تز "اقتصاد ملی و مستقل" در درون بورژوازی است و درست‌بمانند گرایش اپورتونیستی در جنبش کمونیستی پایه مادی دموکراسی بورژوازی در عصر حاضر را "استقلال اقتصادی" قلمداد می‌کند و نه استثمار امپریالیستی. تقسیم کشورهای جهان به امپریالیست و تحت سلطه، استثمار امپریالیستی زحمتکشان کشورهای تحت سلطه، فوق است. امپریالیستی انحصارات از طریق صدور سرمایه، ظهور و بقای اشرافیت کارگری در کشورهای امپریالیست، حاکمیت رویزیونیسم و تریدیونیونیسم در جنبش کمونیستی و کارگری این کشورها، همه و همه حلقه‌های ضروری و بهم پیوسته‌ای هستند که ظاهر

دموکراسی بورژوازی را در کشورهای امپریالیست حفظ می‌کنند، و به لیبرالیسم امکان خودنمایی می‌دهند. بنی مدریسم از این واقعیات پرده‌پوشی می‌کند و دقیقاً همانند ایدئولوگ‌های امپریالیست کشورهای اروپای غربی و آمریکا، این "طرفیست لیبرالی" بورژوازی را در کشورهای متروپل، معلول "استقلال و شکوفائی صنعتی" و فرهنگ و سنن دموکراتیک و "بحث آزاد" آن قلع‌داد می‌کند. بنی مدریسم به مثابه یک گرایش بورژوا-لیبرالی تمام عیار، بزواک تبلیغات وسیع ضد کمونیستی است که بورژوازی کشورهای متروپل بر سر پرولتاریای این کشورها فرو می‌ریزد. برای بورژوازی ایران ایجاد زمینه‌های عینسی اتخاذ شیوه‌های لیبرالی در سیاست بطور اعم و در حکومت بطور اخص، مستلزم امپریالیستی شدن سرمایه‌داری ایران است، و این اگرچه یک غیرممکن تحلیلی، یک غیر ممکن تاریخی - طبقاتی است. لیبرالیسم در عصر امپریالیسم متکی بر استثمار و وحشیانه زحمتکشان کشورهای تحت سلطه است، و لیبرال دقیقاً برای این استثمار سرپوش می‌گذارد. بنی مدریسم مدافع سرمایه است و آنجا که زحمتکشان ایران می‌روند تا سرمایه‌داری را به مثابه عامل کلیه مشقات خویش بازشناسند، به پامی‌خیزد تا با گواه گرفتن ضمنی اوضاع در اروپای غربی، و تعریف این اوضاع به مثابه جامعه سرمایه‌داری "واقعی"، اصولاً وجود اقتصاد سرمایه‌داری را و گاهی حتی "اقتصاد" را در ایران انکار کنند، و در مقابل پرولتاریای انقلابی، و کمونیسم، که ضرورت واژگونی این نظام پوسیده را توضیح می‌دهند، مطلوبیت "استقرار" آن را به شیوه‌ای "مستقل و متکی بخود"، "توحیدی" و غیره، و در پوشش جمله‌پردازی‌های دلقک‌وار خود، مجدداً تبلیغ نماید. طبیعی است که اشاعه چنین توهمات در میان توده‌های کارگر و زحمتکش مکان پر اهمیتی را برای امپریالیسم داراست، و اگر چنین نبود، بنی مدریسم برای بورژوازی خاصیتی نمی‌داشت.

لیکن بهمین درجه طبیعی و ضروری است که بورژوازی خود به این توهمات دل نبندد و بر تحقق آن با فشاری نکند. از اینرو بنی مدریسم مدافع میانی عام اقتصاد سرمایه‌داری در مقابل نقد پرولتاریای انقلابی است، و نه بیان‌کننده مستقیم و صریح منشی سلسله مطلوب بورژوازی در یک کشور معین در یک مقطع معین. چنین جریان‌هایی خاصیتی بیش از ایفای نقش یک ابزار عوام‌فریبی برای بورژوازی نمی‌تواند داشته باشد. اما اگر تبلیغات لیبرالی بنی مدر در ماهیت امر فریبی بیش نیست، در شکل، مبین یک اتوبی است، چرا که بورژوازی اصولاً نمی‌تواند جز با طرح اتوبی‌های خود، و گنگمان واقعیت منافع طبقاتی اش، کارگران را بفریبد. پس اطلاق "اتوبیسم بورژوازی" به بنی مدریسم خطانیست، حتی اگر شخص بنی مدر و تمامی اعوان و انصارش در خلوت به ابتذال تشریحی‌ها و تبلیغات خویش واقف باشند.

بهمین ترتیب بنی مدریسم در زمینه ایدئولوژیک، سیاسی بر خوردی "اتوبیک" و غیر واقع بینانه به جنبش کمونیستی را تبلیغ می‌کند. بنی مدریسم مبلغ سرکوب‌بیمه منابه چاره‌نهایی بورژوازی است، چماقی که از پس هر "بحث آزاد" ظاهر شود، و دقیقاً آنجا که چون کردستان انقلابی حنای عوام‌فریبی‌های هیئت حاکمه رنگی ندارد، دو جناح بر سر سیاست سرکوب و اهمیت آن برای بورژوازی به توافق می‌رسند. اما بنی مدریسم بطور کلی بدوا خواهان آن است که لیبرالیسم محور سیاست بورژوازی قرار گیرد و قهر ضامن اجرائی این لیبرالیسم تلقی شود. در برخورد به جنبش کمونیستی، بنی مدریسم خواهان اتخاذ شیوه‌های لیبرالی بمنظور تقویت مقوف اپورتونیسم در این جنبش و منزوی و سرکوب کردن مارکسیسم انقلابی است. اما بهر رو این سیاست بنساک‌گرایان سوی جناح بنی مدر نه بصورت عربان و صریح، بلکه بصورت خواست‌مقابله ایدئولوژیک و "بحث آزاد" با مارکسیسم بطور کلی در سطح جامعه طرح می‌گردد. و

چنین موضعی جبراً به توهمی نسبت به توان ایدئولوژیک - سیاسی بورژوازی ایران در مقابله با کمونیسم دامن می‌زند. آری اگر از نظر اقتصادی زیر پای جنبش کمونیستی جا رو شده باشد، مقابله با آن در سطح ایدئولوژیک و سیاسی مقدور خواهد بود. اگر از نظر اقتصادی اپورتونیسم در جنبش کمونیستی ایران از پایه های مادی محکمی برخوردار باشد، منزوی کردن مارکسیسم انقلابی و عقب راندن آن دورنمای غیر احتمالی نیست. اینجا نیز مشکل سر همان "اگر" است و به این ترتیب بنی مدرنیسم اتوپسی اقتصادی اش را با نظریه عوام‌فریبانه "بحث آزاد و برخوردار افکار" تکمیل می‌کند. در شرایطی که بورژوازی ایران می‌رود تا ضعف نمایندگان لیبرال خود را در مواجهه ایدئولوژیک و سیاسی با جنبش کمونیستی ایران، علیرغم اشکالات و نواقص آن، درک کند، و ضرورت مبارزه فیزیکی با جنبش کمونیستی را دریابد، بنی مدرنیسم با ملقمه اقتصاد توحیدی (یعنی تولید اسلامی ارزش‌افزای) وارد میدان می‌شود تا پیش‌اروی چشمان نگران بورژوازی، جنبش کمونیستی و ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا را در "بحث آزاد" مغلوب کند. در اینجا سخن بر سر این نیست که بنی مدرن و جناح او در پیاده کردن چنین وعده‌هایی تا چه درجه "پیگیر" اند، بلکه بر سر تشتتی است که نفس‌اعلام این شیوه‌ها به مثابه خواست بورژوازی، در این طبقه دامن می‌زند. امپریالیسم، حتی در کشورهای متروپل، که گنجینه غنی کار ایدئولوژیک - تئوریک قرن‌ها تلاش روشنفکران بورژوازی را در اختیار دارد، مدتها است که از مقابله فکری با کمونیسم دست کشیده و در کنار بستر اصلی - که همانا برخورد سرکوبگرانه است - به تخطئه، تحریف و سانسور پرداخته است، و پرواضح است که سیاست "بحث آزاد" بنی مدرن در مقابل مارکسیسم چیزی بیش از دعوت بورژوازی به "شهادت ایدئولوژیک" نیست. بنی مدرنیسم، یا هر ایدئولوژی بورژوائی عمراً حاضر، در ایران بی‌ارای

مقابله ایدئولوژیک با مارکسیسم انقلابی را نخواهد داشت ،  
و هر توهم و اعتماد به نفسی در این زمینه ، هر چند کوتاه  
و زودگذر باشد ، برای بورژوازی مرگبار خواهد بود . پس  
در این مورد نیز بنظر ما حزب جمهوری اسلامی ، حقایق مبارزه  
طبقاتی را با روشنی بسیار بیشتری پیشروی دیدگان بورژوازی  
ایران می‌گشاید .

در ادامه همین مسأله در زمینه سیاسی ، بنی مدریسم  
برخلاف روشی مریخ حزب جمهوری اسلامی عجز خود را در درک رابطه  
بین دموکراسی و مبارزه پرولتاریا برای سوسیالیسم آشکارا  
نشان می‌دهد . تبلیغ اینکه کمونیستها در شرایط کار مخفی  
نسبت به شرایط کار علنی بهتر و سریعتر رشد می‌کنند و هرچه  
بیشتر سرکوب شوند ، قدرتمندتر می‌گردند یک توهم است .  
بنی مدریسم ، برخلاف حزب جمهوری اسلامی ، اساس رشد جنبش  
کمونیستی را ، که چیزی جز حقانیت دیدگاهها و برنامه‌های این  
جنبش و انطباق آنها بر منافع طبقاتی پرولتاریا نیست ،  
تشخیص نمی‌دهد و یا از آن پرده‌پوشی می‌کند . حزب تمام‌سی  
تلاش خود را بکار می‌برد تا دامنه استفاده کمونیستها را از شرایط  
علنی ، برای تبلیغ و ترویج وسیع و سریع برنامه و مطالباتشان ،  
محدود سازد . بنی مدریسم در مقابل به این توهم دچار است که  
گویا لیبرالیسم بورژوازی می‌تواند در عرصه علنی با مارکسیسم  
مقابله کند ، و راندن کمونیستها به عرصه کار مخفی این امکان  
را از بورژوازی می‌گیرد . بنی مدریسم این واقعیت را که هر  
دستاورده دموکراتیک در جامعه به موثرترین وجه در خدمت  
پرولتاریای ایران قرار می‌گیرد ، و این را که اصولاً حضور فعال  
پرولتاریا و جنبش کمونیستی در انقلاب دموکراتیک هدفی جز  
ایجاد پیش‌شرط‌های دموکراتیک حرکت نهایی بسوی سوسیالیسم  
ندارد ، درک نمی‌کند . بنی مدریسم به نیاز مستمر بورژوازی  
ایران به محروم کردن جنبش کمونیستی از عرصه فعالیت علنی



کم توجه است و در این زمینه شیراز شناخت دقیق منافع سرمایه  
در عصر امپریالیسم در ایران عاجز می ماند.

باین ترتیب می بینیم که دو جناح هیئت حاکمه در زمینه  
مبارزه با جنبش پرولتری و مارکسیسم انقلابی از مبدا مشترکی  
حرکت می کنند. هر دو دشمنان قسم خورده کمونیسم اند. لیکن  
در حالیکه حزب جمهوری اسلامی سیاست سرکوب همه جانبه را تنها  
راه بقا بورژوازی به شمار می آورد، بنی صدریسم این سیاست  
را راه نهایی بشمار می آورد که تنها "در صورت" شکست شیوه ها  
و سیاست های بورژوا - لیبرالی می باید به آن دست برده شود.  
حزب جمهوری اسلامی لاجرم کمربند تنفیه بورژوازی لیبرال و  
شیوه های لیبرالی از حکومت و رهبری سیاسی بورژوازی می کشند،  
و بنی صدریسم تقویت و حمایت آن را در دستور کار خود قرار  
می دهد. از زاویه منافع سرمایه انحصاری این حزب جمهوری  
اسلامی است که مساله را درست درک کرده است و این بنی صدر  
است که خارج می زند. حزب جمهوری "واقع بین" و جناح  
بنی صدر "متوهم" است و پیش حزب باید عمل کند و سیاست های  
خود را در محتوا به بخش برد و بنی صدر باید توهمات لیبرالی  
خود را جای واقعیات بیه توده ها، قالب کرده و برآیند مشترک  
هیئت حاکمه راه یک جز تلاش در سرکوب انقلاب چیزی نیست. بنا  
عبارات توخالی لیبرالی تزئین کند.

برخورد جناح های هیئت حاکمه به کمونیسم و دموکراتیسم  
بیکدیگر پرولتاریا از یکسو، و لیبرالیسم بورژوازی از سوی  
دیگر، چهارچوب عمومی موضع شان را در قبال نیروهای چپ  
مناهدین خلق ایران، که در میان این دو قطب نوسان می کنند،  
روشن می کند.

لیبرالیسم بنی صدری در آینده رهبران مجاهدین خلق  
لیبرالهای نوظهور و "خوشنامی" را می بیند، که با کمسی

دستکاری حاضر باشند بیا بقیه مبارزات انقلابی سازمان و شنور  
 انقلابی جوانان هوادارشان را به اهرمی در چانه زدن هسای  
 بورژوازی غیر انحصاری و انحصارات امپریالیستی بر سر امتیازات  
 اقتصادی و سیاسی ، تبدیل سازند ، لیبرالهای "خوشنامی" که  
 کمک کنند تا توده های کارگر و زحمتکش دست از مبارزه کشیده  
 و به دولت بورژوازی امید بندند . اگر چنین شود ، اگر یک  
 دولت بورژوا - لیبرال بتواند به این ترتیب پایگاه اجتماعی  
 و اعتبار سیاسی ای برای خود کسب کند ، آلترناتیو سیاسی او  
 در حل مشکلات بورژوازی ، در مقابل راه حل پیشنهادی سرمایه  
 انحصاری ، از پایه مادی مستحکم تری برخوردار خواهد شد ،  
 و تحقق کابوس کوتاه شدن مجدد دست سرمایه غیر انحصاری از دخالت  
 در تعیین سرنوشت خود به تعویق خواهد افتاد . اما سرمایه  
 انحصاری در مجاهدین خلق از یکسو زمینه های دموکراتیسمی را می بیند  
 که قابلیت آن را دارد تا دنباله رو پرولتاریای انقلابی و  
 دموکراتیسم پیگیر او گردد و از سوی دیگر نیروی را می بیند  
 که مرز سیاه و سفید میان ضد انقلاب بورژوا - امپریالیستی و  
 پرولتاریای انقلابی و پیشاهنگان کمونیست او را مخدوش می کند ،  
 نیروی که در میان بورژوازی و پرولتاریا حائل می شود و درست  
 بهمان صورت که در بسیاری موارد لبه تیز سیاست های پرولتا -  
 ریای انقلابی را بر علیه حکومت و احزاب بورژوازی کند می کند  
 و در مبارزات طبقات فرودست بر علیه ستم و استثمار امپریالیستی  
 میانه داری می کند ، بهمان ترتیب در قبال سیاست هسای  
 سرکوبگرانه بورژوازی نقش ضربه گیر جنبش کمونیستی را ایفا  
 می نماید . سرکوب وسیع جنبش پرولتری و کمونیستی ، بی آنکه  
 در همان حال نیروهایی چون مجاهدین خلق به ورطه انفعال و یا  
 سازش کشیده شده باشند امکان پذیر نیست .

حزب جمهوری اسلامی که پیوند هنرمندانهای میان رشوس  
 سیاست امپریالیسم و "مکتب" برقرار نموده است ، نقش بینا

بینی مجاهدین خلق را "التقاط ایدئولوژیکی" و "انصراف از مکتب" نام می‌گذارد. مجاهدین "مکتبی" نیستند، "میان اسلام و کمونیسم نوسان می‌کنند" و لاجرم مانع از آنند که حزب نقش مکتبی خود را در خدمت امپریالیسم، با جاری کردن سیل خون کارگران انقلابی، بدرستی ایفا نمایند. مجاهدین باید از سر راه برداشته شوند تا امپریالیسم و حزب جمهوری اسلامی بتوانند از بقایای تعلقات مذهبی توده‌های ناآگاه - و بویژه توده‌های ناآگاه خرده‌بورژوازی - به بهترین وجه در خدمت سرکوب جنبش کمونیستی، و به این اعتبار کل جنبش انقلابی، بهره‌گیرند، تا بتوانند به فراخوان "اشداء علی الکفار" با قاطعیت، چون در کردستان، گنبد و اهواز و ... جامه عمل بپوشانند بی آنکه تبصره "رحماء بینهم" مزاحمتی در کار ایجاد کند!

## ۲) نظم ضدانقلابی و نظم تولیدی

تبدیل بحران اقتصادی به بحرانی انقلابی، تزلزل پایه‌های حاکمیت سرمایه و تداوم بحران انقلابی ناکزیرجسل و یا تخفیف قابل ملاحظه بحران اقتصادی و آغاز دوره جدیدی از انباشت سرمایه را از نقطه نظر کل سرمایه اجتماعی به سرکوب انقلاب منوط ساخته است. سرکوب انقلاب و استقرار نظم ضد انقلابی از نقطه نظر کل سرمایه اجتماعی بر تولید پیشی می‌گیرد. این دقیقاً سرمایه انحصاری است که از نظر اقتصادی در موقعیتی قرار دارد تا اولاً این نیاز کل اقتصاد سرمایه‌داری در ایران، یعنی تقدم نظم ضدانقلابی بر تولید، را بازشناسد و از شتابزدگی مستاصلانه سرمایه‌های کوچک و متوسط در بازار داخلی احتراز جوید، و ثانیاً از چنان ظرفیت‌های اقتصادی برخوردارست تا سیاست ضدانقلابی خود را بر شناخت این ضرورت استوار ساخته و برنامه حرکت خود را بر الگوئی درازمدت طرح ریزد. سرمایه کوچک منفرد در بازار داخلی، که جزء

کوچکی از کل سرمایه اجتماعی است، از زاویه منافع محدود و  
محصور خود آغاز می‌کنند. نظم و تولید برای سرمایه‌های کوچک  
و متوسط بزرگتری ضروریاتی هم ارزند. نظم دلخواه برای  
ایتکونه سرمایه‌ها نظمی است که مانع وقفه در کار تولید  
شود و دوران عاطل ماندن وسائل تولید را به حد اقل برساند.  
بعبارت دیگر نظم مورد نظر این سرمایه‌ها "نظم تولیدی" یا  
استفاده "منظم" سرمایه از کار است. بورژوازی کوچک و متوسط  
حتی بر متن یک جنگ داخلی، فرصت یک آتش‌بس را برای گشوده  
نگاه داشتن بنگاه‌های خود غنیمت می‌شمارد. اما سرمایه انحصاری  
که حرکت کل سرمایه اجتماعی در بازار داخلی را سبب و سب  
می‌دهد، به مکان اقتصاد سرمایه‌داری ایران به مثابه یک کل  
و بعنوان جزئی از مناسبات امپریالیستی جهانی می‌اندیشد و  
سیاست خود را در جهت حفظ این "اقتصاد" در خدمت سرمایه  
انحصاری شکل می‌دهد. برای بورژوازی انحصاری سخن صرفاً بر سر  
وقفه نخوردن در پروسه بازتولید این یا آن قشر و یا اقشار  
سرمایه نیست، سخن بر سر حفظ و یا از کف نهادن تولید  
سرمایه‌داری در یک کشور معین است. پس اگر سرمایه‌های کوچک  
و متوسط علیرغم مخاطراتی که انقلاب کل بورژوازی را با آن  
مواجه قرار داده است، نظم را با مقولات امنیت، عدم هرج  
و مرج، حضور کارگران بر سر کار، بازنایم شدن چرخه‌های  
کارخانجات و از این قبیل می‌بینند، و لاجرم نظم را با "تسکین  
مخاصمه" مترادف می‌گیرند، سرمایه انحصاری در چنین شرایطی  
نظم را در وهله اول نه به معنای تولیدی آن، بلکه عمدتاً  
به معنای اجتماعی - سیاسی آن، به معنای تشبیت همه جانبه  
حاکمیت ضدانقلاب و سرکوب قطعی انقلاب درک می‌کند و اساس  
سیاست خود را نه بر تقویت شهربانی، تصویب قانون کار، جریمه  
کارگران و امثالهم، بلکه بر فاکتورهای چون چگونگی  
سازماندهی اردوگاه ضد انقلاب در داخل ایران، موازنه قدرت

در سطح جهانی ، آلترونا تئوهای مختلف حکومتی بورژوازی در ایران ، ارزیابی دورنمای میلیتاریزه کردن خلیج فارس ، امکان استفاده از ارتش های دول مزدور منطقه ، امکان تجزیه ایران و ..... متکی می‌باشد . دوراندیشی بورژوازی با اندازه ومدت واگسرد سرمایه‌اش تناسب مستقیم دارد ، و امپریالیسم که به بازسازی و بازتولید کل سرمایه اجتماعی و مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری در ایران محیط است ، به مراتب بیشتر از سرمایه‌های کوچک و متوسط در بازار داخلی "میرضد انقلابی" دارد . نظمی که انحصارات و دول امپریالیستی در شرایط حاضر در ایران بدنبال آنند نه تنها ضرورتا نباید با از سرگیری بلافاصله تولید همزمان باشد ، بلکه در تحلیل نهائی پیش شرط و راهگشای آن است . و طبیعی است که اگر بی نظمی تولیدی موقت در چهارچوب سیاست دراز مدت انحصارات عملا در خدمت استقرار نظم همه جانبه مورد نظر انحصارات قرار گیرد ، اینان خود اولین اخلال گران در امر تولید خواهند بود .

عملکرد حزب جمهوری اسلامی بی شک براین قابلیت و نیاز سرمایه انحصاری نیز صحنه می‌گذارد . حزب جمهوری اسلامی آشکارا نظم سیاسی - اجتماعی همه جانبه و ضد انقلابی را برآز سرگیری بهر قیمت تولید مقدم می‌دارد . سرکوب انقلاب اولین و مبهم ترین وظیفه ای است که حزب بر دوش بورژوازی می‌گذارد و آنرا ، ولو به قیمت برخی از خودگذشتگی ها در زمینه تولید و انباشت ، از او طلب می‌کند . حزب جمهوری اسلامی یک حزب ضدانقلابی تمام عیار است و وظایف خود را نه در رابطه با نیاز همیشگی بورژوازی به تولید ارزش و ارزش اضافه ، بلکه در ارتباط با استقرار شرایطی تعریف می‌کند که تولید ارزش و ارزش اضافه در آن دیگر از سوی جنبشی انقلابی مورد تهدید نباشد . آنجا که حزب از اقتصاد سخن می‌گوید نیز هدفی کاملاً سیاسی را دنبال می‌کند . سردمداران حزب یک روز از تقدس مالکیت خصوصی و

طبیعی بودن نابرابری اقتصادی سخن می‌گویند و روز دیگر به  
مناد بیان فعال برابری اقتصادی بدل می‌گردند . شعار اقتصادی  
برای حزب جمهوری اسلامی ، سلاخی سیاسی است ، و سیاست - سیاست  
ضد انقلابی - زیربنای "اقتصادی" آن است .

اما درک جناح بنی صدر از مقوله نظم درکی انتزاعی  
است . بنی صدریسم نظم را در وهله اول به مثابه نظم تولیدی  
می‌نگرد . درک تقدم نظم ضد انقلابی به نظم تولیدی بیانگر  
غافل ماندن بنی صدریسم از خصوصیات یک شرایط انقلابی است .  
حل بحران اقتصادی برای بورژوازی و کل سرمایه اجتماعی منوط  
به سرکوب قطعی انقلاب است . و همانطور که گفتیم سرمایه  
انحصاری به دلیل احاطه اش بر حرکت کل سرمایه اجتماعی از  
ظرفیت های اقتصادی و دامنه عمل و دوران دیشی سیاسی لازم برای  
وفق دادن سیاست خویش با این واقعیت برخوردار است . اما  
شاید بنی صدریسم برای از سر گرفتن تولید ، که انعکاس منافع  
سرمایه های کوچک و متوسط در بازار داخلی است ، گاه تا حد  
اخلال در پروسه استقرار نظم ضد انقلابی پیش می‌رود . جناح  
بنی صدر در بسیاری از موارد از سرگیری تولید در سطح جامعه  
راحتی پیش شرط استقرار نظم و امنیت ارزیابی می‌کند . ایسن  
کاملا درست است که در شرایط متعارف و غیر بحرانی تولید  
سرمایه داری ، در شرایط غیر انقلابی ، شکوفائی تولید با درجه  
تمکین توده های زحمتکش به قوانین و قیود بورژوازی ارتبط  
مستقیم دارد . اما رابطه اقتصاد و سیاست در شرایط غیر  
انقلابی را در جامعه ای که دستخوش بحرانی انقلابی است تبلیغ  
کردن و بر آن پای فشردن ، جز از درک شرایط مشخص عاجز ماندن  
بیانگر چیزی نیست . بدیهی است که تقدم نظم ضد انقلابی به  
نظم تولیدی نباید به معنای تقدم سیاست به اقتصاد در شرایط  
کنونی ایران تعبیر شود . اقتصاد همواره در تحلیل نهائی  
تعیین کننده و مشروط کننده روبنای سیاسی است . لیکن آنچه

سیر حرکت نیروها را در عرصه سیاست امروز ایران مشروط و معین می‌کند ، نه نیازهای پروسه تولید، بلکه فشار بحران اقتصادی است. این دقیقاً بحران اقتصاد سرمایه‌داری ایران است که ضرورت تقدم نظم ضد انقلابی بر نظم تولیدی را برای بورژوازی تجویز می‌کند و بنی‌مدریسم که پیش از هر خط مشی دیگر — بورژوازی ایران بر ضرورت توجه به اوضاع اقتصادی پای می‌فشرد ، بیش از همه ، و بخصوص بیش از حزب جمهوری اسلامی ، در حرکت عملی خود از پیش شرط های سیاسی مشخص رفع و تخفیف بحران اقتصادی بورژوازی ، غافل می‌ماند . اینجا نیز مدال "واقع‌بینی" به حزب جمهوری اسلامی و مدال "توهم" به بنی‌مدریسم تعلق می‌گیرد.

اختلاف جناح بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی بر سر محتوای نظمی که بورژوازی در وهله اول بدان نیاز دارد ، ناگزیر به اختلاف نظر بر سر شکل استقرار این نظم نیز دامن می‌زند. اگر نظم ضد انقلابی از نظم تولیدی متمایز است ، ابزار و پروسه ایجاد و حفظ این دو گونه نظم نیز ناگزیر باید متفاوت باشند. امواج انقلاب دستگاه‌های متعارف ابقاء نظم و قانون بورژوازی را تا حدسود زیادی تخریب و کم اثر نموده است. وسایل و نهادهایی که نظم را در روند روزمره تولید و بازتولید در جامعه حفظ می‌کنند، قوانین ارتش و پلیس ، بوروکراسی ، دادگستری و...، دقیقاً به اعتبار برآمدن انقلابی ، که در قیام بهمن به اوج رسید ، وسیعاً از کار افتاده‌اند. انقلاب دقیقاً به این معناست که بورژوازی و امپریر-بالیسیم دیگر نتوانسته‌اند با همان نهادها و وسایل متعارف ، به شیوه‌های متعارف ، حکومت کنند. انقلاب خود روشن‌ترین گسواه ضرورت دست‌یازیدن بورژوازی به شیوه‌های نوین است ، و تمایز شرایط انقلابی از شرایط متعارف و غیر انقلابی در جامعه ، واقعیتی است که هر سیاست "واقع‌بینانه" بورژوازی ، حتی در تعیین شکل استقرار نظم مطلوب بورژوازی ، ناگزیر از باز شناختن آن است. این واقعیت تا آنجا که به تلاش بورژوازی در استقرار و تحکیم مجدد

نظم وقانون بورژوازی مربوط می‌شود، برنیاز این طبقه به  
 سازماندهی مجدد دستگاه سرکوب، به شیوه‌ای متناسب با اوضاع  
 سیاسی مشخص حاکم بر جامعه، تاکید می‌گذارد. ضدانقلاب، در  
 شرایط انقلابی حاکم بر جامعه، باید خود شیوه‌ها، اصول و قوانین  
 متعارف بورژوازی را زیر پا گذارد، به معنای ضدانقلاب نیز باید  
 "انقلابی" عمل کند. این یک درک اصیل ضدانقلابی است، که  
 سرمایه انحصاری مدتهاست به آن دست یافته و سیاست جهانی خود  
 را در مقابل انقلابات ملی و پرولتری بر آن بنا نهاده است. بور-  
 ژوازی در شرایط انقلابی، در مقابل تظاهرات، اعتصابات،  
 اجتماعات و بطور کلی اشکال مبارزاتی‌ای که اردوگاه انقلاب از  
 آن استفاده می‌جوید، اشکالی که همه مقررات و قوانین موجود  
 را زیر سوال می‌کشند، به صدور بخشنامه‌ها، دستگیری‌ها،  
 محاکمات و یا استفاده از پلیس و نیروهای سرکوبگر رسمی اکتفا  
 نمی‌کند، بلکه در چنین شرایطی احزاب و دستجات دست راستی افراطی  
 سراپا ارتجاعی و بورژوازی را نیز به میدان فرامی‌خوانند تا آنها  
 نیز، که یک سرشان همواره بهمان آخور پلیس عینی و مخفی دولتی  
 بنداست، از این اشکال جدید مبارزه به سود بورژوازی استفاده  
 جویند. بورژوازی و انحصارات نیز در موارد بسیار خود تظاهرات  
 ارتجاعی، اعتصابات ارتجاعی و یا حتی برخوردهای مسلحانه  
 ارتجاعی با حکومت خود را سازماندهی می‌کنند. حزب جمهوری اسلامی  
 این درک، درک نیاز استفاده بورژوازی از اشکال جدید مبارزه،  
 را نیز به کامل ترین وجه در سیاست خود منعکس می‌کند. حزب بیش  
 از آنکه بدنبال بازسازی نهادهای قانونی سرکوب و سلطه سیاسی  
 بورژوازی، قوانین، ارتش، بورکراسی، دادگستری و امثالهم  
 باشد، در تکاپوی بسیج آن نیروهای طبقاتی و نهادهای سیاسی  
 مشخصی است که قادر باشند در شرایط کنونی به شیوه‌ای "انقلابی"  
 و حتی المقدور به نام انقلاب، ضدانقلابی عمل کنند. حزب در  
 این تکاپوی خویش تا آنجا پیش می‌رود که بر سیاست‌های ضدانقلابی



خود علنانام "انقلاب" می‌گذارد: "انقلاب فرهنگی"، "انقلاب اداری"، "پاکسازی" (که برای حزب تنها بمعنی تفهیم — کمونیستها و دموکراتهای انقلابی است)، و نمونه‌های بسیار دیگری نیز در این زمینه وجود دارند. توده‌های ناآگاه خردم بورژوازی و روحانیت قشری ای که افسار آنان را در دست دارد، بهترین مصالح را برای سازماندهی یک نیروی وسیع ضدانقلابی فراهم می‌آورند. شیوه‌های عمل حزب نیز بر عوامل و عناصری متکی می‌گردد که بتوانند این توده وسیع را در جهت سرکوب انقلاب، به حرکت درآورند. پس حزب از نفوذ روحانیت و اسلام در خرده بورژوازی سنتی، و توده‌های ناآگاه بطور اعم، که انحصارات دوران پیش در تحکیم آن، حتی پیش از قیام، فروگذار نکرده‌اند به بهتر — بین وجه استفاده می‌کند. خرده بورژوازی چشم به اسلام و خمینی دوخته است، خمینی که احترامش را در نزد توده‌ها نه به فقه اسلامی، بلکه به حضور فعالش در مبارزات ضدسلطنتی مدیون است، خود تنها به ولایت فقیه و کسب موقعیتی ممتاز برای روحانیت در هیرارشی قدرت عشق می‌ورزد. پس حزب جمهوری اسلامی نیز برای بسیج ضدانقلابی خرده بورژوازی در خدمت سیاست امپریالیسم، "قاطع ترین" هوادار و پیرو خط امام می‌گردد تا اراده و فکراورا، که هیچگونه تناقضی با منافع مقطعی انحصارات امپریالیستی ندارد، تسخیر کرده و در راستای اهداف خود به جریان اندازد. حزب جمهوری اسلامی حزبی خرده بورژواشی نیست، حزبی است که انحصارات امپریالیستی برای خرده بورژوازی تاسیس کرده‌اند، و بخشی از سهام آن، و نیز نام آنرا، برای جلب اعتماد رئیس طایفه، به اسم او کرده‌اند تا از او اختیارات تام بگیرند. برای حزب جمهوری اسلامی، آنچه در اسلام "عزیز" است خصلت ضد کمونیستی آن از یکسو و عشق خمینی به آن از سوی دیگر است، و ایندو در پیوند باهم به سهولت می‌توانند توجیهات ایدئولوژیک و زمینه توده‌ای سیاست "سرکوب انقلاب بانام انقلاب" را فراهم

کنند. حزب از اسلام بهره می‌گیرد. و اینک به درجه بسیار کمتری اقتضای از پرولتاریا، را اعلیتنه جنبش کمونیستی و انقلابی بسیج کند و در هر قدم از فعالیت خود از خمینی تأیید بگیرد. طبیعی است که در این میان اسلام و خمینی را از ماحصل سیاست دراز مدت انحصارات، و فعالیت های امروزی حزب، خیری بیش از آنچه در زمان شاه عایدشان می‌شد، نمی‌رسد. چراکه نه اسلام و نه خمینی نمی‌توانند عناصر تشکیل دهنده روبنای حکومتی انحصارات در ایران باشند. از اینرو از بی‌توجهی حزب جمهوری اسلامی به اسلام به مثابه یک "مکتب"، از اینک که حزب نه تنها کوششی برای تبلیغ و اشاعه این "مکتب" نمی‌کند، بلکه در موارد بسیار از تخریب اعتبار او حرمت آن در نزد توده‌ها ایثاتی ندارد، نباید تعجب کرد. اسلام در نزد حزب جمهوری اسلامی محتوای سرآپوزوایشی ای را که عمر امپریالیسم ناگزیر به آن می‌بخشد، کاملاً آشکار می‌کند. اسلام برای حزب نه یک آرمان و یا مجموعه "مبانی اعتقادی و ایدئولوژیک"، بلکه یک ابزار کاملاً سیاسی است، که برای مدت معینی می‌باید از آن بهره‌جسته شود. پس حزب نگرانی آتیه اسلام، است شدن پایه‌های "ایمانی" توده‌ها و زوی گرداندن آنان از اسلام، و "خالی شدن مساجد" را به خمینی، استاده‌علی تهرانی‌ها و مجاهدین خلق ایران وامی‌گذارد. حزب جمهوری اسلامی بدنبال استقرار "جامعه اسلامی آرمانی" هیچکس نیست، بلکه بدنبال استفاده از خضائل و آرمان های ضدانقلابی خرده‌بورژوازی است که امروز در قالب اسلام خمینی هادرک و تعریف می‌شوند، و بدیهی است که بنایان گرفتار نقش توده‌های خرده‌بورژوازیه مثابه سپاهی لشکر در برنامه فساد انقلابی امپریالیسم، علاقه حزب نیز به اسلام و خمینی به پایان می‌رسد، و ناگزیر خود حزب نیز به پایان راه خود به مثابه "حزب جمهوری اسلامی" خواهد رسید. تکیه حزب جمهوری اسلامی بر اسلام، خمینی و روحانیت، دقیقاً نمونه تکیه فدائیانقلابی سرمایه

انجمنی بر عوامل و عناصر و شیوه‌هایی است که در یک شرایط  
 انقلابی و بیرون از امکانات متعارف بورژوازی، بوجود آمده و به  
 ظهور رسیده‌اند.

اما بنی مدرسیسم، چون لیبرالیسم بورژوازی بطور کلی،  
 به "هرج و مرج فداانقلابی" به دیده‌ای انتقادی می‌نگرد، و استقرار  
 نظم و آردیه‌گامی انتزاعی و بیگانه با شرایط و واقعیات مشخص  
 جامعه - از ارگانها و نهادها و مشاعر حکومتی بورژوازی طلب  
 می‌کند. این درست است که بنی صدر نیز در مواجهه با آردوگاه  
 انقلاب بر تحریک و تهییج توده‌های وسیع مردم تکیه می‌کند، اما  
 در این گونه حرکات، بنی صدر و جناح او در مدد آتند که "مشروعیت"  
 قدرت خویش را خاطر نشان سازند تا سپس از طریق ابزارهای اجرائی  
 و شیوه‌های متعارف و "قانونی" دست به عمل زنند. بعبارت دیگر  
 اگر حزب می‌کوشد تا خود توده‌ها را به مثابه ابزار سرکوب  
 سازماندهی کند، بنی صدر در مدد است تا از حمایت توده‌ها برای  
 سازماندهی ابزار متعارف سرکوب و سلطه بورژوازی استفاده جوید.  
 بنی مدرسیست‌ها شیوه‌های حزب جمهوری اسلامی را دامن زدن به  
 تشنج‌ها و هرج و مرج در جامعه می‌خوانند و حزب شیخ بنوبه خود  
 شیوه‌های جناح بنی صدر را فرمیستی، لیبرالی، و غیر انقلابی  
 می‌نامد. در واقعیت امر هر دو درست می‌گویند. جناح بنی صدر  
 در سازماندهی فداانقلاب، نه "انقلابی"، بلکه فرمیستی و  
 لیبرالی عمل می‌کند، این شیوه پاسخگوی نیازهای سیاسی بورژوازی  
 در شرایط کنونی نیست. اما از عملکرد و شیوه‌های حزب جمهوری  
 اسلامی نیز بنویسند. آنها تجربه فداانقلابی گری انحصارات امپری-  
 بالیستی در آسیا، آفریقا و آمریکا را لاتین به مشام می‌رسد.

بنی مدرسیسم نیز خود را به اسلام و خمینی می‌چسباند و می-  
 گوید که "هر دو را در یک قالب بورژوا - لیبرالی تعبیر و تفسیر کند.  
 بعبارت دیگر بنی مدرسیسم حاصل سازش اجتناب ناپذیر لیبرالیسم  
 بورژوازی با اشکال مذهبی و نیروهای مذهبی ای است که سیر انقلاب

به او تحمیل نموده است. این سازش به یک معنا تنها راه بقاء لیبرالیسم، با توجه به خصوصیات ایدئولوژیک حاکم برجانبش انقلابی تأقیام، و بر حکومت از پس از قیام، بوده است. سرنوشت شایگان، سنجابی، مقدم مراغه‌ای، نزیه و این اواخر مدنی، و نیز جبهه ملی و معافل مختلف آن بطور کلی، جناح بنی‌مدر، و بنی‌مدریسم، را برای مدتی طولانی به تنها ثریان حیات بورژوازی لیبرال بدل ساخت. اما بهر رو چنین بنظر می‌رسد که آیات قرآنی و کوشش‌های خمینی بر اسلام حزب جمهوری اسلامی صحه می‌گذارند، و مسلمان نمائی بورژوازی لیبرال را به سرعت افشا می‌کنند. اگر حزب جمهوری اسلامی اسلام را به مثاب یک ابزار سیاسی فعالانته مورد استفاده قرار می‌دهد، لیبرالیسم نوع بنی‌مدر برخورداردی منفحل بدان دارد، و دقیقاً بدان درجه به "اسلام" روی می‌آورد که حزب مستقیم و یا غیر مستقیم موضعنی تدافعی را به بورژوازی لیبرال تحمیل کرده و اعتقادات اسلامی‌اش را بزیروسال کشیده باشد.

طبیعی است که در این میان بخش وسیعی از بورژوازی در بازار داخلی به شیوه‌های حزب جمهوری اسلامی از دیدگاهی بنی‌مدریستی می‌نگرد. این شیوه‌ها تا حدود زیادی از بازسازی نیروهای مولده جامعه و احیاء و تحکیم نهادهای سیاسی و اجرائی حکومت بورژوازی در شرایط کنونی جلو نمی‌گیرد و یا به آن لطمه می‌زنند. سرمایه انحصاری این راتاوان کوتاه مدتی می‌دانند که تحقق اهداف درازمدتش‌انرا توجیه می‌کند. از این گذشته هرج و مرج اقتصادی و حتی بحران نیز اقشار معینی از سرمایه‌داران را به ثروت‌های کلان می‌رساند. قشر وسیعی از دلان و واسطه‌های بزرگ خرید و فروش با محتاج عمومی که احتکار را زمیننه مساعدی برای سودآوری کلان می‌یابند و زمیندارانی که از هرج و مرج سیاسی برای غصب مجدد اراضی تقسیم شده استفاده می‌کنند، نمونه‌هایی از اینگونه موفقیت‌های اقتصادی در بطن هرج و مرج سیاسی

هستند. اما بهر رو تبعات اقتصادی شیوه‌های حزب جمهوری اسلامی نه به کل طبقه، بلکه تنها به اقشار و اجزای از بورژوازی، استفاده می‌رساند.

نظریه آنچه گفتیم، روشن می‌شود که چرا به اعتقاد ما هیچک از دو جناح کنونی هیئت حاکمه آلترناتیو نهایی و تشکیل طبقاتی بورژوازی ایران را تشکیل نمی‌دهند.

تا آنجا که به نقش بورژوازی لیبرال در کشور ما مربوط می‌شود، ما در این مقاله خصوصیات جدیدی برای این قشر نشمریم. بنی صدریسم شکل معینی از لیبرالیسم بورژوازی است که خصوصیات آن در چهارچوب عام لیبرالیسم در کشور ما قرار می‌گیرد. تنها ویژگی بنی صدریسم قالب بیانی مذهبی آن و قدرت تطبیق آن با اشکال ایدئولوژیک - سیاسی حاکم برجسته انقلابی تا پیش از قیام، و به حکومت از پس از آن، است. عجز بورژوازی لیبرال در ارائه آلترناتیوی سیاسی و حکومتی به بورژوازی در ایران، به مثابه کشوری تحت سلطه امپریالیسم شامل بنی صدریسم نیز می‌گردد و در بحث ما در مورد جناح بنی صدر صرفاً تأکیدی بر مواضع پیشین ما در قبال این قشر بورژوازی است. لیبرالیسم بورژوازی، در عین پیوند جدایی ناپذیرش با کارکرد امپریالیسم در ایران، نمی‌تواند محور سیاست بورژوازی، به رهبری بورژوازی انحصاری، در قبال انقلاب ایران باشد، و با چهارچوب ایدئولوژیک - سیاسی حاکمیت بورژوازی را در صورت شکست انقلاب تا مین نماید.

اما حزب جمهوری اسلامی نیز بنوبه خود تنها نقشی مقطعی و موضعی برای بورژوازی ایفا می‌کند. شک نیست که حزب یک ابزار سیاسی تعیین کننده برای بورژوازی، و بویژه بورژوازی انحصاری در شرایط حاضر است. اما دقیقاً همان خصوصیتی که حزب را قادر به ایفای نقش ابزاری خود در این مقطع می‌سازد، مانع از آن است که بتواند به شکل طبقاتی بورژوازی انحصاری تبدیل شود و از این طریق نقشی درروبنای حکومتی بورژوازی ایران، در صورت

شکست انقلاب، بخود اختصاص دهد. چراکه اولاً حزب بمنظور بسیج خرده بورژوازی و بر مبنای فعال کردن محافل سیاسی و عناصر خرده- بورژوازی سنتی بنا شده است. با اتمام نقش خرده بورژوازی به مثابه سیاهی لشکر، و حرکت نهائی بورژوازی در جهت تکیه کامل بر نهادهای و ابزارهای متعارف حاکمیت خود، خاصیت حزب نیز به مثابه یک ابزار سیاسی برای بورژوازی به پایان میرسد. بعبارت دیگر حکومت بورژوازی تنها میتواند بر محور تشکل طبقاتی بورژوازی انحصاری بنا شود و حزب نمیتواند چنین تشکلی باشد. و بدون تحول بنیادی به آن تبدیل شود. ثانياً، و در ارتباط با مسأله اول، اسلام که حزب برای ایفای نقش خود سخت به آن متکی است نمیتواند بعنوان یک روبنای ایدئولوژیک مناسب بازیربنای اقتصادی ایران، به مثابه کشوری تحت سلطه امپریالیسم، تطابق یابد. مدور وسیع سرمایه و کالاهای ایران، استثمار امپریالیستی کارگران و زحمتکشان، مکان ایران در تقسیم کار جهانی امپریالیسم و نقش تعیین کننده انحصارات امپریالیستی در اقتصاد سرمایه داری ایران، قبل از هر چیز "فرهنگ امپریالیستی"، یعنی همان روبنای ایدئولوژیک حاکمیت انحصارات امپریالیستی در کشور تحت سلطه، که توجیه گراستثمار امپریالیستی در مدرن ترین اشکال آن است، را طلب میکند. اسلام بطور کلی و اسلام حزب جمهوری اسلامی، این نیازهای فرهنگی استثمار بورژوازی را، از زاویه های ایدئولوژیک که با اشکال عقب افتاده تراستثمار و تولید تطابق دارد، بشدت مقید و محدود می سازد. زیست فرهنگی ایران، تا پیش از انقلاب، و کشورهای چون کمره جنوبی، تایوان، تایلند، و کشورهای تحت سلطه متعدد آمریکای لاتین، به روشنی "فرهنگی" را که سرمایه داری عمر انحصارات طالب آن است، تصویر می کند، و اسلام تنها با جراحی ها و دستکاری های بنیادی میتواند خود را با این نیاز امپریالیسم در تطابق قرار دهد. از سوی دیگر حزب خود به

سرعت ته مانده اعتقادات اسلامی توده‌ها را نیز تخریب کرده و  
 آخرین موانع ایدئولوژیک ماقبل سرمایه‌داری را از جلوی راه  
 بورژوازی در دوره نوینی از انباشت سرمایه، دوره‌ای که تنها  
 جنبش انقلابی به رهبری پرولتاریا می‌تواند و باید از فرارسیدن  
 آن جلوگیری کند، برمی‌دارد. بختیار از زبان بورژوازی روحانیت را  
 به پس‌کشیدن از عرصه سیاست عملی و تشکیل یک "واتیکان درقم"  
 دعوت کرده بود، و حزب با سرکوب انقلاب بنام تشوکراسی و شرکت  
 فعال روحانیت، زمینه را برای تحقق این پیشگویی بختییار  
 فراهم می‌سازد. روحانیتی که خدمت‌رادر خدمت بورژوازی و بر  
 علیه کارگران و زحمتکشان آشکارا به انجام رساند، چه از نظر  
 بورژوازی و چه از نظر توده‌ها برای دوره‌ای طولانی از عرصه  
 سیاست مرخص خواهد شد. وبالاخره باید به ترکیب موجود حزب  
 جمهوری اسلامی اشاره کرد. ترکیبی که خصلت تاریخی متناقض  
 حزب را، در منافع طبقاتی‌ای که دنبال می‌گیرد از یکسو، و اقشار  
 و طبقاتی که به خود فرامی‌خواند از سوی دیگر، به نمایش  
 می‌گذارد. از یکسو قرار گرفتن کامل و پیگیری حزب در خدمت سرکوب  
 انقلاب، و با چنان انطباقی بر نیازهای انحصارات امپریالیستی  
 و شیوه‌های تجربه شده و شناخته شده آن، نمی‌تواند بی‌وجود پیوندی  
 عملی میان جریانی سرسپرده در درون حزب با انحصارات و دول  
 امپریالیست معین گواه نباشد. وجود دلالت، سرمایه‌داران و ملاکینسی  
 که عملاً از عملکرد حزب منفعت اقتصادی می‌برند نیز بی‌شک  
 ارتباط مستقیم تری میان اینان و حزب را باعث می‌شود. اتکاء  
 حزب به ساواکی‌ها، رستاخیزی‌ها و اوپاش برای فعالیت‌های  
 روزمره خود نیز جزئی جدید به این ترکیب اضافه می‌کند. از سوی  
 دیگر نزدیکی حزب با خمینی و اقشار مختلف روحانیت، تبلیغات  
 اسلامی و با اصطلاح "ضد امپریالیستی" حزب، تلاش حزب در بسیج  
 خرده‌بورژوازی و این واقعیت که حزب خود را بطور کلی وارث انقلاب  
 معرفی می‌کند، نمی‌تواند به معنای جذب برخی توده‌های ناآگاه

خرده بورژوازی و زحمتکشان و محافل مختلف خرده بورژوازی به حزب نباشد. به این ترتیب تناقضی که در اهداف و شیوه های حزب وجود دارد، بازتاب خود را بناگزیب در ترکیب آن نیز باز می یابد، در یک گوشه جاوسان ، دلان ، سرمایه داران و ملاکین و اوپاش رنگارنگ لانه می کنند ، و در گوشه ای دیگر ، عقب افتاده ترین توده ها و محافل خرده بورژوا مسکن می گزینند. تعارضات این اجزاء متشکله حزب ، که گاه در خارج حزب منعکس می شود، به سر درگمی ها و توهمات نسبت به حزب در اذهان توده ها ، و گساره حتی پیشاهنگان آن ، دامن می زند. بهر رو این حزب ، با این ترکیب ، مورد نیاز بورژوازی برای رتق و فتق امور جامعه ای که تحت سلطه خویش دارد نیست و نمی تواند باشد.

مادام که مقدمات وحدت بورژوازی بزیب پرچم سرمایه انحصاری فراهم نیامده است ، بورژوازی به هر دو جناح هیئت حاکمه کنونی اش سخت نیازمند است. وظایفی که حزب جمهوری اسلامی و جناح بورژوا- لیبرالی بنی صدر در خدمت بورژوازی بر عهده دارند در آنزوا از یکدیگر قابل تحقق نیستند. این نیاز دائمی دوشیوه سرکوب و فریب را در نزد بورژوازی تاکید می کند. سیاست سرکوب بی آنکه مدعی "حقانیت" و "قانونیت" باشد ، بی آنکه توسط قشری از بورژوازی و سیاستمداران آن توجیه و پرده پوشی شود، خلعت آشکارا تروریستی و ضد انسانی خود را بر ملا خواهد کرد. بورژوازی نمی تواند منافع خود را منافع "جامعه" قلمداد نکند، نمی تواند جز بنام "جامعه" ستم و استثمار خویش را سازمان دهد. حزب جمهوری اسلامی نمی تواند خواهان سرکوب کارگران انقلابی ، کشتار انقلابیون ، اشغال قهرآمیز کردستان و قتل عام مبارزان کرد ، و بطور کلی بی حقوقی و انقیاد کامل توده ها باشد، بی آنکه در همان حال این اعمال بنام جامعه بورژوازی ، و "قانون" و "نظم" و "امنیت" در این جامعه ، عرضه و توجیه شود. این وظیفه ای است که در این مقطع بر عهده بورژوازی



لیبرال قرار گرفته است. عملکرد و شیوه های حزب، در فقدان این  
 نقش مکمل بورژوازی لیبرال، سرعت او را در مقابل توده ها  
 منزوی خواهد ساخت. حزب عاملی در سرعت بخشیدن به قطب بندی  
 سیاسی طبقات و بخصوص مایه تخریب سریع توهمات توده ها بسه  
 حکومت اسلامی بورژوازی است. بدون بورژوازی لیبرال و جناح  
 متدین و بنی سدریستی آن، شیوه های حزب بورژوازی رابه تقابلی  
 زودرس و همه جانبه با توده ها می کشاند، تقابلی که بورژوازی در  
 این مقطع یارای تحمل آن را ندارد. بعلاوه یک برنامه دراز مدت  
 فعالیت ضد انقلابی در باز پس گرفتن دستاوردهای انقلاب، نمی تواند  
 در غیاب کامل یک مرکزیت اجرائی - دولت بورژوازی - انجام شود.  
 دولت، حتی آنجا که یک حزب افراطی دست راستی و مسلح،  
 رهبری عملیات بورژوازی را در دست داشته باشد، نیاز مبسوم  
 بورژوازی است. ترکیب ویژه حزب جمهوری اسلامی، که با نیاز  
 عملی آن در بسیج توده های عقب مانده خرده بورژوازی تطابق  
 دارد، ظرفیت های تکنوکراتی و بیوروکراتی حزب رابه حداقل  
 می رساند. حزب برای اداره امور یک کشور، از طریق یک بیوروکر-  
 اسی عریض و طویل دولتی، از امکانات و شرایط لازم برخوردار  
 نیست. این خلاشی است که در مقطع کنونی عمدتا توسط بورژوا-  
 لیبرالها پر می شود. و بالاخره، لیبرالها این نقش معین را  
 بر عهده دارند که ماحصل قهر ضد انقلابی را که حزب پرچمداران  
 است، بصورت دستاوردهای کل بورژوازی تعمیم داده و قانونسا  
 و رسما به ثبت برسانند. اگر اوباشان حزبی در خیابانها آزادی  
 بیان و اجتماعات، انتشاره و غیره را در عمل سرکوب می کنند،  
 اگر زعماء و سخنرانان حزبی از فراز منابر و سکوهای سخنرانی،  
 از عوام فریبی و ارباب توده ها یک دم باز پس نمی نشینند، لیبر-  
 الها وظیفه دارند تا از این پیشروی های خیابانی و مقطعی،  
 امتیازاتی "قانونی" و رسمی به نفع کل بورژوازی بسازند.  
 یورش اوباشان حزبی به اجتماعات اپوزیسیون انقلابی، وبخصوص

کمونیستها، به فروشندگان نثریات گروههای انقلابی، بیست و  
کتابخانه‌ها و غیره، و تهیهی هرروزه از فراز منابر برعلیه  
کمونیستهار نیروهای دموکراتی چون مجاهدین خلق، هر قدر  
وسیع، مکرر، و موفقیت‌آمیز باشد، تنها زمانی به دستاوردهای  
شی سیاسی برای کل بورژوازی بدل می‌شود که دولت بورژوازی بر  
زمینه آن اصولا اجتماعات اپوزیسیون انقلابی، فروش نثریات او  
و اصولا فعالیت او را غیرقانونی اعلام نماید. تنها در این صورت  
است که می‌توان گفت بورژوازی به مثابه یک طبقه یک گام بسی  
احیای اختناق آریامهری برداشته است. جناح بنی صدر در حکومت  
مت‌کنونی دقیقا این نقش را در موارد متعددی چون سرکوب  
کردستان انقلابی، قتل عام دانشجویان انقلابی و تعطیل  
دانشگاهها، ممنوعیت انتشار روزنامه‌های کمونیستی، غیرقانونی  
اعلام کردن اعتصابات و اجتماعات سیاسی اپوزیسیون انقلابی  
و کمونیست، و... ایفا نموده است.

اما از سوی دیگر فریب و عوامفریبی لیبرالی هرگز  
نمی‌تواند در کشور ما بر پای خود بایستد و به تنها جزء و یا جزء  
اصلی سیاست بورژوازی بدل شود. کسانی که از "واقع بیسن"  
بودن جناح بنی صدر سخن می‌رانند، و سیاست‌های بورژوالیبرالی  
این جناح را در مقابل سیاست‌های حزب، و به مثابه سیاست‌های  
اصولی بورژوازی، تعریف و تفسیر می‌کنند دقیقا از همین نکته  
اساسی در مورد لیبرالیسم در کشور ما غافلند. هواداری بنی صدر  
نیم از "قانون" در مقابل هرج و مرج طلبی حزب، و دفاع بنی  
صدریم از "بحث آزاد" در مقابل عشق حزب به "جماع"، تنها  
هنگامی می‌تواند احدی را "فریب‌دهد" و یا "به سازش بکشانند"،  
که سیاست قهر و سرکوب ابتدا زمینه‌های استقرار قانونی  
براستی دموکراتیک و شرایط واقعی و موجود بحث آزاد را، که  
توده‌های کارگر و زحمتکش به اتکاء مبارزات و قیام خونین خود  
به چنگ آورده بودند، از سطح جامعه چارو کرده باشد. اگر

جناح بنی صدر می‌تواند و عده "قانون" - قانون امپریالیستی - بدهد و بفریبد، اگر می‌تواند و عده "بحث آزاد و مذاکره" بدهد و سازشکاران در جنبش انقلابی رابه پای میز مذاکره "بکشانند"، از آن روست که حزب در عمل توانسته است تروریسم "فوق قانونی" بورژوازی را پیاده کند، بدون بحث و مذاکره سرکوب کند و آزادی بیان و اجتماعات را بزور چوب و چماق و سرشیزه در عمل نقض نماید. موفقیت سیاست فریب، بازتاب موفقیت سیاست سرکوب است. بدون حزب جمهوری اسلامی، بنی صدریسم ضرورت خود را برای بورژوازی و کارآئی خود را در تحمیل توده‌ها از دست خواهد داد.

خاصیت امروزی بنی صدریسم برای بورژوازی اینست که در عین اینکه دستاوردهای عملی سرکوب را برای کل بورژوازی تشبیهت می‌کند و رسمیت می‌بخشد. انزجار روبه رشد توده‌ها را به جناح دیگر، و فقط به جناح دیگر و نه کل حکومت بورژوازی، سوق می‌دهد و در "مجموع" جریان پشت کردن توده‌ها را به کل حکومت کند کرده و برای امپریالیسم درآماده کردن راه حل نهائی‌اش زمان می‌خرد.

تازمانی که زمینه‌های ظهور نیروی سیاسی ثالث و وحدت بخش بورژوازی فراهم نیامده است، دو جناح کنونی هیئت حاکمه اجزاء غیرقابل انکاری برای کل بورژوازی در مقابل با تداوم انقلاب هستند. تعارضات دو جناح، ناگزیر می‌باید در هر مقطع کنترل و مهار شده و اساس یکپارچگی هیئت حاکمه رابه مخاطره نیا فکند. مادام که حضور خمینی در عرصه سیاست برای کل بورژوازی ضروری و با اجتناب ناپذیر است، اسلام و خمینی بی‌شتر مشترکی برای کشمکش‌های دو جناح خواهند بود. نقش وحدت بخش خمینی، که هر چندگاه اهمیتی اساسی می‌یابد، مانع از آن است که کشمکش‌های دو جناح هیئت حاکمه چنان ابعاد گسترده‌ای یابد که جنبش انقلابی از آن وسیعا بسود خود بهره گیرد. خمینی سبلی است که بورژوازی برای حفظ وحدت خویش در اوج رقابت

وتعارض درونی ، موقتا با عاریت گرفته است . خمینی ، وحدت طلبی بورژوازی است که در یک شخص مادیت یافته است .

این بی شک وحدتی نا پایدار است . وحدت پایدار بورژوازی درگرو ظهور نمایندگان مستقیم سرمایه انحصاری در صحنه عملی سیاست است . نیروی سیاسی وحدت بخش بورژوازی بی شک نمی تواند حاصل اختلاف و تلفیق مکانیکی دو جناح موجود باشد ، این نیروی سیاسی به اعتبار نفی هر دو جناح در واقعیت کنونی شان ، و ناگزیر به اعتبار جایگزین کردن عامل پیوند دو جناح کنونی ، خمینی ، بورژوازی را بزیر یک پرچم واحد به وحدت خواهد رسانید . خصوصیات این نیروی سوم ، این سنتز ، نیز نمی تواند تنها "مجموعه" ای از خصوصیات دو جناح کنونی باشد ، بلکه بی شک اشکال ارتقاء یافته و تصفیه شده ای از این خصوصیات را بدست خواهد داد . در عین اینکه در مورد خصوصیات ظاهری این سنتز بدقت نمی توان اظهار نظر کرد فقط می توان با توجه به زمینه چینی هائی که هم اکنون در خارج و داخل کشور انجام می گیرد ، گرایشات مشهود بورژوازی به آلترناتیو "بختیاری" ، توافقات احتمالی آمریکا و شوروی و اولویت های هر یک ، درباره محتمل ترین آلترناتیو رهبری سیاسی بورژوازی به بحث پرداخت ، اما می توان با توجه به آنچه تاکنون گفتیم ، درباره محتوای ورثوس اصلی سیاست های این سنتز سیاسی با دقت بیشتری سخن گفت . اساس حرکت این نیروی ثالث بورژوازی این واقعیت خواهد بود که سرکوب و تحمیق می باید ادامه یابند اما تشوکرایی و لیبرالیسم هر دو می باید طرد شوند . از اینرو در حالیکه بنی مدریسم در تلاش خود برای تطبیق اسلام با لیبرالیسم عمدتاً به خاطر عدم تطابق لیبرالیسم با نیازهای بورژوازی شکست خواهد خورد ، حـزب جمهوری اسلامی که عملکرد سرکوبگرانه اش با محور اساسی سیاست بورژوازی در این مقطع مشخص در تطابق قرار دارد ، عمدتاً بخاطر اتکاء اجتناب ناپذیرش به تشوکرایی ، خملت ابزاری خود را از

دست داده و باید با جریانی سیاسی که از همین سیاست با توجهاتی  
غیر اسلامی دفاع خواهد کرد جایگزین شود. بورژوازی و امپریالیسم  
سرکوب را بدون تشوکرآسی و نظم را بدون لیبرالیسم طلب می‌کنند.  
تحقق این خواست بورژوازی اولین وظیفه رهبری سیاسی آتی وی  
خواهد بود. ادامه دارد...

www.iran-archive.com



در دو قسمت پیشین بحث "دوجناح" کوشیدیم تا در ضمن بررسی نقش و عملکرد دوجناح هیئت حاکمه در ابقاء و تثبیت حاکمیت بورژوازی و امپریالیسم، این نکته را برجسته کنیم که اردوگاه فداانقلاب قبل از هر چیز می‌باید به مثابه یک پدیده در حال تکوین و تکامل در نظر گرفته شود. و گفتیم که چگونه انقلاب ما، وبه ویژه قیام نیمه تمام بهمن ۵۷، بورژوازی ایران را از رژیم شاه، که به مثابه رهبری ایدئولوژیک سیاسی واحد آن عمل می‌نمود، محروم کرد و بازیابی یک جریان رهبری کننده واحد را در درون فداانقلاب، به سیر تکوین یک پروسه طولانی و پرتلاطم رقابت در میان نمایندگان و جریان‌های سیاسی مختلف بورژوازی انجام داد. اما آنچه قبل از هر چیز از بحث ما نتیجه می‌شود، و بر آن تاکید گذاردیم، این بود که حاصل این پروسه رقابت، نه تفویض یک رقیب برد دیگری، نه احراز رهبری ایدئولوژیک - سیاسی بورژوازی توسط یکی از رقبای موجود، بلکه ظهور یک جریان سیاسی در درون صفوف بورژوازی خواهد بود که در عین جمع کردن پخته کردن خصوصیات عام فداانقلابی، ارتجاعی و خصوما ضد پرولتری هر دوجناح در خود، گریبان خود را از محدودیت‌های ایدئولوژیک - سیاسی هر دوجناح، خلاص کرده باشد. این جریان را از آنجا که صرفاً می‌تواند بر زمینه فعالیت و عملکرد دوجناح کنونی هیئت حاکمه، و با بهره‌گیری از سنگر هاشمی که بورژوازی توسط هر دو جناح، چه بصورت مجزا و چه در ترکیب با یکدیگر، تسخیر می‌کند، ظهور نماید، یک "سنتز سیاسی" از هر دوجناح نامیدیم. این

سنتز سیاسی، این رهبری واحد ضدانقلاب بورژوا - امپریالیستی، چیزی جز یک جریان سیاسی - ایدئولوژیک بورژواشی که مستقیماً منافع سرمایه انحصاری را نمایندگی کند نمی‌تواند باشد. رهبری واحد بورژوازی در ایران تنها بزرپرچم سرمایه انحصاری میسر است و ظهور سنتز مورد بحث مانیز به مثابه پایان یک دوره تشنت و بحران ناشی از خلاء این رهبری در درون صفوف بورژوازی خواهد بود، تشنتی که بحران اقتصادی و انقلاب بر بورژوازی تحمیل نموده است.

در دو قسمت پیشین به نکات ریز و درشت مختلفی اشاره شده بود که هر یک می‌تواند و باید، در بحث‌های مشخص‌تر دنبال گرفته شود، اما تا آنجا که هدف ما از این مقالات ایجاب می‌کند، یعنی تعیین رهوس شیوه برخورد پرولتری به هیئت حاکمه، و ضدانقلاب بورژوا - امپریالیستی بطور کلی، لازم است از احکام کلی‌ای که در مقالات قبیل بدست داده‌ایم دورهای بکنیم:

۱) بر اساس دو قسمت قبیل آنچه فوقاً گفتیم، ما مشخصاً دیدگاه‌هایی که تصویری مکانیکی و استاتیک (ایستا) از اردوگاه ضدانقلاب بدست می‌دهند مرزبندی نموده‌ایم. "جهان" ضدانقلاب به عرصه رقابت و جناح موجود هیئت حاکمه منحصر نمی‌شود. سرنوشت سیاسی بورژوازی را نمی‌توان صرفاً در بررسی اوضاع و احوال حزب ولیبرالها جستجو کرد، بلکه بالعکس، خود این رقابت را می‌باید به مثابه تحولی نگریست که بورژوازی از میان حلقه‌های مختلف و در جریان انکشاف آن، آن شکل‌هایی رهبری سیاسی را جستجو می‌کند که بتواند نیازهای بسیاری را منعکس کرده و در تحقق آن بکوشد، دستگاه درهم ریخته حاکمیت بورژوازی را سر و سامان بخشد و کمک کند تا بورژوازی ایران هر چه سریعتر "کابوس انقلاب" را به فراموشی بسپارد، به "اقتصاد" بازگردد و پیرویه انباشت سرمایه را بگونه‌ای که مطلوب است از سرگیرد. بنا بر این تحلیل ما رکسیستی از اردوگاه ضدانقلاب نمی‌توانند

خود را به بررسی سناریوی جدال حزب ولیبرالها محدود کنند ، بلکه باید از مطالعه و تحلیل نیازهای بنیادی بورژوازی ایران در این شرایط مشخص آغاز کرده و براین اساس ، بنیاد خود این مجادله درهئیت حاکمه را نیز به شیوه‌ای ماتریالیستی بشکافد و توضیح دهد .

۲) در همین رابطه ، مقالات قبلی تفاوت ارزیابی ما را ، با تحلیل آن دسته از نیروهایی که یا اصولیست بورژوازی را جدا از منافع انحصارات امپریالیستی و در قیاب پروسه تامین هژمونی بورژوازی اشخاصی در صفوف بورژوازی دینظر می‌گیرند و یا بورژوازی لیبرال را نماینده سرمایه انحصاری قلمداد می‌کنند و لذا پروسه تشبیت هژمونی سرمایه انحصاری را با پروسه قدرت‌گیری بورژوازی لیبرال ال یکی می‌گیرند روشن می‌سازد . تمام بحث ما در دو مقاله قبلی ، و تمام درک ما در طول دوران پس از قیام که در نخستین اعلامیه خود و به ویژه در پیشگفتار به رجزوه "تصن کارگران در وزارت کار" در فروردین سال ۵۸ ارائه دادیم ، بر این واقعیت متکی است که بحران اقتصادی و انقلاب حاضر ، نمایندگان سیاسی اصیل سرمایه انحصاری ( و به این اعتبار رهبری طبیعی و مطلوب بورژوازی ایران ) را وادار به عقب‌نشینی نموده و نمایندگان سیاسی دیگری را موقتاً به بورژوازی تحمیل کرده است . حضور سیاسی سرمایه انحصاری نمی‌تواند و نباید الزاماً در پیکرویدنه احزاب و جریان‌های فعال بورژوازی در شرایط موجود جستجو شود . نه حزب و نه لیبرالها نمایندگان اصیل منافع سرمایه انحصاری نیستند ، بلکه ترکیبی موقت برای حفظ بورژوازی و سرمایه‌داری ایران از دست‌اندازی‌های انقلابی ، ترکیبی که در یک جریان عقب‌نشینی به بورژوازی انحصاری تحمیل می‌گردد ، ترکیبی که دقیقاً به این اعتبار که در دوره مبارزه فدرلسنتی ، خود را با استفاده از فقدان خط مشی روشن پرولتری در انقلاب ما ، به انقلاب چپانیده و لذا در شرایط انقلابی و بحرانی برای بورژ-



وازی ، و مادام که " انقلاب می باید بنام انقلاب سرکوب شود " از  
 کارآئی بیشتری نسبت به جریانات اصیل بورژوازی انحصاری بر-  
 خوردا راست درمورد لیبرالها ، این نکته جز به نقش تاریخی  
 و کلاسیک آنها اشاره ندارد . این نقش همیشگی بورژوازی لیبر-  
 ال و مزوراست ، اما درباره حزب ، بحث ما بر خصلت ابزاری آن  
 تاکید می گذارد ، خصلتی که به امپریالیسم امکان می دهد تا  
 افسار خورده بورژوازی را بدست گیرد و او را ، به لطف حاکمیت  
 وسیع ( و دیگر اینک کاملاً ربه زوال ) تفکر محافظه کار مذهبی  
 برصوفش ، به رویارویی با پرولتاریای انقلابی بکشانند . ما  
 خمیره حزب جمهوری اسلامی و فلسفه وجودی آن را این خصلت ابزاری  
 دانستیم و اصولاً " حزب بودن " آنرا ، به معنای جریانی که بگونه  
 کلاسیک در جریان دفاع از منافع یک قشر و یا طبقه معین شکل  
 گرفته باشد ، به طبقه معینی تکیه کند و برنامه ای برای تحقق  
 اهداف و منافع این طبقه پیش روی خود بگذارد ، مورد سوال  
 قرار ندهیم . حزب جمهوری اسلامی را ترکیب درهم جوشی از مشکوک  
 - ترین محافل وابسته به امپریالیسم از یکسو ، و محافل خورده  
 بورژوازی مذهبی از سوی دیگر ، دانستیم که به اعتبار استفاده  
 فعالش از حرب اسلام و نیز شخص خمینی ، و توهم توده های وسیع  
 زحمتکشان به این آخری ، لاقلاً در ابتدای کار توانسته بی شود  
 توده های متوهم تهی دستان شهری را نیز بدستال خود بکشد و  
 برای تحقق اهداف ارتجاعی خویش از آنان بهره گیرد . تبیین  
 حزب جمهوری اسلامی به عنوان " حزبی که امپریالیسم برای خورده  
 بورژوازی تاسیس کرده است " ، می تواند چکیده اغراق آمیز  
 اما گویائی از نظر ما در مورد این جریان ارتجاعی باشد .  
 بهمین ترتیب مرز میان ما و رفقاتی که حزب جمهوری اسلامی  
 را ارگان سیاسی خورده بورژوازی ( مرفه سنتی ) ارزیابی می کنند  
 نیز روشن است . آنچه در ارزیابی تعلق و نقش طبقاتی این حزب  
 باید بخصوص مدنظر باشد ، اساساً نه ترکیب محافل و اجزاء تشکیل

دهنده آن ، بلکه سیاستهای حاکم بر آن است و ما کوشیدیم تا مولفه های اصلی تطابق حرکت و عملکرد این حزب را با منافع مقطعی سرمایه انحصاری در شرایط ویژه پس از قیام بشکافیم . کشیدن اقبال و محافظه کار خرده بورژوازی بدنبال خود و تبدیل آنها به عمده واکره سیاست امپریالیستی ، فلسفه وجودی حزب است و هر بارزیایی که تعلق طبقاتی حزب را بر مبنای مشاهده ترکیب اعضاء و عناصر آن تعیین نماید ، تاگزین برار در افتادن به مواضع انحرافی در قبال آن خواهد بود .

۳) این واقعیت که نه حزب مبلغ تشوکراسی و نه لیبرالهای مبلغ دموکراسی نیم بند بورژواشی نمایندگان اصیل بورژوازی انحصاری نیستند ، به این معنا نیز هست که پیرویه ظهور رهبری واحد در مذهب بورژوازی ، الزاماً به معنای سست شدن پایه های تشوکراسی و لیبرالیسم هر دو ( در نزد بورژوازی ) است . اگر این امواج انقلاب است که احزاب و نمایندگان سیاسی دست دوم بورژوازی را به اریکه قدرت پرتاب کرده است ، و اگر " سرکوب انقلاب به نام انقلاب " فلسفه صعود اینان بر مبنای حاکمیت است ، آنگاه واضح است که با هر قدم که اینان انقلاب را به عقب برانند ، یک درجه مطلوبیت بقاء خود را در حاکمیت ، برای بورژوازی ، کمتر نکاتر نموده اند . اینها بنا به طبیعت خود احزاب و جریان های دلال و جاده صاف کن برای نمایندگان سیاسی پایدار و اصیل بورژوازی اند ، تنها وقتی در ایفای نقش خود کاملاً پیوسته گشته اند که جای خود را به دیگری سپرده باشند ، رفته باشند ، و آنان که باید بر این راه کوفته و هموار تردد سرمایه را از سر گیرند ، آمده باشند ، این سرنوشت محتوم هر دلال و مطلق است ، دلالت نمی توانند خود یکسوی معامله باشند . اما این نکته را هم باید تذکر داد که ظهور نمایندگان سیاسی سرمایه انحصاری الزاماً به معنای حذف فیزیکی تمامی سیاستمدارانی که امروز در این ترکیب حاکمیت نقش بازی می کنند نیست . بختیار ، مدنی ،

نزیه و امثالهم نمونه‌های بارز بورژوا - لیبرال‌های هستند که آشکارا به ارباب واقعی خود، بورژوازی انحصاری، پیوسته‌اند. کنار رفتن لیبرالیسم به مثابه یک جریان سیاسی، الزامی است. معنای کنار رفتن سیاستمداران بورژوا - لیبرال نیست، همچنانکه "محبوبیت" این سیاستمداران، و بالاخص اتکاء بورژوازی به آنان، الزاماً به معنای پایگاه پیدا کردن لیبرالیسم در درون طبقه بورژوازی نیست. این نکته‌ای است که در بررسی سیر قدرت‌یابی بورژوازی انحصاری در مقوف بورژوازی و در همین رابطه در بررسی چند و چون تفویض جناح بنی مدرد در طول جنگ، باید مدنظر باشد. از سوی دیگر ظهور رهبری واحد بورژوازی انحصاری نیز الزاماً به معنای "بازگشت" و به قدرت رسیدن اپوزیسیون امپریالیستی (مرکب از سلطنت‌طلبان مغلوب و بورژوا - لیبرال‌های دوراندیش) و شخصیت‌های سیاسی شناخته شده‌اش نیست. ما در بحث دو جناح کوشیده‌ایم تا با بررسی نیازهای پایه‌ای سرمایه انحصاری، و به این اعتبار بورژوازی بطور کلی، [یعنی نظم فداانقلابی و نظم تولیدی] خصوصیات بنیادی این رهبری واحد را مستقل از شعارها، اشکال جنبشی و شخصیت‌های کنونی‌اش بیرون بکشیم. جریان نماینده بورژوازی انحصاری، آن جریانی خواهد بود که به این مسائل بنیادی از زاویه منافع و بر مبنای نیازها و برنامه‌های سرمایه انحصاری پاسخ گویند، صرف نظر از اینکه کدام جریانات، شخصیت‌ها و عناصر فعال کنونی در ترکیب این نیروی سیاسی نقش فعالی برعهده گیرند.

گفتیم که سیاست بورژوازی انحصاری در قبال انقلاب مناسبات سرمایه‌ای ترین سطح تحقق دو پیش شرط اصلی آغاز دوره جدیدی از انباشت سرمایه را هدف خود قرار داده است: اولاً بورژوازی می‌خواهد که چرخ انقلاب متوقف شود، دستاوردهای دموکراتیک قیام باز پس گرفته شود و انقلاب کامل طبقه کارگر و به تبع آن سایر زحمتکشان تحت استثمار، تحت حاکمیت سرمایه مجدداً

تامین گردد، و این به معنای استقرار نظم ضدانقلابی در جامعه است، و ثانیاً، بر مبنای این خلفان احیاء شده و مبتنی بر عواقب فلاکت بار بحران اقتصادی، نظم تولیدی مناسب برای آغاز دوره جدید انباشت سرمایه در ایران، به مثابه کشوری تحت سلطه امپریالیسم و حوزه تولید فوق سود امپریالیستی برقرار گردد. در بررسی دوجناح به این نتیجه رسیدیم که هیئت حاکمه کنونی، و ترکیب تشکیل دهنده آن، از مجموعه خصوصیات که بتواند تلاش بورژوازی برای تحقق این هردو پیش شرط پایه‌ای راهبری و نمایندگی کند، برخوردار نیست. حزب، که در سرکوب انقلاب به نام انقلاب پیشقدم بوده است، بنا بر ماهیت و نقش خود، از نظر ایدئولوژیک و اقتصادی پاسخگوی نیازهای دراز مدت بورژوازی ایران نیست، ولیبرالها، کسبه و وظیفه تطهیر مالکیت خصوصی و سرمایه و بازسازی ماشین دولتی در هم ریخته را بر عهده گرفته‌اند، در اقتصاد از حیثه شعسور و آرمانهای سرمایه متوسط در بازار داخلی فراتر نمی‌روند، در سیاست، اهمیت شیوه‌های غیر متعارف سازماندهی اردوگساره ضدانقلاب را آنگونه که باید درک نمی‌کنند، و در زمینه ایدئولوژیکی نیز با تبلیغ اتوریسم لیبرالی خود به تشنگی موجود در صفوف بورژوازی دامن می‌زنند. اما این هردو، در ترکیب با یکدیگر، به مثابه ابزاری مؤثر در شرایط پس از قیام در خدمت سیاست امپریالیستی عمل کرده و می‌کنند. زیرا اولاً بورژوازی و سرمایه‌داری را در مقابل تعرض انقلابی توده‌ها حفظ و حراست می‌کنند. و ثانیاً زمینه‌های عینی و ذهنی لازم برای به میدان آمدن نمایندگان سیاسی مستقیم بورژوازی انحصاری را پرورش و رشد می‌دهند. این زمینه‌ها عموماً در نتیجه فعالیت همسو و هم جهت هر دوجناح و به مثابه تحولات مورد توافق هردو و با در نتیجه بر آیند تخاصماتشان، شکل می‌گیرد. بعبارت دیگر چه آنجا که دوجناح بر سر اعمال سیاست‌های معین در توافق قرار دارند،

وجه آنجا که برسر مسائل بی جان هم می‌افتند، بورژوازی انحصاری از قبل عملکردشان به دستاوردهای عمومی و پایداری دست می‌یابد. رهسنگی این تحولات فدا نقلابی و این زمینه‌های عینی و ذهنی یک سنتز سیاسی در درون بورژوازی و اعاده همونی سرمایه، انحصاری در میان نیروهای سیاسی طبقه را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱) تطهیر شدن و مشروعیت یافتن مالکیت و استثمار سرمایه‌داری.

انقلاب ایران علیرغم حاکمیت و سلطه قوی ایدئولوژی بورژوازی.

ژوایی و خرده بورژوازی بر آن، بی تردید از همان ابتدا حاصل خروش اعتراض آمیز بر علیه مالکیت بورژوازی و استثمار سرمایه.

داری بود، خروشی که با زتاب واقعیات مناسبات اقتصادی جامعه و شرکت پرولتاریا به مثابه نیروی محرکه اصلی در سرتنگونی رژیم سلطنت بود.

هرچند بدلیل عقب افتادگی ایدئولوژی یک سیاسی - تشکیلاتی پرولتاریا و فقدان یک حزب استوار کمونیست،

این گرایش گنگ سوسیالیستی نتوانست جز در قالب محدود و منعطف "سوسیالیسم" و مسأوات طلبی خرده بورژوازی تجلی یابد، اما

بهر روکارگران و زحمتکشان لاقول در اذهان خود در قالب آرمانها و شعارهای گنگ "حق"، "برابری" و "جامعه توحیدی و قسط" سرمایه

از روز ازل نبوده "و نظیر آن، سرنوشت خونباری برای سرمایه و "سرمایه دار" ترسیم می‌کردند. (بسیار آموزنده خواهد بود اگر

در فرصتی مناسب به شبهه برخورد سران خرده بورژوازی جنبش ضد سلطنت از یکسو و کمونیستها از سوی دیگر، به این "گرایش گنگ

سوسیالیستی" نظری بیانندازیم. آنروز که "پدر طالقانی" ها به کمک جوانان پر شور مجاهد با وعده قسط اسلامی، و توحید و

در اساس با وعده "نوعی" سوسیالیسم کارگران را بیزیر پرچم خمینی می‌فرستادند، بخش اعظم جنبش کمونیستی خود فعالانه پرولتاریا

را از هرگونه تعدی - در عمل و در شعار هر دو - به "سرمایه و بورژوازی ملی" بجزذر می‌داشت! بورژوازی نه فقط منافع خود بلکه

گرایشات تاریخی پرولتاریا را نیز می‌شناخت و با وعده‌های شبه سوسیالیستی کارگران را بسوی خود می‌کشاند، و بخش اعظم جنبش کمونیستی نه فقط منافع پرولتاریا که اهداف و شیوه‌های بورژوازی را نیز نمی‌شناخت و از ماهیت کریه کل بورژوازی پرده پوشی می‌کرد. این یک تراژدی تاریخی و هشدار است به تمام کسانی که از لاقیدی تئوریک فضیلت می‌سازند)

اما بهر حال زمینه‌های عینی و ذهنی تحقق این آرمان "گنگ" سوسیالیستی موجود نبود و رژیم کنونی این رسالت تاریخی را برعهده گرفت تا در دفاع از سرمایه و رشکستگی سوسیالیسم خرده بورژوازی را نیز به پرولتاریا اثبات کند. اولین شرط انجام بورژوازی و نجات او از ورطه انقلاب درم شکستن این پیشروی بی شکل ایدئولوژیک پرولتاریا بود. مالکیت بورژوازی می‌بایست از زیر دست و بال پرولتاریای مشتاق معادله، خلع بدو و کنترل بیرون کشیده شود. سرمایه‌دارانی که در ماه‌های اولیه پس از قیام نه فقط مال که جان خویش را هم در خطر یافته و گریخته بودند، می‌بایست به سرکار و بارشان بازگردند. پرولتاریا می‌بایست فکر اسائه ادب به ساحت مقدس سرمایه را از سر بیرون کند و به پشت‌دستگاهها بازگردد. اوضاع می‌بایست به حال "عامی" بازگردد. دو جناح هیئت حاکمه در این زمینه توافق و تفاهم کامل و عملکرد متقابل وارگانیک داشته‌اند. یکی (لیبرالها) تبرئه کل مالکیت بورژوازی را خواستار بود، و آن دیگری (خمینی و شرکاء) آنرا با کلاه شرعی "مالکیت مشروع و مشروط اسلامی" به توده‌ها حقنه می‌کرد. اولی بازگشت و تبرئه تمامی "جنایتکاران تولید" را مطالبه می‌کرد و این دومی با تقدیم یکی دو "مفسد فی الارض" به عنوان قربانی به پیشگاه "امت"، راه را برای مابقی هموار می‌نمود. اعلام مشروعیت مالکیت بورژوازی و استثمار سرمایه‌داری برای کسانی که معنای "مشت محکم کمونیسم" را می‌دانستند طولی نکشید و پذیرش آن برای پرو-

لتاریا و تهیدستان شهر و روستا که از رهبری و فکر کمونیستی محروم بودند، از آن کمتر. ملی شدن صنایع نیز شکل "تشکیلاتی" مناسب برای ایجاد کمترین اصطکاک را بدست داد، "هیچ مالکیتی مشروع تر از مالکیت دولت منبعث از جانب خدا و رسول و متکی به امت اسلامی نمی‌تواند وجود داشته باشد". بورژوازی به همت رژیم جمهوری اسلامی و به لطف مناسبات الاکلنگی و جنگ زرگری - تا آنجا که به بحث مالکیت مربوط می‌شود - موجود در آن، به سرعت ارکان اقتصادی جامعه خویش را از حیطه تعرض مستقیم پرولتاریا بیرون کشید. امروز آرمان گنگ "جامعه بی طبقه و قسط" به خواست واقعی کنترل کارگری بر تولید و توزیع مبدل شده است؛ این یک "عقب‌نشینی" از سوسیالیسم مبهم خرده بورژوازی و یک پیشروی عملی در جهت استقلال ایدئولوژیک - سیاسی پرولتاریا است. با این وجود باید گفت که جمهوری اسلامی، ابتدائی ترین وظیفه خود را در حفظ بقاء و تحکیم حاکمیت بورژوازی و در ایجاد زمینه لازم برای انجام صفوف بورژوازی به رهبری بورژوازی انحصاری را با جدیت به پیش برده و توفیقات بسیاری نیز داشته است.

۲) امحاء دستاوردهای دموکراتیک قیام و تمکین توده‌ها به بی حقوقی کامل سیاسی.

رژیم جمهوری اسلامی که سران آن اساسا برای پیشگیری از قیام قهر آمیز توده‌ها پایه میدان نهاده بودند، از ابتدای استقرار خود سرسختانه کوشیده است تا پرولتاریا و زحمتکشان انقلابی را قدم به قدم و سنگر به سنگر از دستاوردهای دموکراتیک قیام باز پس براند. در شماره قبل گفتیم که چگونه استقرار نظم ضد انقلابی پیش شرط پایه‌ای هرگونه از سرگیری پروژه "عادی" تولید و انباشت سرمایه در کشور است و نیز در متون مختلف تاکید کرده‌ایم که چگونه از سوی دیگر تحولات بنیادی دموکراتیک در مناسبات سیاسی از نقطه نظر پرولتاریای انقلابی

نیز سوال و مساله محوری انقلاب حاضر است. از اینروست که خلعت  
 ضد انقلابی حکومت و جناحهای آن و نقش موثر آنها در تاسیس زمینہ-  
 های تشبیت حاکمیت بورژوازی به رهبری بورژوازی انحصاری باید  
 قبل از هر چیز در عملکرد ضد دموکراتیک آنها جستجو شود. جناح  
 های هیئت حاکمه در این زمینہ عملکردهای متفاوت، اما بی شک  
 مکملی داشته اند. در حالیکه لیبرالها از همان ابتدای کار سرا-  
 سیمه به واری و تعمیر ماشین ضربه خورده و از کار افتاده دولت  
 شتافتند، خمینی، حزب و شرکاء، کوشیدند تا خلا دستگاه سرکوب  
 را بافتوا، ارباب، تحمیق و تهدید بکنند. اعتماد و تحمسن و  
 "مخالفت با دولت" غیر شرعی و مستوجب عقوبت الهی اعلام شد،  
 پیرویه جایگزینی مردم مسلح با دارودسته های سازمان یافته  
 افراتیون دست راستی خرده بورژوا و هوادار رژیم، آغاز شد.  
 فتوای خلع سلاح عمومی بلافاصله پس از قیام داده شد. هر جاکه  
 توده ها خود مستقیماً در کار تشکیل ارگانهای اعمال اراده  
 مستقیم و از پایین بودند، با مقاومت و سپس با تعرض شدید حکومت  
 مواجه شدند. پرولتاریا و زحمتکشان انقلابی بر مبنای توهمات  
 خود انتخاب بنیادی را انجام داده بودند، آنها با پذیرش  
 هژمونی تفکر و سیاست خرده بورژوازی، قدرت سیاسی را اساساً  
 در دست بورژوازی باقی گذاشته بودند، و اینک این دومی جز  
 محروم ساختن توده ها از هر نوع انتخاب دموکراتیک، جز بیرون  
 راندن آنها از هرگونه عرصه فعالیت سیاسی و دور ساختنشان از هر  
 گونه امکان اعمال اراده مستقیم و الاخره جز تبدیل آنها به  
 ابزاری برای بازسازی حاکمیتی که خود به زیرش کشیده بودند،  
 هدف و شعاری نداشت. رژیم جمهوری اسلامی نه تنها از برسمیت  
 شناختن هرگونه تحول دموکراتیک شانه خالی نمود، بلکه بسا  
 اتکا بر ارباب و تحمیق مذهبی توده ها آرمانهای دموکراتیک  
 آنان را به عنوان آرمانهای "غربی" و "امپریالیستی" به سفره  
 کشید. برابری زن و مرد رافحش، رفاه رازیربنا و الاغ و آزادی



بیان واجتماعات را آزادی فساد و توطئه ، نام نهاد ، اختیار -  
 ات غیر قانونی شاه را قانونا به "ولی امر" سپرد ، شکنجه غیر  
 قانونی را تحت عنوان "حشرعی" قانونیت بخشید ، زنان و اقلیت  
 های مذهبی را رسماً به اتباع درجه دوم کشور بدل کرد و ...  
 این تهاجم قرون وسطائی به مطالبات دموکراتیک توده ها حلقه  
 های بسیار دارد . بورژوازی ، روی کاغذ ، نه تنها عقب ننشست ،  
 بلکه کلاً تا حد زیادی نیز از انقلاب و انقلابیون طلبکاران را زاب درآمد ،  
 اما فراتر از روی کاغذ ، در واقعیت ، کارگران و زحمتکشسان  
 انقلابی به قیمت جانمایی ها و فداکاری های بسیار سنگرهای  
 دموکراتیک بسیاری را حفظ کردند و امروز ، با اعتلای سیاسی  
 نوین توده های ، دورنمای تسخیر سنگرهای جدیدی را پیش روی خود  
 دارند . بهر رو ، این پروسه ، یعنی پروسه تهاجم رژیم و جناح  
 های درونی اش به دستاوردهای دموکراتیک انقلاب ، بستراساسی  
 انجام سیاسی بورژوازی و بازگشت بورژوازی انحصاری به پیشا -  
 پیش صفوف ضدانقلاب در مقابل پرولتاریای انقلابی است . حمله  
 سبانه به کردستان انقلابی ، حقه کردن قانون اساسی ضد  
 دموکراتیک - ضدکارگری جمهوری اسلامی به توده ها ، تهاجم به  
 دانشگاه و قلع و قمع دانشجویان کمونیست و انقلابی ، نفی عملی  
 آزادی بیان ، اجتماعات ، احزاب ، اعتصاب و غیره ، تشکیل  
 دادگاههای قرون وسطائی برای محاکمه کمونیستها ، انقلابیون  
 دموکرات و زحمتکشان مبارز ، تحمیل مجلس فرمایشی مملو از  
 دشمنان طبقه کارگر و دموکراسی به توده ها ، و صدها خوش رقمی  
 امپریالیستی دیگر ، اینها آن قدمهای عملی است که رژیم کنونی ،  
 به همت هر دو جناح راست افراطی و لیبرال خود ، در خدمت بازبسته  
 تخت نشاندن بورژوازی انحصاری برداشته اند . بورژوازی انحصاری  
 ری ایران اگر بتواند صفوف پرولتاریای انقلابی را درهم شکنند  
 و جنبش دموکراتیک - انقلابی را سرکوب نماید ، بی شک در سازمان  
 دهی حاکمیت سیاسی و اقتصادی امپریالیسم از تمامی این اشکال

واقدمات قراتر خواهدرفت . نه بی قانونی چاقوگشان و چماق-  
داران رسمی و غیر رسمی ونه قانون مجلس اسلامی ، نه استبداد  
ولایت فقیه و تشوکراسی ارتجاعی ونه غمزه های مزورانه لیبرالی،  
هیچیک ابزار پایدار سلطه طبقاتی او را تشکیل نخواهند داد .  
او درپی احیای بهشت آریامهری سرمایه در وجوه اشکالی است  
که با سرمایه داری ایران ، به مثابه کشوری تحت سلطه  
امپریالیسم در تطابق باشد . اما آنچه اوبه همه نوکران امروزی  
وموقت امپریالیسم ، به حزب ولیبرالها هردو ، مدیون خواهد  
بود ، بی حقوقی کاملی است که اینان کوشیده اند به کارگران  
و زحمتکشان ایران تحمیل کنند .

۳) بازسازی دستگاه پایدار سرکوب دولتی ، تطهیر  
بازسازی ارتش ، پلیس سیاسی ودستگاه بوروکراتیک  
دولتی .

این نیاز پایه ای بورژوازی ایران به رهبری بورژوازی  
انحصاری برای آغاز دوره جدیدی از انباشت سرمایه بر مبنای  
استثمار امپریالیستی پرولتاریا است . هردو جناح حکومت برسر  
میرم بودن این مساله توافق دارند ، آنچه مورد بحث و اختلاف  
نظر است اینست که اولاً: هم اکنون تا چه حد می توان در سرکوب  
انقلاب بر این ابزارها تکیه کرد . در شماره قبل این نکته را  
باز کردیم ، و واقع بینی حزب واتوپیس لیبرالها را در این مورد  
توضیح دادیم . وثانیاً ، درجه تکیه فدا انقلاب بورژوا - امپریا -  
لیستی بر این نهادهای پایدار ، در قیاس با ابزار غیر متعارف  
سرکوب ، در شرایط کنونی ، انعکاس مستقیمی در توازن قسوی  
جناح های حکومتی خواهد یافت ، و این خود مانع همدلی کامل  
در درون رژیم جمهوری اسلامی برسر سیر وسرعتی است که پروسه  
تطهیر و بازسازی دستگاه های درهم ریخته سرکوب متمرکز و متعارف  
می باید بخود بپذیرد . اما بهر جهت کارنا مه حضرات در این زمینه  
سازی برای حاکمیت بلامنازع بورژوازی انحصاری کا ملادرخشان

است. جنبش کمونیستی از ابتدای امر بر این نقش ارتجاعی جمهوری اسلامی وقوف و تاکید داشته و صرفنظر از سویال شو- بنیست هائی که با شروع جنگ چون صاحب نظران امور لجنستیکسی، اردانش و استراتژی و تاکتیک نظامی، و از قرار برای حفظ "استقلال" حکومت از کارشناسان خارجی و برای بالابردن کارآئی ارتش جمهوری اسلامی، به موعظه خوانی پرداخته اند، نیروهای مارکسیست انقلابی مدتهاست اقدامات ننگین جمهوری اسلامی را در امر تطهیر و بازسازی ارتش آمریکائی، تجدید سازمان ساواک تحت نام جدید و تشبیت منحن ترین اشکال بوروکراتیک و ضد دموکراتیک در دستگاه های دولتی، به عنوان یک سوژه تهبیج و افشاکری مورد استفاده قرار داده اند. لذا تصور می کنیم اهمیت این ساله بعنوان یک زمینه بنیادی انجام بورژوازی و تشبیت هژمونی سرمایه انحصاری در صفوف فدا انقلاب نیازی به تفصیل و تاکید نداشته باشد.

۴) وادار کردن توده ها به تمکین به سطح معیشت نازل و عواقب فلاکت بار بحران اقتصادی.

در جزوه "دورنمای فلاکت و اعتلای نوین انقلاب، بهمن ۵۸" به تفصیل اهمیت و مکان این نکته را شکافتیم. مادر آنجا متذکر شدیم که تحمیل عواقب و عوارض بحران اقتصادی بردوش پرولتاریا و توده های زحمتکش، و از این طریق پایین بردن ارزش نیروی کار در سطح جامعه، خود یکی از مجاری و پیش شرط های اصلی خروج نظام سرمایه داری از بحران اقتصادی است. در جزوه فلاکت تاکید کردیم که چگونه بورژوازی ایران جز با به تسلیم کشانیدن پرولتاریا و سایر زحمتکشان در مقابل عوارض فلاکت بار بحران نخواهد توانست انباشت سرمایه را به شیوه مطلوب خویش از سر گیرد. این وجه اقتصادی ساله است که به اندازه کافی تاکنون درباره آن سخن گفته ایم. اما، عمق یابی بحران سرمایه داری و تشدید فقر و فلاکت توده ها، در غیاب آلترناتیو روشن پرولتاری

در قبال بحران و در فقدان مبارزات سازمان یافته توده‌ای در دفاع  
 از، و ارتقاء سطح معیشت کارگران و زحمتکشان (امری که باید موقدا  
 مورد توجه کمونیستها باشد)، از نظر سیاسی به گرایش‌ات  
 محافظه کارانه در درون جنبش کارگری و بویژه در بخش‌های عقب  
 افتاده پرولتاریا دامن می‌زند. دفاع از سطح معیشت پرولتار  
 ریا، شرط لازم سازماندهی هر مبارزه پیگیر بر علیه بورژوازی  
 است. توده کارگری که وسیعاً گرفتار طاعون بیکاری باشد،  
 دشمنی در معرض اخراج باشد، سطح دستمزد واقعی‌اش تنزل یافته و  
 زیست اقتصادی‌اش در مخاطره افتاده باشد، و در مقابل همه اینها  
 راه چاره‌ای نیابد ناگزیر دچار گرایش‌ات شدید راست‌روانسه  
 خواهد گشت. "نظم" و نه "انقلاب" در چنین شرایطی در میان کار-  
 گران جا باز نمی‌کند. تشدید فلاکت و ناامنی اقتصادی توده‌های  
 زحمتکش، بعلاوه زمینه عینی تشدید رقابت راد در صفوف انسان  
 بوجود می‌آورد و رژیم جمهوری اسلامی، به مثابه ارتجاع مجسم  
 بورژوازی، از ایجاد حداکثر نفاق و تفرقه در صفوف پرولتاریا  
 و توده‌های زحمتکش کوتاهی نمی‌کند. تعصبات مذهبی، جنسیت،  
 قومیت، سابقه کار، شاغل و بیکار بودن و غیره همه و همه در دست  
 جمهوری اسلامی دستاویزی برای گسته کردن صفوف جنبش کارگری  
 گشته است. تقویت گرایش‌ات محافظه کارانه در توده‌ها محور تمامی  
 تبلیغات بورژوازی بر زمینه بحران اقتصادی است. این آن تز  
 واحدی است که "شورا پورا مالیده باید کارکنی جانم" بنی صدر  
 و اعوان و انمارش را، به "خلق یون خرمن آتش می‌زنند و در تولید  
 اخلال می‌کنند" حزب، خمینی و دار و دسته‌اش پیوند می‌دهد. حکو-  
 مت، به همت هر دو جناح، یک ثانیه از این وظیفه طبقاتی خود،  
 در تبدیل بحران به زمینه تشبیت حاکمیت اقتصادی و سیاسی  
 سرمایه، غافل نمانده است. خمینی و شرکاء با علم کسب کردن  
 "معنویت نه مادیت" و بورژوا- لیبرالها با تبلیغ این ادعای  
 ارتجاعی که انقلاب خود موجد بحران اقتصادی و فلاکت توده‌ها

بوده است ، به سطح معیشت ملیونها کارگر وزحمتکش بیورش بر-  
دند . مقاومت شده ها ، به رهبری پرولتاریای صنعتی ، درمقابل  
این تهاجم ، بستر اعتلای سیاسی نوین توده ها را درمقطع کنونی  
می سازد . این مبارزه همچنان ادامه دارد ، اما تا هم اکنون  
هیئت حاکمه ارتجاعی نقش خود را در این زمینه سازی برای امپری-  
الیسم و بورژوازی انحصاری کاملاً و بی هیچ ابهامی آشکار کرده  
است .

۵) تطهیر امپریالیسم و توجیه ارتباطات دیپلوماتیک ،  
اقتصادی و نظامی بورژوازی حاکم ایران با کشورهای  
امپریالیستی .

یکی از وجوه بارز انقلاب ما ، خملت آشکارا ضد امپریالیستی  
آن بوده است . امپریالیسم بطور اعم و امپریالیسم آمریکا به  
مثابه امپریالیسم مسلط بر اقتصاد و سیاست ایران بطور اخصی  
آماج اعتراض پرولتاریای انقلابی ایران قرار گرفته است .  
تحریم فروش نفت به آفریقای جنوبی و اسرائیل از جانب کارگران  
مبارز صنعت نفت در ماه های پیش از قیام ، بیانشگر آگاه سی  
پرولتاریای انقلابی ایران به ریشه ها و پایه های جهانی استثمار  
و اختناق در ایران بود . هر چند پرولتاریای ایران تا هم امروز  
نیز نتوانسته است پیوند ناگزیرو و بنیادی امپریالیسم و دیکتا-  
توری ، و به این اعتبار پیوند حیاتی مبارزه ضد امپریالیستی  
و دموکراتیک را آنگونه که باید و سیما دریابد ، اما بهر وجهت  
گیری ضد امپریالیستی و بویژه ضد آمریکائی کارگران وزحمتکشان  
ایران ، هر چند که به اعتبار حاکمیت ذهنیت خرده بورژوازی  
بر جنبش توده ای جزدر عرصه های حقوقی ، اداری و دیپلوماتیک  
امکان بروز نمی یافت ، در همین حد اعاده اوضاع پیش از انقلاب  
را برای بورژوازی زخم خورده ایران بسیار دشوار می ساخت  
و می سازد . حکومت کنونی و هر دو جناح ضد انقلابی آن کوشیده اند تا  
این گرایش ضد امپریالیستی توده های کارگر وزحمتکش را از هر

گونه محتوای عملی اقتصادی - طبقاتی تپی سازند، حسب  
 جمهوری اسلامی و آیت الله خمینی امپریالیسم را از واقعیتی  
 مشخص، ملموس و قابل شناخت برای زحمتکشان، به موجودی ما-  
 وراء الطبیعه و افسانه‌ای، به جن و شیطانی که گویاتنها بعنوان  
 آنتی تز اسلام موجودیت یافته است، تنزل داده‌اند. آنها  
 مبارزه خدا امپریالیستی کارگران و زحمتکشان انقلابی را که از همان  
 پیش از قیام سمبل های قدرت اقتصادی سرمایه انحصاری، بانک  
 ها و شرکت های تولیدی و تجارتي متعلق به بورژوازی بسزرگ  
 و انحصاری، و مظهر سلطه سیاسی امپریالیسم یعنی رژیم پلیسی-  
 نظامی سلطنت را مورد تعرض قرار داده بود، به فریاد الله اکبر  
 کشیدن از فراز با مها، تجمع در مقابل ساختمان سفارت آمریکا  
 و تکرار طوطی وار ترجیع بندهای مبتذل و توخالی بلندگوهای  
 حزب گاهش دادند. رجزخوانی های توخالی و فرمایشی "فدگروگانی"  
 و "مرزبندی" با رمزی کلارک ها و دیگر کارگزاران دیپلوماسی  
 امپریالیسم آمریکا، با هر قدم که سرمایه انحصاری در عمل  
 سنگرهای اقتصادی و سیاسی از کفر رفته را بازپس می گرفت و  
 استعمار و اختناق شدت می یافت، "رسانر" و مکرر ترمی گشت.  
 "آمریکا شیطان بزرگ است و هرگز بشر با شیاطین جز با او رادو جز  
 با توسل به جادوگر قبيله ورمال و پیشنماز محله به مقابله بر  
 نخواسته است". این روح امپریالیستی مبارزه به اصطلاح  
 خدا امپریالیستی حزب جمهوری اسلامی، خمینی و شرکا بوده است.  
 از سوی دیگر لیبرالها که بند بودن سرشان به آخور امپریالیسم  
 هر روز در نزد توده ها عیان تر می گشت، از این نقد مبتذل خرده  
 بورژواشی از امپریالیسم بهانه و دستمایه ای می ساختند تا  
 وابستگی تام و تمام خود را به امپریالیسم و سرسپردگی شان را به  
 نوسازی بهشت امنیت انحصارات امپریالیستی و استثمار سرمایه  
 داری در کشور تحت سلطه، تحت عنوان "ضرورت خروج از انزوای  
 سیاسی"، "واقع بینی اقتصادی" و قس علیهذا به توده ها حقنه

کنند. در پایان دو سال اینان گامهای متعددی در این جهت بر-  
داشته اند، قدرت های امپریالیستی را خوب و بد کرده اند، اتحاد  
بنیادی شان را با امپریالیسم در مبارزه با "کمونیسم بین الملل"  
آشکارا اعلام نموده اند، بر سر امپریالیسم آمریکا آب توبه ریخته  
و به او در صورت استغفار قول رستگاری داده اند. اینان تمام  
کوشش خود را بکار بردند تا بعد از شاه نوبت آمریکا نشود و این  
از نقطه نظر بورژوازی انحصاری یک گام بسیار بلند به "چلو"  
است.

۶) سرکوب مستمر جنبش کمونیستی و جذب و جلب دموکراسی  
خرده بورژوازی به زیر پرچم لیبرالیسم .  
در ذهن خوشبین بسیاری از کارگران انقلابی و مبارزین  
کمونیست، قیام بهمن ظنیه استقرار دولتی "ملی و مترقی"  
به رهبری بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی بود، دولتی که گویا  
میرفت تا فاشیسم را از دیه های سیاسی باشد. آنچنان آزادی های که طی  
آن پرولتاریا و نیروهای سیاسی او فرصت می یافتند تا اهداف  
خود را به روشنی تعریف کنند، متشکل شوند و بر متن فعالیت  
گسترده و آزادانه تبلیغی، ترویجی و سازماندهی، سنگر مبارزه  
برای سوسیالیسم را مستحکم سازند. واقعیات، همانگونه که  
ما از همان ابتدا هشدار داده بودیم، اینگونه توهمات را نقش  
بر آب کرد. ممانعت از بسط دامنه قیام و تلاش در باز پس گرفتن  
دستاوردهای دموکراتیک آن اولین هدف و وظیفه حاکمین کنونی  
بود و در این میان سرکوب جنبش جوان کمونیستی، جنبشی که رشد  
و اعتلای آن تنها شاخص و ملاک حرکت بسوی سوسیالیسم است، جنبشی  
که گرچه افتان و خیزان اما با شور و فعالیت مستمر برای بسط  
دستاوردهای انقلاب می جنگید، اولین و مبرم ترین نیاز سرمایه  
و امپریالیسم بود. ممانعت از گسترش فعالیت علنی و وسیع جنبش  
کمونیستی با ممانعت از بسط دامنه انقلاب مترادف است و رژیم  
کنونی در این زمینه نیز نقش خویش را در خدمت سرمایه و امپریا-

لیسم و در فرصت خریدن برای بورژوازی انحصاری برای تجدید قوای سیاسی - نظامی با پیگیری کامل ایفا نموده است. ایسن از توافقات مقدس هر دو جناح حکومت است.

در همین رابطه، نیروهای خرده بورژوا - دموکرات، که در هراس از تضییقات رژیم از نزدیکی عملی با جنبش کمونیستی می‌هراسند، بنا بر ماهیت متزلزل خود ناگزیر بتدریج بزیر پرچم لیبرالیسم بورژوازی کشیده شده و خنثی می‌گردند. سرکوب دائم جنبش کمونیستی و خنثی کردن دموکراتیسم خرده بورژوازی، چیزی جز تلاش در ایجاد پیش شرط‌های ذهنی پاسیفیسم در توده‌ها نیست، پاسیفیسمی که بورژوازی بدان امید بسته است تا قابلیت عکس‌العمل انقلابی در قبال تهاجم نهائی فدا انقلاب - بورژوا - امپریالیستی به رهبری بورژوازی انحصاری را از زحمتکشان سلب کند.

شکل گرفتن و تحقق قدم به قدم این تحولات فدا انقلابی معنای عملی آن پروسه‌ای است که بورژوازی انحصاری را از پهلوی - تشبیت قدرت نزدیک می‌سازد. پس واضح است که وقتی ما از سنتر در درون بورژوازی سخن می‌گوییم از یک فعل و انفعال خلص - الساعه و از یک شعبده بازی تاریخی - سیاسی سخن نمی‌گوئیم. زمینه‌های عینی و ذهنی اصلی انسجام و وحدت بورژوازی بزیر پرچم نیروهای سیاسی واقعی و پایدار بورژوازی انحصاری همین تحولات بنیادی است که هم امروز، و از پیش از قیام تاکنون، به همت خمینی، حزبیون، لیبرالها و اقمار رنگارنگشان در جریان شکل‌گیری اند. عملکرد رژیم جمهوری اسلامی و مناسبات متقابل دو جناح آن، کاتالیزور ظهور شرایطی است که بورژوازی انحصاری قادر باشد در آن ضربه نهائی را به انقلاب وارد آورد، شرایطی که با تحقق خود رژیم جمهوری و جناح‌های آنرا از نظر بورژوازی و امپریالیسم اساسا مختومه و غیر ضروری اعلام خواهد کرد. اگر زمینه‌های فوق بوجود آید، اگر این تحولات



انقلابی متحقق شوند، اگر توده‌ها در زیر بار فلاکت، در غیاب  
 آلترناتیو روشن پرولتری و در زیر بمباران تبلیغات لیبرالی  
 به ورطه پسیسم در غلطند، اگر ارتش آریامهری "ملی"  
 و "مکتبی" شده، سازمان یافته آماده عمل باشد، اگر ساواک  
 جدید تور خود را برای شکار وسیع انقلابیون تدارک دیده باشد،  
 اگر بوروکراسی عریض و طویل بورژوازی شریانیهای اقتصادی  
 اجتماعی و فرهنگی زندگی توده‌ها را در چنگال خود گرفته باشد،  
 و... آنگاه صحنه برای پرده آخر نمایش فداانقلاب، برای  
 استقرار دیکتاتوری بورژوازی انحصاری آماده خواهد بود. دیکتاتوری  
 ای که نه لیبرال است و نه دل خوشی از آخوند و تشوکراسی  
 دارد، دیکتاتوری ای که اشتغال، مسکن، آب و برق، و پیشگیری  
 و درمان بیماری‌های ابتدائی را وعده می‌دهد، دیکتاتوری ای که  
 به "عظمت ایران"، "مدرنیسم" و "نظم" سوگند خواهد خورد،  
 دیکتاتوری ای که "هرج و مرج" را محکوم و باج گیری و سرکوب  
 متمرکز و با حساب کتاب را طلب خواهد کرد، خلاصه دیکتاتوری ای  
 که روح مجسم ارتجاع آریامهری در پیگیر یک جمهوری - البته  
 غیر اسلامی - خواهد بود. این فردای بورژوازی و فداانقلاب است  
 که امروز در دل این تحولات فداانقلابی شکل می‌گیرد، و پرولتاریای  
 انقلابی، که بخواند با امروز و فردای بورژوازی هر دو به مقابله  
 برخیزد، ناگزیر باید در ورای جدال دو جناح که دورنمای  
 تضعیف این حکومت را بهار می‌آورد، رشد زمینه‌های آن حکومت  
 را نیز بشناسد و آن ممانعت کند، با این حکومت بجنگد، بی  
 آنکه به حمایت از آن حکومت سقوط کند، مشی تاکتیکی  
 پرولتاریا باید بر چنان پایه‌هایی متکی باشد که با امروز  
 و فردای بورژوازی هر دو بجنگد، حکومت کنونی اش را به عقب  
 براند و تضعیف کند، بی آنکه زمینه را برای ظهور حکومت آتش‌اش  
 مساعد کرده باشد. اینجا دیگر بحث به تقابل پرولتاریا با  
دو جناح در هیئت حاکمه کنونی منحصر نمی‌شود، اینجا بحث بر

سیر مواجهه پرولتاریا با پروسه شکل گیری فدائقلاب — بورژوا — امپریالیستی است. بحث بر سر برخورد پرولتاریا به سبب دیالکتیکی تکامل اردوگاه فدائقلاب بورژوا — امپریالیستی است سیری که خود در جهت نفی اوضاع و احوال کنونی اردوگاه فدائقلاب و فراهم آوردن اوضاع و احوال و اشکال مساعدتری برای بورژوازی پیش می‌رود، و اگر پرولتاریای انقلابی بخواند — می‌خواهد — اوضاع و احوال کنونی فدائقلاب را به شیوه خاصی خود و در خدمت اهداف انقلابی خود نفی کند، می‌باید قبل از هر چیز، حساب خود را با این سیر تکامل نیز تسویه کند و هم با ایقاء و هم با نفی بورژوازی حکومت کنونی مرزبندی روشنی داشته باشد. ضرورت صف مستقل پرولتاریا و آلترناتیو مستقل پرولتری هرگز اهمیت حیاتی خود را اینچنین بوضوح بارز نساخته و به ثبوت نرسانیده است. و این تمام آن چیزی است که ما از تحلیل و بحث "دوجناح" آموخته ایم و به روشنی در پلاتفرم های خود در مورد کودتا و جنگ منعکس کرده ایم.

ما به اردوگاه فدائقلاب بورژوا — امپریالیستی به مثابه پدیده‌ای در حال تکوین و تکامل می‌نگریم و لذا فدائقلاب را در چهار چوب اجتماعی و سیاسی متحولی در نظر می‌گیریم؛ در بررسی نیروهای فدائقلاب به تحلیل آن مجموعه شرائط عینی و ذهنی ای نظر داریم که از یکسو دال بر تغییر توازن قوای اردوگاه فدائقلاب در قبال انقلاب است و از سوی دیگر زمینه را برای شکل گیری نهائی رهبری سیاسی بورژوازی فراهم می‌آورد. سیر تکامل فدائقلاب بورژوا — امپریالیستی، سیر از کف رفتن دستاوردهای قیام است، سیر عقب نشینی توده‌ها از مطالبات انقلابی‌شان است، سیر نزدیک شدن بورژوازی به استقرار دوگانه نظم بنیادی ارتجاعی، نظم سیاسی فدائقلابی و نظم تولیدی کاپیتالیستی است. فدائقلاب را صرفاً در احزاب و نیروها و عناصر فدائقلابی دیدن و با این پدیده‌ها مرزبندی کردن کافی نخواهد بود، چرا که چنین کوتاه بینی ای

جنبش کمونیستی را از درک آن تحولات سیاسی و اقتصادی معین که حاکی از پیشروی عمومی بورژوازی است، تحولاتی که تکامل ضد انقلاب و دستیابی بورژوازی به شکل نهائی رهبری سیاسی اش منوط به آن است، بازمی‌دارد. اگر ما بتوانیم انقلاب و تکامل آنسرا مثبتاً تعریف کنیم، اگر تصویر روشنی از آنچه پرولتاریا - پیشروی و پیروزی انقلاب می‌نامد داشته باشیم، آنگاه ملاک بسیار دقیقی برای ارزیابی کلیه جناحهای ضدانقلاب، اعم از سابق و مغلوب و فعلی و آتی، مذهبی و لیبرال و قس علیهذا، رسم هر یک در پیشبرد سیاست امپریالیستی، خواهیم داشت، چراکه بورژوازی را در رویا روشی اش با پرولتاریا و درتهاجمش به سنگرهای تعریف شده و مشخص انقلاب، تشخیص می‌دهیم و هرگز حتی برای یک لحظه بوق و کرنای "سفارت گیری" این و نیون وزاری "آزادی طلبی" آن یکی، "استقلال سیاسی" این و "دفاع از میهن" آن یکی، از اتخاذ موضع صریح و روشن پرولتری در دفاع از انقلاب و بسط دامنه آن بازمان نخواهد داشت، و از ظهور اشکال جدید رهبری سیاسی در بورژوازی، شگردهای جدید در عوام فریبی و جانماز آب کشیدن های غیر منتظره "فدا میریالیستی و آزادی خواهانه"، جان نخواهیم خورد و تاکتیک های خود را متناسب با فصول تغییر نخواهیم داد.

(به این مساله بازمی‌گردیم)

پلاتفرم های مادر قبایل کودتا و جنگ به روشنی این درک پای بهای و این ترمجوری بحث "دوجناح" را منعکس می‌کند. ما به اردوگاه ضدانقلاب به مثابه پدیده‌ای در حال تکوین و تکامل، و نه صرفاً بعنوان احزاب و نیروهای شکل گرفته، می‌نگریم و لذا در پلاتفرم کودتا هم در مقابل کودتا و هم در مقابل فدکودتا هردو هشدار می‌دهیم و پرولتاریای انقلابی را به احتراز از حمایت از حکومت کنونی از یکسو و مقابله قاطع با کودتا متکی بر مفاصل انقلابی فدکودتا از سوی دیگر، فرامی‌خوانیم. کودتا، چه به پیشروزی جناح دیگری از نیروهای سیاسی بورژوازی منجر شود و چه توسط

نیروهای موجود او سرکوب گردد، بیانگر تکاملی در اردوگاه  
ضدانقلاب و مخاطراتی برای سنگرهای معین انقلاب - دستاوردهای  
دموکراتیک قیام - است، والا "عمده و غیرعمده کردن متافیزیکی  
و اختیاری "ضدانقلاب مغلوب" و جمهوری اسلامی، چیزی بردانش  
ناکتیکی پرولتاریا نمی‌افزاید. در پلاتفرم جنگ همچنان تاکید  
کردیم که جنگ ایران و عراق تسهیل کننده تحولاتی است که در خدمت  
سرکوب انقلاب ایران و بسط هژمونی بورژوازی انحصاری در ایران  
و منطقه قرار دارد و لذا خواهان آن شدیم که پرولتاریای  
انقلابی در مقابل جنگ سرمایه داران و شرایط و عوائب سیاسی و  
اقتصادی آن به دفاع از انقلاب خویش برخیزد. مقایسه موضع ما  
در قبال جنگ با دو موضعگیری اصلی جنبش م. ل. ، آنارکوپا سیفیم  
و سوسیال شوینیسیم ، می‌تواند اهمیت شیوه برخورد ما را به سیر  
تکوین اردوگاه ضدانقلاب بورژوا - امپریالیستی روشن کند.

آنارکو پاشیفیست ها ضدانقلاب بورژوازی را فقط و فقط در  
قالب هیئت حاکمه موجود و جناحهای دوگانه آن مجسم می‌کنند، و  
در تلاش برای اتخاذ موضعی "مستقل" حداکثر توفیق می‌یابند تا  
با این هر دو جناح مرزبندی نمایند. آنها زمینه‌های رشد رهبری  
مطلوب بورژوازی و انسجام صفوف آن را در بطن شرایط موجود  
نمی‌بینند و با شروع جنگ ، سرنگونی (نفی) حکومت کنونی بورژوا -  
زی را در دستور بلافاصله پرولتاریای انقلابی قرار می‌دهند. آنها  
این واقعیت را نمی‌بینند که پرولتاریا درخواست سرنگونی  
حکومت کنونی بورژوازی تنها نیست ، بلکه بورژوازی انحصاری  
نیز در تحلیل نهایی خواهان نفی این حکومت و تکامل آن در اشکال  
نوین است . از اینرو آنها قادر به درک و تفکیک آن دو مجموعه  
شرایط عینی و ذهنی متفاوت که زمینه را برای سرنگونی انقلابی  
حکومت و یا سرنگونی ضدانقلابی آن فراهم می‌کند نیستند. آنارشیم  
تأمل می‌شود در دولت خلاصه می‌بینند و خواهان بزیور کشیدن آن است  
و اگر جنگ این امکان را فراهم می‌آورد ، بی‌تامل در شیپور سرنگو-

نی ( جنگ داخلی به مثابه تاکتیک ) می‌دمد. آنارشیست‌ها این را درک نمی‌کنند که جنگ از چه زاویه‌ای ، و با بوجود آوردن کدام مجموعه شرایط عینی و ذهنی معین ، پایه‌های دولت موجود بورژوازی را سست می‌کند. پرولتاریا و یا بورژوازی انحصاری، کدام یک در اثر تحولات ناشی از جنگ به قدرت سیاسی نزدیک تر می‌گردند و چه باید کرد تا پرولتاریا بر متن جنگ در مبارزه طبقاتی و انقلاب پیشروی کند؟ این سوال در نزد آنارشیست‌ها حتی پرسیده نمی‌شود. آنها این را درک نمی‌کنند که اگر سرنگونی حکومت کنونی به استقرار آلترناتیو انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا منجر نشود، به انجام فدا انقلاب تحت رهبری بورژوازی انحصاری خواهد انجامید، و از این رو قیام ( جنگ داخلی و ... ) را جدا از میزان آمادگی پرولتاریای انقلابی ، جدا از ضرورت ارائه آلترناتیو مستقل پرولتری، جدا از برنامه پرولتاریا در انقلاب حاضر و جسدا از ضرورت آمادگی تشکیلاتی پرولتاریا ( مساله حزب ) که شرط لازم یک قیام پیروزمند به رهبری پرولتاریا است ، در دستور توده‌ها علی‌العموم قرار می‌دهند. حتی تصور اینکه قیام بی شکل توده‌ها ، در صورت فقدان آلترناتیو و رهبری پرولتاریا ، می‌تواند ابزار بسیار مساعدی در دست بورژوازی انحصاری برای تحکیم رهبری خویش در صفوف بورژوازی و استقرار حکومت مطلوب امپریاللیسم باشد به ذهن آنارکو- پاسیفیست‌ها خطور هم نمی‌کند. آنها نه تحولات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی مطلوب پرولتاریا ( ضروری برای بسط انقلاب ) را می‌شناسند و نه به تحولات مطلوب بورژوازی ( پیش شرط‌های سرکوب انقلاب ) می‌اندیشند. فدا انقلاب برای آنها در جریان‌ات سیاسی و دم دستگانه " حکومتی بورژوازی خلاصه می‌شود، و درهم کوبیدن قهر آمیز این "دم دستگانه" همیشه و همه جا هم استراتژی و هم تاکتیک آنارشیسم است.

بحث "دوجناح" مشخصاً مفهوم "نزدیک شدن پرولتاریا به قدرت سیاسی از پهلوی" را در شرایط حاضر برجسته می‌کند. این

اولاً مستلزم دفاع از، و بسط، آن دستاوردهای اقتصادی و سیاسی معینی است که به پرولتاریا آزادی عمل و فرصت لازم برای گزردن آوری و بسیج قوا و زمینه‌سازی یک قیام پیروزمند سازمان یافته را می‌دهد، و ثانیاً به همین اعتبار، بازپس گرفته شدن این دستاوردها توسط بورژوازی و نزدیک شدن بورژوازی انحصاری و تثبیت هژمونی‌اش در اردوگاه ضدانقلاب و در تحلیل نهائی حکومت را مانع می‌گردد. "دفاع از انقلاب در مقابل جنگ سرمایه‌داران" آن شعار مشخصی است که این هر دو وجه موضع پرولتاریا را منعکس می‌کند؛ اما سوسیال شوینیست‌ها ( و بویژه رزمندگان قبائل از انتقاد از خود) بگونه‌ای دیگر از وجود یک سیردیالکتیکی تکامل در اردوگاه ضدانقلاب غفلت می‌کنند. سازمان رزمندگان قطبی جدید ( و بی شک واقعی ) را در رقابت‌های سیاسی درون بورژوازی وارد می‌کند: "ضدانقلاب مغلوب"، و می‌کوشد تا احتمال تحول و تغییر در شکل حکومتی ضدانقلاب را، بصورت احتمال به قدرت رسیدن ضدانقلاب مغلوب که در خارج مرزهای ایران سازمان می‌یابد، مدنظر داشته باشد. اینجا آنچه رزمندگان رابه ورطه اپورتونیسم درمی‌غلطاند، و رزمندگان خود آنرا بصورت "عمده دیدن" خطر ضدانقلاب مغلوب" فرموله می‌کند، برخورد مکانیکی به اردوگاه ضدانقلاب است. رزمندگان در تلاش خود برای فراتر رفتن از اوضاع و احوال کنونی حاکمیت و فرانگری از رقابت‌های "دوجناح موجود"، حداکثر قاذز می‌شود یک قطب موجود و حی حاضر دیگر به عرصه رقابت معرفی کند: رزمندگان مکانیک "رقابت دوقطبی" رابه یک مثلث رقابت تبدیل می‌کند: دوجناح در داخل کشور و در حکومت و ضدانقلاب مغلوب در خارج آن، و آتیه بورژوازی ممکن است به قدرت رسیدن این نیرو و یا پدیده سوم باشد. اینجا سیر تکامل بورژوازی، زمینه‌های اقتصادی و سیاسی رشد یک سنتز سیاسی نیست که مدنظر است، بلکه امکان جایگزینی نیروهای سیاسی با یکدیگر است. این یک برخورد متافیزیکی و مکانیکی

با اردوگاه فدا انقلاب است که سرنوشت آنرا صرفاً در چها رچوب برخورد متقابل ، رقابت و زور آزمایی عناصر ، محافل و نیروهای بالفعل و حی و حاضر بورژوازی بررسی می‌کند. چنین نقطه عزمی ، در هنگام بروز جنگ ایران و عراق راهی جزبه سویال شوینیسیم نمی‌برد. اگر جنگ احتمال به قدرت رسیدن ( و یا لااقل پاگرفتن ) فدا انقلاب مغلوب را ، که از خارج مرزها هجوم می‌آورد ، تشدید می‌کند ، واگر این نیروی سوم می‌باید از آنسوی مرزها ، با هواپیما تانک ، توپ و نفربر وارد کشور شود و به یاری بورژوازی بشتابد ، آنگاه "مرزبندی" با آن ، "ممانعت" از ظهور و استقرار آن ، نمی‌تواند وظیفه‌ای جز صف‌بندی جغرافیائی - نظامی در مقابل آن را در دستور پرولتاریا قرار دهد. این یک جایگزینی فیزیکی در اردوگاه بورژوازی است که می‌باید با یک مقابله فیزیکی از جانب پرولتاریا پاسخ گفته شود. رزمندگان بی شک از یک نیت خیبر سویالیستی آغاز می‌کند ، اما تحلیل متافیزیکی ، یعنی اتکاء بر متدولوژی بورژواشی در تحلیل ، از او یک دفاع طلب می‌سازد. صف مستقل رزمندگان در جنبه لاجرم مفهومی جز استقلال جغرافیائی - نظامی صف او از دیگر دسته‌بندی های مدافعین مرزها نمی‌توانند بیابند و رزمندگان به گردان مستقلی از ارتش جمهوری اسلامی بدل میشود.

اما ما در بحث "دوجناح" از یک سنتز سیاسی در صفوف بورژوازی ، به معنای دقیق کلمه سنتز ، سخن می‌گوئیم. جنگ ، یسک پروسه و یک سنتز را تسریع و تسهیل می‌کند ، و این پروسه بصورت تحولات اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک معین ، بصورت تغییراتی در موقعیت و توازن نیروهای طبقات ، رخ می‌دهد. بحث بر سر عمده بودن خطر این یا آن جناح بورژوازی ، ارتجاعی و ارتجاعی تر بودن این یا آن حزب سیاسی بورژوازی نیست ، بحث بر سر تحولات ارتجاعی‌ای است که همه نیروهای بورژوازی در شکل دادن به آن سهم اند ، فعالانه برای آن تلاش می‌کنند و هر یک در مقطعی پیشا -

بیش صفوف طبقه در این امر قرار می‌گیرند. تحولاتی که اگر پرولتاریا آگاهانه و قاطعانه در مقابل آن نایستد و سیر آنرا معکوس نکند، آنگاه بورژوازی انحصاری به قدرت خواهد خزید و کسانی که امروز بر حسب شناخت خود از شخصیت‌ها و جناح‌های سیاسی موجود بورژوازی تعیین موضع می‌کنند، آرزوی بی‌شک از انعطاف‌پذیری و تغییر موضع احزاب و سیاستمداران کنونی بورژوازی و قابلیت این طبقه در روگردن احزاب و سیاستمداران کاملاً نوظهور، که امروز در مثلث و مربع رقابت جایی ندارند در شکست خواهند ماند. پرولتاریای انقلابی برای حفظ و بسط دستاوردهای انقلاب و بمنظور بسیج نیروهای خویش برای یک قیام پیروزمند، چه در شرایط جنگ ایران و عراق و چه در هر شرایط دیگر، باید بتواند در مقابل رشد فداانقلاب به مثابه یک کلیت بایستد، و به این منظور باید مقدم بر تحلیل نیروهای فداانقلاب، اوضاع فداانقلابی را بشناسد و با آن مرزبندی کند، و این جز با تعریف دقیق انقلاب و اهداف مستقل پرولتاریا در آن، امکان‌پذیر نیست. از اینرو در برخورد به مسأله جنگ، ما پرولتاریای انقلابی را به آرایشی سیاسی در مقابل جنگ و نه آرایش نظامی در مقابل قشون عراق، فراخواندیم. اینجا، و مادام که مبارزه برای بسیج نیروهای طبقه و ارائه آلترناتیو انقلابی پرولتاریا و بر این مبنی دست‌زدن به یک قیام پیروزمند به نتایج لازم نرسیده است، باید سنگ‌های کنونی را حفظ کرد و گسترش داد و در همین حال مانع آن تحولاتی شد که زمینه استقرار دیکتاتوری مستقیم بورژوازی انحصاری را فراهم می‌آورد، و این مانعست جز دفاع از دستاوردهای انقلاب در مقابل راه‌هایی که جنگ برای بازپس‌گرفتن آنها توسط بورژوازی می‌کشاید، و بسط این دستاوردها بر مبنای شرایطی که جنگ بمنفع پرولتاریا به بار می‌آورد، راهی نمی‌شناسد.

و بالاخره، به این مسأله می‌رسیم که بحث ما چه استنتاجات



عملی عامی در قبال اردوگاه فدا انقلاب بطور اعم ، ورژیم جمهوری اسلامی بطور اخص ، بدست می‌دهد .

بحث ما قبل از هر چیز این را روشن می‌کند که در قبال حاکمیت و دوجناح متشکله آن "چه نباید کرد" . پرولتاریسای انقلابی بهیچ رو نباید در تخاصمات داخلی حکومت کفه ترازو را به نفع یکی از طرفین ، به نفع یکی از دو جریان بورژوا-امپریالیستی حاکم سنگین تر کند . جدول بندی کردن فدا انقلاب ، تقسیم آن به خوب و بد و بدتر و ارتجاعی و ارتجاعی تر (!) کارکسانی است که بوئی از مارکسیسم نبرده‌اند ، کارکسانی است که از "سیاست" و مبارزه سیاسی "پلتیک زدن" و توطئه‌گری را می‌فهمند . کم-نیستها وظیفه دارند جایگاه متفاوت هر یک از دوجناح در پیشبرد سیاست فدا انقلابی بورژوازی ، و بخصوص جایگاه تخاصماتشان را در حلقه ، و تداوم و تکامل بخشیدن ، به حاکمیت سرمایه و امپریالیسم در ایران به توده‌های وسیع کارگرو زحمتکش توضیح دهند ، و در این میان همین تخاصمات وجدالهای درونی بهترین مصالح را برای افشاکری از ماهیت و اهداف ضدکارگری و فدا انقلابی حزبون ، لیبرالها و خمینی ، که علی‌رغم گرایش آشکارش به دفاع از حزب عملا چسبندگی درونی حاکمیت را تامین می‌کند ، فراهم می‌آورد .

اما همانطور که گفتیم ، صرف مرز بندی با هر دوجناح حاکمیت برای تعیین موضع در قبال کل بورژوازی کافی نیست . جنبش کمونیستی همچنین وظیفه دارد نقد بورژواشی از حاکمیت ، نقدی که عمدتاً برود تشوکرایی از یکسو و انتقاد از دست عنصری لیبرالیسم در اعاده نظم از سوی دیگر تکیه می‌کند ، را نیز در انظار توده‌های کارگر و زحمتکش رسوا و طرد کند . افشاکری از اپوزیسیون امپریالیستی ، مرکب از فدا انقلاب مغلوب و لیبرالهای سابق ، تنها حالت خاص آن افشاکری است که مورد نظر ما است . از یکسو عملکرد هیئت حاکمه کنونی بر نفرت توده‌ها از "آخوند-بسم" و به گرایش آنها به مطالبه دولت غیر مذهبی دامن

میزند. و از سوی دیگر فشار بحران اقتصادی بردوش توده‌ها، فقدان آلترناتیو انقلابی و اشاعه نقد لیبرالی از سبب ولایت فقیه، کارگران و زحمتکشان را به رضادادن به قانونیت و نظم تولیدی کاپیتالیستی، شرایطی که در آن "لااقل اوضاع معیشتی روسامانی باید، از دامنه بیکاری کاسته شود و در اقتصاد سیاست حساب و کتابی درکار باشد"، سوق می‌دهد. کوتاه شدن دست آخوندها از حکومت و اقتصاد، حاکمیت قانون بورژوازی و رتق و فتق اقتصاد درهم شکسته، این پلاتفرم بورژوازی انحصاری است. این فراخوانی است که بورژوازی انحصاری برای اعاده اوضاع پیش از انقلاب، برای تسلیم کامل انقلاب به فدا انقلاب در سطح جامعه طرح می‌کند. و اگر بخش نه چندان کوچکی از زحمتکشان حومه شنیدن این فراخوان را دارند، این را بورژوازی انحصاری مدیون رژیم جمهوری اسلامی و سیاست "سرکوب انقلاب به نام انقلاب" اوست. لذا کمونیستها باید هوشیارانه، و درکنار طرح نقد پرولتری از حاکمیت کنونی، این پلاتفرم "انتقادی" بورژوازی انحصاری و جریاناتی که در هر مقطع مبلّغ آنند را نیز رسوا کنند. کمونیستها خواهان جدایی کامل مذهب از دولت‌اند، کمونیستها خواهان بهبود اوضاع معیشت توده‌های زحمتکشانند، اینها اجزائی - فقط اجزائی - از مطالبات حداقل ما هستند، اما این واقعیت نباید مانع آن شود که چهره کریه بورژوازی انحصاری را که می‌کوشد از این خواستهای برحق توده‌ها دستاویزی برای تیرش دیکتاتوری غرب خورده و نمایندگان سیاسی رسوا شده خود و اراده مجدد رژیم خویش به مثابه یک "آلترناتیو"، بسازد و شناسیم و رسوا نکنیم. از اینرو ما مستعدیم که نیروهایی که امروز صرف نارضایتی توده‌ها از حکومت کنونی و نه درجه رضایت آنها از برنامه کمونیستها را، ملاک منحصر بفرد تعیین روند انقلاب قرار می‌دهند، و بسط نارضایتی را - امری که شرط لازم اعتدای نوین انقلاب است - شرط لازم و کافی بر آن قلمداد

می‌کنند، از تحلیل مشخص از شرایط مشخص طفره رفته و به نقش و اهمیت پراتیک انقلابی کمونیستی در تبدیل برآمد سیاسی نوین توده‌ای به یک اعتلای انقلابی کم بها می‌دهند. این تبعیت از حرکت اعترافی خودبخودی و این دل بستن غیر انتقادی به آن، تمام آن چیزی است که می‌تواند سیر وقایع را دقیقاً برخلاف آنچه انتظار می‌رود، در جهت تشبیت و انسجام حاکمیت سرمایه انحصاری تغییر دهد...

بنابراین اولین استنتاج عملی ما از بحث "دوجناح" این است: حاکمیت کنونی (حزب و جریبان لیبرالی) و حاکمیت آلتر-ناتیو بورژوازی انحصاری، هر دو را باید در نزد توده‌هایی اعتبار کنیم و در مقابل آن آلترناتیو پرولتری را قرار دهیم. افشای از حاکمیت کنونی، هر قدر هم که پیگیرانه و با صراحت انجام شود، برای متمایز کردن سیاست پرولتری از سیاست بورژوازی کافی نیست.

استنتاج عملی دوم بحث ما، استنتاجی که بطور کلی بر شناخت لنینی از رابطه اقتصاد و سیاست در عصر امپریالیسم متکی است، اینست که: بورژوازی برای احیای بهشت انباشت سرمایه اش محتاج تهاجمی قهرآمیز به اردوگاه انقلاب و استقرار نظمسی فداانقلابی در سطح جامعه است. اینک که رژیم جمهوری اسلامی پیش از پیش در عمل نشان داده است که در تعیین ادای سهم بسزای خود در بوجود آوردن زمینه‌های این تهاجم، خود از سازماندهی همه جانبه و به سرانجام رسانیدن قطعی آن عاجز است (و کردستان انقلابی و پایداری کارگران مبارز سهم تعیین کننده‌ای در اثبات این عجز داشته است)، بورژوازی بی شک می‌کوشد این تهاجم نهائی را در اشکالی جدید، به رهبری نیروهای سیاسی دیگر خویشتن و با توجیهات ایدئولوژیک نوینی سازمان دهد. رژیم جمهوری اسلامی از نقطه نظر بورژوازی ایران دیگر به پایان راه و خدمت خود نزدیک می‌شود، و پیشبرد اهداف فداانقلابی بورژوازی امروز بیش

از پیش رهبری نویینی رایبه میدان می خوانند ( این ابدابا ایسن  
معنی نیست که رژیم کنونی نخواهد کوشید تا عمر خود را در خدمت  
سرمایه و امپریالیسم دوام بخشد ) ، پرولتاریای انقلابی باید در  
قبال این تهاجم محتوم و اشکال و شیوه های نوین احتمالی کسه  
بورژوازی بر خواهد گزید ، مفا را شی کند . این تهاجم همه جانبه  
چه از جانب رژیم جمهوری اسلامی و تحت عنوان وجود شرایط معاصره  
اقتصادی ، جنگ و قس علیهذا و با دامن زدن به عواطف میهن پرستانه  
توده ها صورت پذیرد و چه از جانب نیروهای سیاسی دیگر بورژوازی  
که به اشکال مختلف ممکن است برجای رژیم حاضر بنشینند ( کودتاه  
اشغال مستقیم توسط ارتش های خارجی ، گسترش فعالیت احزاب  
و دستجات سلطنت طلب و ... ) ، باید که از جانب اردوگاه انقلاب  
و به رهبری پرولتاریای انقلابی سرکوب شود . کمونیستها ، بسسه  
مثابه نمایندگان آگاه پرولتاریا باید صریحا اعلام نمایند :  
" رژیم جمهوری اسلامی عمر خود را کرده است و بار شد آگاهی توده ها  
به پایان حیات خویش نزدیک می شود ، اما آنچه باید برجسای آن  
بنشیند قدرت پرولتاریا و متحدان او است ، و نه نمایندگان نو-  
ظهور تازه نفس بورژوازی . لذا ، هرگونه عملیات نجات فوق  
العاده برای بورژوازی ، هرگونه دخالت غیر منتظره از جانب  
بورژوازی و امپریالیسم که بخواهد خون تازه ای در رگهای ضد  
انقلاب تزریق کند ، هرگونه مغشوش کردن مسائل مبارزه طبقاتی  
از جانب بورژوازی و امپریالیسم و هرگونه تلاش در جایگزینی ضد  
انقلاب محضر با نیروهای جدید راقاطعانه سرکوب خواهیم کرد .  
مبارزات دوساله پرولتاریای انقلابی نقاب ربا را از چهره رژیم  
جمهوری اسلامی بر کشیده است ، ماهیت ضدکارگری و ضددموکراتیک  
اورا برای توده های وسیع افشاء نموده است و تلاشهای مذبوحانه  
اورا برای سرکوب انقلاب خنثی نموده است و اورا گام به گام به لبه  
پرتگاه رانده است ، پرولتاریا با هرگونه شعبده بازی سیاسی -  
نظامی که در مدد تحکیم و تقویت این حکومت باشد و یا بخواهد

نیروی سازمان یافته و منسجمی را برجای آن بنشانند، سرسختانه  
مقابله خواهد کرد." این آن وجه بحث "دوجناح" است که مسأله  
پلاتفرم‌های خود را در قبال کودتا و جنگ بر آن استوار نمودیم.  
اما نتیجه‌گیری عملی مهمی که در ارتباط با نکات فسوق  
، اما در سطحی مشخص‌تر، باید از بحث ما به عمل آید، ضرورت  
ارائه یک برنامه کمونیستی در سطح جامعه و سازماندهی و تبلیغ  
گسترده بر مبنای این برنامه است. اگر بخواهیم توده‌ها را از  
نوسان دائم میان جناح‌های مختلف، یوژوازی‌ها و مصون کنیم،  
اگر بخواهیم نقد لیبرالی از "انصار طلبی" حزب جمهوری اسلامی  
و نقد یوژوازی از کلیت رژیم جمهوری اسلامی را افشا کنیم و نقد  
پرولتری از فدا انقلاب یوژوا - امپریالیستی بطور کلی را در اذهان  
توده‌ها برجای آن بنشانیم، و بالاخره اگر بخواهیم برآمد و متحرک  
نویین سیاسی توده‌ها را به اعتلای انقلابی بدل سازیم، باید کاری  
کنیم که کمونیست‌ها در اذهان توده‌های کارگر و زحمتکش به یک  
آلترناتیو سیاسی واقعی تبدیل شوند، و این امر خطیر و تعیین  
کننده جاز طریق ارائه، ترویج و تبلیغ یک برنامه روشن  
کمونیستی مقدور نخواهد بود:

اولاً، باید با پوپولیسم یکبار برای همیشه تسویه حساب  
کرد، و صریحاً به طبقه کارگر و زحمتکشان غیر پرولتر اعلام نمود  
که کمونیست‌ها برای سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه  
می‌کنند، باید صریحاً اعلام کرد که هدف جنبش کمونیستی استقرار  
دیکتاتوری یک طبقه و فقط یک طبقه است، و انقلاب دموکراتیک  
و جمهوری انقلابی برای این طبقه، برای پرولتاریا، تنها  
پایگاه‌های عملیاتی و سکوی‌های پرشی بسوی سوسیالیسم هستند.  
ترویج بدون ابهام سوسیالیسم، دفاع از کمونیسم به مثابه  
یک ایدئولوژی و یک جنبش انقلابی و بر این مبنی سازماندهی  
کمونیستی هر چه وسیع‌تر پرولتاریا، پیش شرط تداوم انقلاب  
حاضر است. این بخش حداکثر برنامه ما است که تاکنون در لابلای

تبلیغات پوپولیستی کم و کم رنگ بوده است. ما امروز باید قاطعاً نه با سوسیالیسم خرده بورژواشی مرزبندی کنیم، باید کارگران را نه صرفاً به انقلاب، بلکه به کمونیسم و جنبش کمونیستی فرا بخوانیم. این گام نخست برای رهبری انقلاب حاضر توسط پرولتاریای کمونیست است. امروز باید کسانی را که به بهانه "دموکراتیک بودن انقلاب" از ترویج سوسیالیسم امتناع می کنند، کسانی را که در عرصه کارخانه و شهر و روستا بنابه "ملاحظات تاکتیکی"، "پوشش بیطرفی" اتناز می کنند، کسانی را که پیش از آنکه ضرورت دیکتاتور پرولتاریا را ترویج کنند، مملحت گراشی، فرمیسم و مدارا با "متحدین دموکرات" را در میان کارگران مساله می کنند، و بالاخره کسانی را که پرولتاریا را از تصویر روشنی از هدف‌های شی مبارزه طبقاتی اش محروم می کنند، در نزد کارگران منسوزی و از میان صفوف پرولتاریا طرد نمود. نباید فراموش کرد که شرط لازم پیروزی انقلاب دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر وجود بخش وسیعی از کارگران است که بر منافع دراز مدت خویش واقف باشند، که به پیروزی انقلاب دموکراتیک بعنوان هدفی در خود و غاشی ننگرند و آنرا قدمی ضروری در راه استقرار پیش شرط های حرکت نهائی طبقه کارگر بسوی سوسیالیسم بدانند." ( اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، ۱ )

کمونیستها امروز بهمان درجه که جلب حمایت دموکراسی انقلابی خرده بورژواشی را در دستور کار خود دارند، باید شرط و شروط حمایت خود را نیز از نیروهای دموکرات خرده بورژوا ( این پدیده فعلاً کمیاب ) تعیین و اعلام کنند. باید صریحاً به نیروهای چون سازمان مجاهدین خلق ملاک واقعی دموکراتیسم شان را گوشزد کرد: "دفاع از کلیه زندانیان سیاسی، دفاع از آزادی های دموکراتیک همه مردم و مقاومت در مقابل تعدیات حکومت به این حقوق و... ( تازه اگر در این زمینه ها پیگیر باشید که نیستید ) برای دموکرات انقلابی نامیدن شما کافی نیست، شما امروز

باید موضع خود را در قبال جنبش کمونیستی و کمونیسم به مثابه جنبش وایدثولوژی انقلابی پرولتاریا و نماینده دموکراتیسم پیگیر، روشن کنید. شاخص اعتلای انقلاب درجه اعمال رهبری پرولتاریای انقلابی برجانبش دموکراتیک است، و شما که مدعیسی دموکراتیسم انقلابی هستید، باید صریحاً موضع خود را در قبال پرولتاریای انقلابی وایدثولوژی و جنبش پیشاهنگ او، مارکسیسم - لنینیسم روشن کنید."

ثانیا، آن وجه برنامه کمونیستها که در این شرایط بخصوص - برآمد سیاسی نوین توده‌ای از یکسو و به پیش‌رانده شدن قدم به قدم بورژوازی انحصاری در صفوف فداانقلاب از سوی دیگر - اهمیت تعیین‌کننده می‌یابد، بخش مطالبات حداقل آن است. برنامه حداقل کمونیستها، که می‌باید محتوای پیروزی انقلاب دموکراتیک را در قالب مطالبات سیاسی و اقتصادی معین فرموله و طرح کند، آن تقویر روشنی است که کمونیستها باید از انقلاب حاضر و اهداف آن برای توده‌ها ترسیم کنند. تبلیغ گسترده مطالبات حداقل کمونیستها، به مثابه پرچم انقلاب دموکراتیک، دقیقاً آن گام عملی است که می‌تواند کارگران و زحمتکشان را، در او جگبری نوین مبارزاتشان، از در غلطیدن به دنباله‌روی از لیبرالیسم بورژوازی وائی و دموکراتیسم ناپیگیر خرده‌بورژوازی از یکسو و شعارهای فداانقلابی نمایندگان بورژوازی انحصاری از سوی دیگر، مصون دارد. امروز لیبرالها با وعده دادن یک هزارم آنچه برنامه حداقل ما برای تمامی مردم تضمین می‌کند، می‌کوشند تا بر موج روبه‌اعتلای اعتراضات توده‌ها سوار شده و بار دیگر انقلاب ایران را به مسلخ بکشانند. امروز جنبش کمونیستی مجدداً فرصت آنرا یافته است تا عواقب تمامی خوشبایورها و توهمات خویش به بورژوازی لیبرال - ال ("ملی"؟! ) و رهبری خرده‌بورژوازی جنبش فداانقلاب در دوره پیش‌از قیام را جبران کند. اگر برنامه حداقل کمونیستها، که شامل گامهای معین برای استقرار و تضمین دموکراسی سیاسی،

دفاع از معیشت کارگران و زحمتکشان و ارتقاء و رفاه مادی و معنوی مردم است ، به شعار توده ها بدل شود ، اگر توده ها در قبال سب مطالبات حداقل کمونیستها اهداف خویش را در این انقلاب به روشنی تشخیص دهند و بر آن پای بگذارند ، آنگاه تبدیل برآمد سیاسی نوین توده ای به یک اعتلای انقلابی امری محتوم و برای بورژوازی چاره ناپذیر خواهد بود .

امروز ما باید بندهند مطالبات حداقل کمونیستها را به روشنی تعریف و تبلیغ کنیم . این همان اثباتی انقلاب است که پیش از این به اهمیت آن اشاره کردیم - تعریف انقلاب بر حسب آنچه هست و باید باشد و نه صرفاً بر حسب آنچه که نیست . برنامه حداقل ، به مثابه پایه یک سیاست واحد تبلیغاتی گسترده این امکان را می دهد تا کمونیستها در اذهان توده های زحمتکش و تحت ستم و نیز در واقعیت مبارزه طبقاتی از منتقدین نظام موجود فراتر رفته و به آن نیروی واقعی و قابل اتکالی ارتقاء یابند که می توانند و باید حقوق دموکراتیک آنان را متحقق نمایند ، سطح معیشت و رفاه آنان را ارتقاء بخشیده و مبارزه برای دفاع از آن در مقابل تعرضات بورژوازی و امپریالیسم را سازمان دهند . تبدیل کمونیستها به یک آلترناتیو برای رهبری موج نوین مبارزات دموکراتیک توده ای ، بدون ارائه و تبلیغ پیگیرانه و گسترده برنامه حداقل و مطالبات تعریف شده آن ، امکان پذیر نیست .

ثالثاً ، کمونیستها باید آن آکسیون ها و شعارهای آکسیونی که مبارزه برای تحقق مطالبات حداقل در برنامه کمونیستها در مقطع کنونی باید از مجرای آن طرح و دنبال شوند را تعیین کرده و وسیعاً در سازماندهی توده ها بر مبنای آن بکوشند . حقیقتاً در تعیین سرنوشت یک مطالبه دموکراتیک حداقل ما است ، اما مبارزه عملی برای تحقق آن امروز می باید بر محور دفاع از کردستان انقلابی و خلق کرد سازمان یابد ، بیمه بیکاری یک مطالبه



ما است ، اما آکسیون و شعار آکسیونی که از طریق آن باید مبارزه در این عرصه را سازماندهی نمود "اتحاد کارگری علیه بیکاری" است ، لیست طویل مطالبات کارگری ما ( شامل مطالبات ویژه زنان کارگر ) نیز بهمین ترتیب می باید محتوای آکسیون و شعارهای مشخصی باشد که کارگران را امروز بگرد خویش سازمان می دهد . شورا های واقعی ، کنترل کارگری بر تولید و توزیع ، مساله سود ویژه ، اخراج و غیره آن مسائلی هستند که سازماندهی مبارزه حول آنها بر مبنای شعارهای آکسیونی معین ، شیوه عملی طرح مطالبات حداقل ما را تشکیل می دهند . طرح مطالبات حداقل و آکسیون ها و شعارهای آکسیونی که بر این مطالبات متکی اند ، فایده حفظ جنبش کارگری و انقلابی از دست اندازی لیبرالها و دموکراسی ناپیگیر خرده بورژوازی خواهد بود . این مطالبات و آکسیون ها ، معنا و محتوای واقعی انقلاب را ، که در دوره قبل در قالب تنگ " استقلال ، آزادی و ) البته با هزار تلاش از جانب رهبری خرده بورژوازی ( جمهوری اسلامی " ، شکل گرفت و به دلیل همین ابهام بورژوازی امکان یافت تا آنرا مستعالی کند ، چنان به روشنی تعریف خواهند کرد که نه تنها ماهرترین سوارکاران تاریخ بورژوازی و مبرزترین تحمیق گران این طبقه ، نتوانند اینبار به ناحق بر برآمد انقلابی سوار شوند ، بلکه دموکراتهای متزلزل خرده بورژوازی نیز جز بای آبرو کردن خویش جرأت نکنند قدمی از آن به عقب بنشینند .

اینها وظایفی است که به حکم شرایط عینی در دستور کار کمونیست ها قرار دارد . اما مساله آمادگی جنبش کمونیستی امر دیگری است . در غیاب حزب طبقه ، بی شک پرولتاریا با رديگسر خود را با چندگانگی در شعارها ، برنامه ها و رده نمودهای تشکلی متعدد جنبش کمونیستی مواجه خواهد یافت . همانطور که پیش از این نیز اشاره کرده ایم ، شرایط ویژه انقلاب ما چنان است که در حالی که جنبش کمونیستی مساله برنامه و حزب را حل نکرده

است ، وظیفه سازماندهی یک جنبش وسیع پرولتری ورهبری بسک جنبش انقلابی را پیشاروی خود یافته است . این مساله باید که در جهان خارج از ذهن حل شود . کلید مساله بی شک اینست : مساله مبارزه ایدئولوژیک ، برنامه و حزب ، و مساله سازماندهی ورهبری جنبش پرولتری و انقلابی باید که در ارتباط و پیوند با یکدیگر حل شوند . پس کشیدن از ، و کم بهادادن به هر یک از این دو وجه فعالیت و برخورد به هر یک درانتزاع از دیگری ، ندیدن شرایط ویژه جنبش کارگری و کمونیستی ایران در دوره حاضرات و راهی جز به شکست در هر دو عرصه نمی برد .

در اینجا بحث "دو جناح" را در همین سطح کلی به پایان می بریم ، با این امید که بتوانیم استنتاجات این بحث را درمقالات دیگر در سطحی مشخص تر دنبال گیریم . ما کوشیدیم در این بحث با دو موضع انحرافی اساسی در قبال فداانقلاب مرزبندی کنیم :

(۱) موضع اپورتونیستی ، که در حاکمیت عنصر وجهی "متوقی" را جستجو می کند و به نحوی از انحاء به حمایت از این یا آن جناح حکومت می رسد ،

(۲) موضع آنارشستی ، که گرچه با کل حاکمیت کنونی مرز بندی می کند ، اما خود این حاکمیت را مطلق می کند و سیر تکامل اردوگاه فداانقلاب ، و لاجرم امکان ظهور آلترناتیوی بورژواشی به این حاکمیت ، را ندیده می گیرد . نتیجه عملی این موضع دنبال هروی از نارضایتی و موج اعتراضی توده ها ، و فقدان هرگونه مرزبندی با آلترناتیو بورژوازی انحصاری است ، که آنهم درست مانند آلترناتیو پرولتری و انقلابی - می کوشد تا خود را بر زمینه گسترش نارضایتی ها از حکومت کنونی رشد دهد و تشبیت کند .

در قبال این دو موضع انحرافی ، ما بر اهمیت تعریف روشن محتوی و اهداف انقلاب از زاویه منافع پرولتاریا ، در شکل برنامه روشن کمونیستی ( شامل بخش حداکثر و حداقل ) و شعارهای آکسیونی که دربرگیرنده شیوه های پرولتری مبارزه برای این اهداف باشد ،

تأکید کردیم . این به اعتقاد ما شرط لازم حفظ استقلال پرولتاریا  
ریا و تامین رهبری او برجانبش انقلابی است که امروز با گامهای  
نخست اعلائی نوین آن مواجهیم .

www.iran-archive.com

# کارگران جهان تحد شویدا!

ای دانشجویان ایرانی طرفدار آزادی طبقه کارگر (برلین غربی و آلمان فدرال)